



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران - دوره سیزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹
پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

تفکر ابتدایی، دینداری و تحصیلات عالی

محمدرضا طالبان

دشواری‌های زنان برای ورود به حرفه دانشگاهی: مطالعه‌ای کیفی

خدیجه کشاورز

همنشینی الگوی آموزش فرانسوی و ایده وحدت ملی در آموزش نوین ایران:

از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰

رضا ماحوزی

خانواده، دوستان، غریبه‌ها:

مطالعه کیفی شبکه‌سازی زنان در حوزه صنایع دستی مدرن

حسین رافقر، زینب شفیعی

تولید اجتماعی فضای شهری؛ مورد مطالعه، پارک نوبهار کرمانشاه

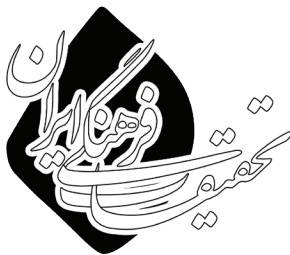
مهسا عزتی، سیاوش قلی‌پور، همایون مرادخانی

کهریزک همچون حاشیه‌ای بر متن تهران؛ مطالعه‌ای تبارشناسانه در باب فرایندهای

تولید فضایی کهریزک

آرش حیدری، سیده‌مهشاد مهاجرانی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

پیاپی ۴۹، دوره سیزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹
 امتیاز: ۳/۲۶۰۴
 کمیسیون نشریات وزارت عتف
 ۱۳۸۷/۰۳/۲۹
 تاریخ انتشار: فروردین ۱۳۹۹

هیئت تحریریه

ویلیام دی. کلمن، استاد دانشگاه مک مستر؛ یان آرت شولته، استاد دانشگاه وارویک؛ سومان گوپتا، استاد دانشگاه این لندن؛ علی بهداد، استاد دانشگاه کالیفرنیا؛ سیدسعیدرضا عاملی، استاد دانشگاه تهران؛ محمدمسعود ذکایی، استاد دانشگاه علامه طباطبائی؛ محمدباقر خرمشاد، دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی؛ یوسف ابادری، دانشیار دانشگاه تهران؛ حسن بشیر، استاد دانشگاه امام صادق (ع)؛ مقصود فراستخواه، دانشیار مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ مسعود کوثری، دانشیار دانشگاه تهران.

داوران این شماره

مرتضی بحرانی، دانشیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ عبدالله بیجرانلو، استادیار دانشگاه تهران؛ محمدرضا پویافر، استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین؛ خدیجه کشاورز، استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری، استاد دانشگاه تربیت مدرس؛ احسان شاه‌قاسمی، استادیار دانشگاه تهران؛ صبارشاهو، استادیار دانشگاه تهران؛ موسی عنبری، دانشیار دانشگاه تهران؛ بهارک محمودی، استادیار دانشگاه علامه طباطبائی؛ منیژه مقصودی، دانشیار دانشگاه تهران؛ ناصرالدین علی تقویان، استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

صفحه‌آرا: سعید عباسی
 ویراستار انگلیسی: اعظم کهنی

کارشناس فصلنامه: مهناز شاه‌علی‌زاده
 ویراستاران: سمیه صالح‌نیا

پایگاه‌های نمایه‌کننده



DOAJ DIRECTORY OF
 OPEN ACCESS
 JOURNALS

« مقالات منتشرشده در فصلنامه «تحقیقات فرهنگی ایران» صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشکده نیست.
 « دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.jicr.ir) امکان‌پذیر است.

صاحب امتیاز

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
 وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول و سردبیر

حسین میرزایی

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴
 تلفن: ۲۲۵۷۰۷۷۷ داخلی ۲۶۲ / پست الکترونیکی: info@jicr.ir / وب‌گاه: www.jicr.ir
 قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ ریال

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله باید در زمینه مطالعات فرهنگی ایران و در راستای موضوعات و اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد؛
۲. قبلاً در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛
۳. نشر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.
۴. مقاله طبق شیوه‌نامه مندرج در بخش «راهنمای نویسندگان» در سایت تنظیم و در قالب word 2010 بارگزاری گردد.
۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود. ارائه چکیده گسترده به زبان انگلیسی نیز ضروری می‌باشد.
۵. کل مقاله بین ۷ هزار تا ۹ هزار کلمه باشد.
۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور و پست الکترونیکی آکادمیک.
۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.
۸. ارجاعات درون متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۵، ۲۰۰۳).
۹. دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

کتاب	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب (شماره چاپ؛ مترجم). محل انتشار: نام انتشارات. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
	Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). <i>Human communication: Motivation, knowledge and skills</i> (2nd ed). Belmont, CA: Thomson Wadsworth.
مقاله در نشریه	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان مقاله. نام نشریه، (دوره یا سال) شماره، صفحه. ابراهیم‌آبادی، حسین (۱۳۹۲). تأملی بر نسبت میان فناوری‌های اطلاعاتی با تغییرات در فرهنگ و مناسبات اجتماعی. تحقیقات فرهنگی ایران، ۶(۴)، ۱۰۶-۸۳. doi: 10.7508/ijcr/2013.24.004
	Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. <i>International Journal of Epidemiology</i> , 35, 1122-1119
مقاله در کنفرانس	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام خانوادگی (ویراستار)، نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه آغاز - صفحه پایان). محل نشر: نام ناشر. جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، مجموعه مقالات علم در ایران مقاله منتشر شده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص). تهران: انجمن جیحون.
	Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In <i>Wandarna coowar: Hidden grief</i> . paper presented at the proceedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turrumurra, NSW: National Association for Loss and Grief.
پایان‌نامه	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان نامه منتشر نشده (مقطع)). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور. آجودانیان، فائزه (۱۳۹۲). بررسی تأثیر تبلیغات بر میزان مصرف‌گرایی در بین دانشجویان متأهل دانشگاه اصفهان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه یزد، یزد، ایران.
	Kassover, A. (1987). <i>Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals</i> (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.ijcr.ir می‌باشد.
۱۱. چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران، سردبیر و هیئت تحریریه است و مدیریت علمی فصلنامه در ویرایش مطلب آزاد است؛
۱۲. مسئولیت مطالب مقاله و اتقان علمی آن و سایر موارد جانبی بر عهده نگارنده است.

فهرست مقالات

تفکر ابتدایی، دینداری و تحصیلات عالی
محمد رضا طالبان / ۱

دشواری‌های زنان برای ورود به حرفه دانشگاهی: مطالعه‌ای کیفی
خدیجه کشاورز / ۳۹

همنشینی الگوی آموزش فرانسوی و ایده وحدت ملی در آموزش نوین
ایران: از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰
رضا ماحوزی / ۷۳

خانواده، دوستان، غریبه‌ها؛ مطالعه کیفی شبکه‌سازی زنان در حوزه
صنایع دستی مدرن
حسین راغفر، زینب شفیعی / ۹۷

تولید اجتماعی فضای شهری؛ مورد مطالعه، پارک نوبهار کرمانشاه
مهسا عزتی، سیاوش قلی‌پور، همایون مرادخانی / ۱۳۱

کهریزک همچون حاشیه‌ای بر متن تهران؛ مطالعه‌ای تبارشناسانه در باب
فرایندهای تولید فضایی کهریزک
آرش حیدری، سیده‌مهشاد مهاجرانی / ۱۶۳



تفکر ابتدایی، دینداری و تحصیلات عالی

محمدرضا طالبان^۱

دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۷ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۴

چکیده

علوم اجتماعی در طول بیش از دو قرن در مطالعه علمی دین تحت سیطره «مفروضه کنشگر نامعقول» قرار گرفته بود. دینداری و رفتارهای مذهبی بر اساس تفکر ابتدایی، انگیزش‌های روان‌نژندی و شرطی‌سازی اجتماعی تبیین می‌شد و افول دین و دینداری نیز به‌عنوان پیامد اجتناب‌ناپذیر روشنگری‌های علم و پیشرفت‌های تکنولوژیک دیده می‌شد. از اواخر قرن بیستم و به‌ویژه اوایل قرن بیست‌ویکم مجموعه‌ای فزاینده از داده‌های تجربی حاصل از تحقیقات علوم اجتماعی نشان داده‌اند که این رویکرد سنتی به مطالعه علمی دین معیوب می‌باشد. بسیاری از این داده‌ها، به‌طور جدی، با مدعاهای قدیمی ولی محبوب دانش‌پژوهان علوم اجتماعی مبنی بر «ناسازگاری علم با دین»، «افول و زوال تدریجی دین» و «ریشه‌های آسیب‌شناختی التزام مذهبی» در چالش بوده‌اند. شواهد پژوهشی ارائه‌شده در مقاله حاضر نیز نشان داد که اکثر ادبیات حجیم مربوط به ارتباط تحصیلات دانشگاهی با کاهش دینداری دانشجویان، که تحت سیطره پارادایم سکولاریزاسیون و فرضیه ناسازگاری علم با دین تولید شده بود، از حمایت تجربی لازم برخوردار نیست. همچنین، تحلیل داده‌های مربوط به دینداری مسلمانان ایرانی نشان داد که تفاوت دینداری جمعیت نمونه تحقیق بیشتر تحت‌تأثیر زمینه مذهبی خانوادگی آنان بوده است نه تحصیل در دانشگاه؛ به عبارت دیگر، آن چیزی که غالباً به‌عنوان تأثیرات دانشگاه بر کاهش التزام مذهبی دانشجویان در مقایسه با هم‌تایان‌شان، که فاقد تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند، مطرح می‌شود اغلب به‌خاطر تفاوت در زمینه‌های خانوادگی و جامعه‌پذیری اولیه آنان قبل از ورود به دانشگاه بوده؛ نه‌اینکه محصول تجربیات آنان بعد از ورود به دانشگاه‌ها باشد.

کلیدواژه‌ها: تفکر ابتدایی، دینداری، تحصیلات عالی، رشته تحصیلی دانشگاهی، تعارض علم و دین، سکولاریزاسیون

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

talebani@ri-khomeini.ac.ir ✉

۱. مقدمه

بعد از عصر روشنگری در اروپا و برای نزدیک به سه قرن، چهره‌های برجسته در فلسفه، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، و جامعه‌شناسی رویکردشان به دین به‌عنوان میراثی در حال زوال و بازمانده از گذشته ابتدایی تاریخ بشریت بود که به تدریج در عصر مدرن از جهان رخت خواهد بست. به همین جهت، ایده «مرگ دین» در بیشتر سال‌های قرن بیستم عقیده عمومی در علوم اجتماعی در نظر گرفته شد و همین ایده با عنوان نظریه سکولاریزاسیون الگوی مطالعات جامعه‌شناختی دین قرار گرفت (نوریس و اینگلهارت^۱، ۲۰۱۱، ۳). همچنین، در دوره ابتدایی علوم اجتماعی ادعای بسیاری از دانش‌پژوهان این بود که گرچه بیشتر اقسام کنش‌های انسانی معیار عقلانیت را به همراه دارند، ولی کنش‌های مذهبی این‌گونه نیستند؛ چون ریشه در جهل، ترس و روان‌رنجوری دارند. برای مثال، توماس هابز یکی از بنیانگذاران مشهور علوم اجتماعی، کلیت دین و دینداری را به‌عنوان «ساده‌لوحی»، «جهل» و «تزویر» و همچنین، خدایان را به‌عنوان مخلوقات تخیلی کنار می‌گذارد. یک قرن بعد، دیوید هیوم عقاید هابز را بازگو کرد و همه معجزات دینی را، از آنجا که مختص به اقوام و ملل جاهل و بی‌تمدن می‌دانست، غیرقابل اعتناء اعلام نمود. در ادامه و در خلال قرن نوزدهم آگوست کنت اصطلاح «جامعه‌شناسی» را وضع کرد تا رشته جدیدی را معرفی کند که به‌عنوان راهنمایی برای رفتارهای اخلاقی بشر جایگزین توهمات دینی شود. سپس، لودویک فوئرباخ به این نتیجه رسید که به‌جای آن که انسان‌ها مخلوق خدا باشند، این خدایان هستند که مخلوق آدمیان هستند و انسان‌ها خدایان را به‌صورت خودشان آفریده‌اند. این تر توسط امیل دورکیم به‌کار گرفته شد؛ هنگامی که مدعی شد این خود جامعه است که مورد پرستش دینی قرار می‌گیرد و خدا نمی‌تواند هیچ چیز دیگری غیر از خود جامعه باشد (استارک^۲، ۲۰۰۶، ۵۳).

از سوی دیگر، دانش‌پژوهان علوم اجتماعی از ابتدا، پابندی و التزام دینی را به‌عنوان چیزی جدا و کاملاً مغایر با محاسبه عقلانی دانسته بودند. رویکرد انتخاب بخردانه مبنی بر محاسبه هزینه‌مزایا در خصوص رفتارهای مذهبی کمترین توجه را در میان جامعه‌شناسان به‌خود جلب نمود، چون فرایند جامعه‌پذیری مذهبی اکثر محاسبات دینی را به انتخاب چیزی



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۲

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

1. Norris & Inglehart
2. Stark



تحويل می‌داد که فرد برای آن انتخاب تربیت شده بود. حتی فروید و بسیاری از دانش‌پژوهان روان‌شناسی تلاش نمودند تا اثبات کنند که دینداری قوی مؤمنان ناشی از روان‌رنجوری و آسیب روانی آنان است (یاناکن، استارک و فینک^۱، ۱۹۹۸، ۳۷۳؛ پالس^۲، ۱۳۸۹، ۱۱۰).

گرچه تحقیقات تجربی معاصر، بر این خطابه‌های ضددینی، که مشخصه آثار اولیه برخی فیلسوفان و دانش‌پژوهان برجسته علوم اجتماعی بود، خط بطلان کشید، اما هنوز هم گرایش به حفظ مفروضه غیرعقلانی بودن دین وجود دارد. تئوری‌های سنتی از دینداری و التزام مذهبی، همگی با مفروضه عقلانی نبودن دین موافقت داشته و مدعی بودند که هر قدر علم و تکنولوژی پیشرفت نماید، دین به‌طور اجتناب‌ناپذیری زوال خواهد گرفت؛ یا اینکه هر قدر سواد افراد بیشتر شود و واجد تحصیلات بالاتری شوند یا انس بیشتری با علم پیدا کنند، دینداری‌شان کاهش می‌یابد و نسبت به مدعیات و آموزه‌های مذهبی‌شان دچار شک و تردید بیشتری می‌شوند و در نهایت، آن را کنار می‌گذارند؛ یا عضویت افراد در گروه‌های مذهبی جدید معمولاً محصول تلقین فکری و شست‌وشوی مغزی است که منجر به پذیرش یک چنین ارزش‌های گمراه‌کننده‌ای می‌شود؛ و یا اینکه دینداری در کل به‌خاطر تلازم با روان‌پریشی، اختلالات عصبی یا روانی، یا نیازهای ارضاء‌نشده افراد بایستی موضوع روان‌شناسی نابهنجار قرار گیرد.

بسیاری از افراد فرهیخته نیز ممکن است تصورشان آن باشد که این گزاره‌ها صحیح هستند؛ حتی اگر تحقیقات علمی متعددی نشان داده باشند که همه آنها غلط‌اند (برای نمونه: استارک و بین‌بریج^۳، ۱۹۸۵؛ هادن^۴، ۱۹۸۷؛ گریلی^۵، ۱۹۸۹؛ یاناکن، ۱۹۹۸؛ یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸؛ استارک، ۱۹۹۹؛ استارک و فینک^۶، ۲۰۰۰؛ گروبر^۷، ۲۰۰۵؛ مک‌کلیری و بارو^۸، ۲۰۰۶؛ براون و تایلور^۹، ۲۰۰۷؛ شوادل^{۱۰}، ۲۰۱۱؛ برتراند^{۱۱}، ۲۰۱۵؛ شوادل، ۲۰۱۶).

1. Iannaccone, Stark, & Finke
2. Pals
3. Stark & Bainbridge
4. Hadden
5. Greeley
6. Stark & Finke
7. Gruber
8. McCleary & Barro
9. Brown & Taylor
10. Schwadel
11. Bertrand



واقعیت آن است که این دیدگاه سنتی از دین و دینداری به عنوان امری غیر عقلانی ریشه در سنت روشنگری قرن هجده میلادی داشت که عاری از حمایت‌های تجربی بود و به انواع پیش‌داوری‌ها و احساسات ضد مذهبی آمیخته و آغشته بود. واقعیت تاریخی حاکی از آن بود که بسیاری از روشنفکران اروپایی در عصر روشنگری از زوال و پایان دین اطمینان کامل داشتند و مسئله‌شان فقط تخمین زمان تحقق آن بود. در آن عصر، هر نسلی از روشنفکران اظهار اطمینان می‌کرد که در چند دهه دیگر، یا شاید کمی طولانی‌تر، انسان‌ها اعتقاد به خدا و ماوراء الطبیعه را کنار خواهند گذاشت. در پاسخ به همین تقاضا بود که توماس وولستون^۱ - الهی‌دان انگلیسی که در نهایت ملحد شناخته شد - در سال ۱۷۱۰ میلادی برای اولین بار پیش‌بینی نمود که دین مسیحی تا سال ۱۹۰۰ میلادی از بین خواهد رفت. نیم قرن بعد و در سال ۱۷۶۶ میلادی، فردریک کبیر^۲ (پادشاه پروس که به شدت از تبلیغات روشنفکران عصر روشنگری علیه دین حمایت می‌کرد) در نامه‌ای به دوست خویش «ولتر»^۳ (نویسنده، مورخ و فیلسوف عصر روشنگری در فرانسه که به انتقاد از دین مسیحی مشهور بود) نوشت: «وولستون انگلیسی تبار نتوانست آنچه را که در حال رخ‌دادن است به درستی پیش‌بینی کند... اضمحلال دین، سریع‌تر خواهد بود». ولتر نیز در پاسخ به این نامه پیش‌بینی کرد که عمر دین در ۵۰ سال آتی به پایان خواهد رسید (استارک، ۱۹۹۹، ۲۴۹). خلاصه آن که، اگر گفته شود که علوم اجتماعی رشد یافته در قرن نوزدهم میلادی تا حد زیادی فرزند فرهنگ عصر روشنگری بود، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. در هر حال، این دیدگاه‌های منفی نسبت به دین در میان نظریه‌پردازان کلاسیک علوم اجتماعی موجب شد تا با وجود گذشت بیش از دو قرن، هنوز هم مردم متدین و فرهیختگان مذهبی نسبت به این علوم نگرشی منفی همراه با سوءظن داشته باشند.

برای درک بیشتر، شاید این دیدگاه را بهتر بتوان ذیل سنتی تحلیلی و تئوریک در مطالعه علمی دین و دینداری بنام تفکر ابتدایی ردیابی نمود (یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸؛ استارک و فینک ۲۰۰۰).

1. Thomas Woolston
2. Frederick
3. Voltaire

۲. سنت تفکر ابتدایی

دیوید هیوم و سایر فیلسوفان و روشنفکران قرن هجدهم جزو اولین کسانی بودند که دین را به فرایندهای تفکر ابتدایی بشر اسناد دادند و بدین وسیله اعلام نمودند که دین به طور اجتناب‌ناپذیری در جهان مدرن افول نموده و در نهایت از بین خواهد رفت. در آن زمان، این مدعا در کتاب فلسفه اثباتی آگوست کنت کاملاً بسط یافت که بازنمای یک اتفاق‌نظر واقعی در میان روشنفکران اروپایی بود. کنت با ردیابی مراحل تحول فرهنگی بشر، ابتدایی‌ترین مرحله تفکر بشری را به عنوان مرحله «الهیستی/ربانی»^۱ یا مرحله دینی توصیف نمود. بنا به نظر کنت، در دورانی که بشر در مرحله الهیستی/ربانی بسر می‌برد، فرهنگ بشری اسیر توهّمات مربوط به رحمت و غضب خدایان قرار گرفته بود. بنابراین، هر چقدر افراد و جوامع به درک و شناخت عقلانی‌تری از جهان دست یابند، دین جایگزین‌های دیگری خواهد یافت؛ ابتدا توسط فلسفه و در نهایت توسط علم تجربی جدید و به‌ویژه علم جامعه‌شناسی.

اکثر جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اولیه در دیدگاه تحقیرآمیز کنت از مردمان ابتدایی و فرهنگ آنان شریک بودند. از این رو، هربرت اسپنسر در کتاب اصول جامعه‌شناسی مطرح نمود که تفکر ابتدایی به سادگی اعتبار را همان قدر به یک افسانه غیرممکن می‌دهد که به یک واقعیت آشنا یا نزدیک به خودشان. هم اسپنسر و هم انسان‌شناس معاصر وی، ادوارد تایلور، در ردیابی ریشه‌های دین به کمبودهای تفکر منطقی بشر برگشتند، به‌ویژه در ناتوانی بشر در تفکیک خواب/رؤیاها با واقعیات. مردمان ابتدایی که در خواب می‌دیدند که با مردگان در ارتباط هستند، اشتباهاً و به خطا استنتاج نمودند که ارواح نامیرا هستند. نیم‌قرن بعد در سال ۱۹۲۲ میلادی، لوسین لوی-برول^۲ مدعی شد که کلاً دو نوع تفکر متمایز وجود دارد: (۱) ابتدایی و (۲) مدرن؛ و تفاوت این دو صرفاً در درجه پیچیدگی یا کمی نیست؛ بلکه تفاوت‌شان، کیفی است. درحالی‌که تفکر مدرن بشدت معطوف به تفکر منطقی و وابستگی به علم و تجربه می‌باشد؛ تفکر ابتدایی، رازآمیز و غیرمنطقی و معطوف به ماوراءالطبیعه است (استارک و وینک، ۲۰۰۰؛ باوی^۳، ۲۰۰۶).

1. theological
2. Lucien Levy-Bruhl
3. Bowie





اگر گفته شود که تمامی دانش پژوهانی که دین را به فرایندهای فکری جاهلانه و غیرعقلانی مردمان بدوی پیوند می‌دادند در یک دستور کار پنهان با یکدیگر اشتراک داشتند، سخنی به گزاف نرفته است. آنان اعضای یک نظم جدید بودند که در جنگ با نظم قدیم بود که کلیسای کاتولیک اروپا بر آن سیطره داشت (هادن، ۱۹۸۷، ۵۹۰). چنان‌که پیش‌تر گفته شد، نسل بنیانگذار جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی که دانشمندان به‌شدت عاری از ارزش‌های مذهبی و تعلقات دینی بودند تا حد زیادی فرزندان فکری عصر روشنگری بوده و عمدتاً در جبهه روشنفکران ضد دین سنگر گرفته بودند. آنان با شور و حرارت فراوان باور داشتند که «علم» راهنمای اصلی در عصر جدید می‌باشد و مهم‌ترین سلاحی است که می‌تواند ساختارهای خرافی و ستم‌پیشه‌ای را که کلیسا برای چندین قرن در میان مردم ترویج و تثبیت کرده بود، درهم شکند. در واقع، همه آنان اساساً موافق بودند که این اشکال و صورت‌های سنتی دین به‌زودی زوال یافته و چیزی مربوط به نسل گذشتگان خواهد شد. بدین ترتیب، احساسات ضددینی از سوی بسیاری از روشنفکران قرن هجدهم تا اوایل قرن بیستم با صدای بلند شنیده می‌شد که به نظر می‌رسید مستقیماً از نفرت آنان نسبت به عملکرد روحانیون مسیحی آن دوران ناشی می‌شد. شاید بهترین توصیف درخصوص نحوه برخورد بنیانگذاران معروف رشته انسان‌شناسی (اسپنسر، تایلور، فریزر، لوی برول و دورکیم) با دین از انسان‌شناس برجسته، ایوانز ریچارد (۱۹۶۵) باشد. وی مطرح می‌کند که این افراد که آثارشان در موضوع دین بسیار تأثیرگذار بوده است، ملحدان یا منکران وجود خدا بودند که در جستجوی یافتن ادیان ابتدایی به‌عنوان سلاحی بودند تا بتوانند علیه دین مسلط زمان خودشان، مسیحیت، به‌کار گیرند. چون اگر ادیان ابتدایی را بتوان به‌عنوان یک اختلال روانی یا خطای فکری تبیین نمود، درست همان‌طور که سراب بر اساس فشار عاطفی و مضیقه روانی در فرد القاء می‌شود، یا فقط بر اساس کارکرد اجتماعی‌اش توجیه و تبیین گردند، ادیان بالاتر بعدی نیز می‌توانند به همین طریق بی‌اعتبار و دور ریخته شوند. برای این انسان‌شناسان، آموزه‌های اعتقادی مندرج در تمامی ادیان، یاوه بودند (ایوانز ریچارد، ۱۹۶۵، ۱۵).

از وقتی که دانش پژوهان علوم اجتماعی، به‌ویژه انسان‌شناسان، عملاً شروع به انجام تحقیقات تجربی نمودند تفکر ابتدایی رو به زوال گذاشت؛ چرا که واقعیت آن بود که



هیچ‌یک از طرفداران برجسته علوم اجتماعی نوین هرگز حتی یک عضو از فرهنگی ابتدایی یا بدوی را ندیده بودند. تمام اطلاعات آنان، اطلاعاتی دست‌دوم از گزارشاتی بوده که توسط مسافران مختلف نگارش یافته بود.

منابع و مواد مورد استفاده کنت، اسپنسر، تایلور، لوی برول و معاصران آنان، نادرست و به‌شدت گمراه‌کننده بود؛ ضمن آن که، غالباً جعلی و بافتنی بوده است (ایوانز پریچارد، ۱۹۶۵، ۶). در واقع، هنگامی که انسان‌شناسان ورزیده همچون مالدینوفسکی (۱۹۲۵) و (۱۹۵۴) با انسان‌های مورد مطالعه‌شان چهره‌به‌چهره شدند، سنت تفکر ابتدایی در مقابل شواهد مغایر غیرقابل دفاع از هم فرو پاشید؛ تا جایی که هیچ‌یک از انسان‌شناسان نسل‌های بعدی، دیگر تمایلی به توصیف تفکر ابتدایی برای مردم دوران باستان نداشته‌اند.

۳. دین، انتخابی نامعقول

با وجود مرگ تر تلازم دین و دینداری با تفکر ابتدایی، دیدگاه مکمل آن، که دین را به مثابه بازگشت به دوران ماقبل علم می‌دانست، از بین نرفت و از این حیث رشته انسان‌شناسی در قرن بیستم نیز همان سنگر موضع ضد‌مذهبی‌اش را حفظ نمود. حتی مالدینوفسکی (۱۹۵۴) نیز که استدلال متقاعدکننده‌ای ارائه داد مبنی بر آن که «جادو» در جزیره تروبریاندا پاسخی عقلانی به مخاطرات و عدم قطعیت‌های زندگانی مردم بوده است، از تفسیر ادیان غربی به همین شکل سر باز می‌زند (یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸). اسپیرو^۱ (۱۹۶۴، ۱۰۹) خیلی صادقانه درخصوص استاندارد دوگانه رشته انسان‌شناسی چنین می‌گوید:

عقلانیت اعتقادات یا باورها، صرف‌نظر از درستی‌شان، بایستی بر اساس پیشرفت‌های علمی مورد ارزیابی قرار گیرد.... از این رو، نامعقول بودن، ویژگی خاص اعتقادات ادیان غربی است. در فرهنگ غربی این جهان‌بینی و یافته‌های علمی است که برجسته و مهم هستند، و اعتقادات مذهبی غالباً متضاد با باورهای علمی می‌باشند.

در واقع، ناسازگاری از پیش فرض گرفته‌شده میان دین و علم توسط این گروه از دانش‌پژوهان علوم اجتماعی همواره منجر به پیش‌بینی زوال گریزناپذیر دین با پیشرفت‌های

علمی گردیده است. این گونه بود که آنتونی والاس^۱ (۱۹۶۶، ۲۶۴-۲۶۵) به عنوان یک انسان شناس برجسته مرگ آتی دین را چنین اعلام نمود:

آینده تکاملی دین عبارت است از انقراض. اعتقاد به موجودات فراطبیعی و نیروهای ماوراءطبیعی، که جهان ما را می توانند بدون اطاعت از قوانین طبیعت تحت تأثیر قرار دهند، فرسایش جدی پیدا خواهد کرد و تنها به یک خاطره تاریخی جالب تبدیل خواهد شد.... به عنوان یک خصیصه فرهنگی در سرتاسر جهان اعتقاد به قدرت های فراطبیعی محکوم به فناست؛ به عنوان پیامدی از رشد کافی معرفت علمی و اشاعه آن در سرتاسر جهان... که فرایندی اجتناب ناپذیر است.

در خصوص جامعه شناسی نیز با اندکی تأمل روشن خواهد شد که اکثر جامعه شناسان کلاسیک بر این موضوع وفاق داشتند که رفتارهای دینی را نمی توان به عنوان پیامد کنش عقلانی فردی فهمید. توضیح آن که، دانشمندان علوم اجتماعی در مطالعه علمی دین از ابتدا با یک سؤال مهم روبه رو بودند؛ چگونه ممکن است فردی عاقل برای رضای موجودات ماوراءالطبیعی که مشاهده نشدنی هستند وقت و مال و حتی جانش را ایشار کند؟ جامعه شناسان معمولاً این سؤال را بر اساس عدم عقلانیت یک چنین رفتارهایی پاسخ داده اند و این گونه استدلال نمودند که وقتی نوبت به دین می رسد، انسان های معقول و منطقی تبدیل به افرادی نامعقول و غیر منطقی می گردند؛ چون دین اساساً در غیر عقلانی بودن ریشه دارد (استارک و بین بریج، ۱۹۹۶، ۱۴۹). بدین ترتیب، جامعه شناسان قرن بیستم نیز اگرچه از همتایان شان در رشته انسان شناسی، کمتر ضد مذهبی بودند؛ ولی آنان نیز، به طور تلویحی یا تصریحی، روی غیر عقلانی بودن ایمان مذهبی تأکید نمودند. برای نمونه، کینزلی دیویس^۲ (۱۹۴۹، ۵۰۹-۵۱۰). جامعه شناس برجسته امریکایی انتساب «رویکرد عقلانی» به دین را یک خطای فاحش می داند و رفتارهای مذهبی را کلاً غیر عقلانی ارزیابی می کند. مطابق با نظر بروس^۳ (۱۹۹۳، ۱۹۳) دین حوزه ای از فعالیت های انسانی است که درش را هیچ گاه به روی رفتارهای عقلانی همانند حوزه



1. Wallace
2. Kingsley
3. Bruce



اقتصاد باز نمی‌کند؛ چرا که کلیه رفتارهای مذهبی به وسیله فرهنگی متشکل از ارزش‌ها و هنجارها هدایت و کنترل می‌شوند. دمراث^۱ (۱۹۹۵، ۱۰۸) نیز ادخال عقلانیت در امور و زمینه‌های مذهبی را نعل وارونه‌زدن نفرت‌انگیز می‌خواند و آن را شاهدی بر سکولاریزاسیون خود دین می‌گیرد. به همین قیاس، برخی جامعه‌شناسان دیگر نیز از ایده مارکس درخصوص افیون بودن دین برای توده‌ها پیروی نموده و این دیدگاه را تداوم دادند که دین، فاقد هرگونه عقلانیتی است و فقط ابزاری برای استثمار و استحمار مردم است.

در رشته روان‌شناسی نیز بسیاری از روان‌شناسان ارزیابی فروید (۱۹۲۷) از دین را پذیرفته و تداوم دادند؛ مبنی بر آن که دین یک اختلال روانی/روان‌نژندی^۲، توهم^۳، مایه فساد^۴، مستی‌آور^۵، و نشانه نابالغ بودن^۶ است که باید بر آن غلبه یافت. به همین دلیل بود که روان‌شناسی بنام اوستو^۷ اظهار نمود که پروتستان‌های انجیلی قادر نیستند تا خودشان را با واقعیات زندگی مدرن وفق دهند. وی رفتارهای مذهبی را کلاً به نابالغی انسان نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند که یک بنیادگرای مذهبی به ذهنیت کودکی باز می‌گردد که در برابر فرق‌گذاری با مادرش مقاومت می‌کند. مسیح و گروه‌های مسیحی بازنمای همان مادر موعود می‌باشند (اوستو، ۱۹۹۰، ۱۱۳). شایان ذکر است که، تشخیص دین به‌عنوان یک اختلال روانی فقط محدود به فرویدی‌ها نبوده است و روان‌پزشکان متعددی دیدگاه‌های مشابهی را ابراز نموده‌اند. الیس^۸ (۱۹۸۰، ۳۷) مدعی شد که دینداری از بسیاری جهات معادل با تفکر غیرمنطقی و اختلال عاطفی است... راه‌حل مناسب درمانی برای مشکلات عاطفی بشر کاملاً غیردینی است... هرچه افراد کمتر مذهبی باشند از لحاظ عاطفی سالم‌تر خواهند بود. مطابق با نظر واترز^۹ (۱۹۹۳، ۱۴۰) آموزه‌ها و تعالیم مسیحی با بسیاری از

1. Demerath

2. Neurosis

3. illusion

4. Poison

5. intoxicant

6. Childishness

7. Ostow

8. Ellis

9. Watters

مؤلفه‌های مهم سلامت روانی به‌ویژه عزت نفس، خودشکوفایی و خودکنترلی، مهارت‌های ارتباطی، شخصیت فردی ارتباط‌گیر، ایجاد شبکه‌های حمایتی، و رشد جنسی سالم ناسازگاری دارد.

واقعاً اگر مؤمنان معمولی، افرادی دچار اختلال روانی، غیرعقلانی یا غیرمنطقی و از حیث عاطفی، آشفته باشند، پس رهبران جنبش‌های مذهبی باید وضع‌شان از این جهات خیلی بدتر باشد. مطابق با نظر فاستر و برخی دیگر از روان‌شناسان، بسیاری از بنیانگذاران مذهبی از بیماری روانی کامل رنج می‌برده‌اند. فاستر، حتی برجستگی و توانایی‌های خارق‌العاده تعدادی از بنیانگذاران فرقه‌های مذهبی را بر اساس بیماری شیدایی - افسردگی تبیین نموده است (۱۹۹۳، ۲۰-۱۶).

با انتشار اثر آدرنو و همکاران^۱ (۱۹۵۰) دانشمندان از یک خصیصه منفی شخصیتی باعنوان «شخصیت اقتدارطلب» جهت تبیین و رد کردن بنیادگرایان دینی استفاده نمودند. مطابق با دیدگاه این دسته از دانش‌پژوهان، افرادی که واجد شخصیت اقتدارطلب هستند به‌خاطر فشارهای روانی ناشی از ناتوانی‌شان برای تحمل تعارض‌ها و نامعلومی‌هایی که در زندگی‌شان هست، اعتقادات مذهبی بنیادگرایانه پیدا می‌کنند. در حقیقت، استدلال شد که تمایلات اقتدارطلبی نه تنها یک چنین افرادی را مذهبی می‌سازد؛ بلکه، آنان را تبدیل به مذهبی‌های متعصب می‌کند. آلپورت^۲ (۱۹۶۰ و ۱۹۶۳) وقتی به تشریح «تدین برون‌زا» در مقابل «تدین درون‌زا» پرداخت ادعای مشابهی را مطرح نمود. مثل بسیاری از دیگر دانشمندان علوم اجتماعی که به مطالعه دین پرداخته بودند، آلپورت نیز دین سنتی را با تحقیر نگریست. از نظر وی، بزرگسالان بالغ می‌توانند دیندار باشند ولی تا آنجا که ایمان مذهبی‌شان از نوع معتدل و درون‌زا، لیبرال، و در معرض شک و تردیدهای همیشگی باشد. آلپورت، دینداری برون‌زا را به‌عنوان ساده‌لوحی ابتدایی، نابالغی، اقتدارطلبی، و غیرمنطقی بودن قویاً رد می‌کند. البته در طول زمان دانشمندان به‌طور فزاینده‌ای از این تیپولوژی آلپورت اظهار نارضایتی کرده‌اند و تصدیق نمودند که تیپولوژی آلپورت برای



1. Adorno et al

2. Allport



بدنام کردن یا بی آبرو کردن صورت‌های سنتی دین بوده است و در آن دوره زمانی مُد بوده که اکثر دانشمندان علوم اجتماعی آن را رد کنند؛ درحالی که تعلقات مذهبی لیبرال و مبهم را، که مقبول بسیاری بود، ارتقاء بخشد (کرکپاتریک و هود^۱، ۱۹۹۰).

دیگر دانش‌پژوهان لیبرال در علوم اجتماعی نیز استدلال‌های سوگیرانه و سرزنش‌آمیزی را در تبیین تداوم اعتقادات دینی سنتی در جوامع مدرن ارائه دادند. برای مثال، این ادعا مطرح شد که مذاهب سنتی به مثابه فرقه‌هایی ارتجاعی فقط در مناطقی خاص به‌ویژه بخش‌های عقب‌مانده کشورها یافت می‌شوند (داگلاس و برونر^۲، ۱۹۳۵).

از سویی دیگر، نظریه‌های رایج درخصوص نوگروری مذهبی را نیز می‌توان انواعی عامیانه از این سنت علمی دانست. برای مثال، هنگامی که برخی جنبش‌های مذهبی جدید در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در امریکا ظاهر شدند و پیروان اندک ولی مشهودی را در میان جوانان جذب نمودند، مطبوعات و رسانه‌های گروهی امریکا به سرعت اتهاماتی همچون «کنترل ذهنی» و «شست‌وشوی مغزی» را مطرح کردند. در واقع، چون از قبل فرض شده بود که هیچ فرد آگاه و عاقلی نیست که به چنین گروه‌های مذهبی بپیوندد، نتیجه گرفته شد که نوگروندگان مذهبی بایستی یا به زور به این کار وادار شده باشند یا از طریق هیپنوتیزم یا سایر شیوه‌های عقل‌ربایی دچار شست‌وشوی مغزی شده باشند (بارکر^۳، ۱۹۸۴؛ رابینز^۴، ۱۹۸۸).

در هر حال، تعجب‌آور نبود که افراطی‌ترین مدعاهای روان‌شناسی و روانپزشکی درخصوص آسیب‌شناسی روانیِ مذهبیون کم‌ارزش‌ترین نتایج را در تحقیقات علمی به‌بار آورد. مطالعات میدانی گسترده درخصوص فرقه‌های مذهبی متعدد، اتهامات معطوف به شست‌وشوی مغزی را کاملاً رد کردند و انجمن روان‌شناسی امریکا، انجمن مطالعات علمی دین و انجمن جامعه‌شناسی امریکا چنین مدعاهایی را بایگانی نمودند (رجوع کنید به: آنتونی، ۱۹۹۰؛ و ریچاردسن^۵، ۱۹۹۱). به‌علاوه، ادعاهای کمتر افراطی درخصوص ارتباط دینداری با اختلالات روانی نیز وضعیت بهتری پیدا نکردند. نتایج پژوهشی

1. Kirkpatrick & Hood
2. Douglas & Brunner
3. Barker
4. Robins
5. Richardson

آزمایشی مبتنی بر نمونه‌ای از افراد که روان‌پزشکان تشخیص داده بودند نیازمند روان‌درمانی فوری هستند و نمونه‌ای همتاسازی‌شده از افراد عادی (به‌عنوان گروه کنترل) چنین جمع‌بندی شد:

آنانی که به‌عنوان بیمار روانی تشخیص داده شده بودند، احتمال خیلی اندکی داشت که در کلیسا حضور یابند یا واجد نمره بالا در شاخص اعتقادات ارتدوکسی دین باشند (استارک، ۱۹۷۱).

استارک (۱۹۷۱) همچنین ضمن مروری بر تحقیقات تجربی منتشرشده چنین نتیجه گرفت که یافته‌های پژوهشی هیچ حمایتی را برای این مدعا که افراد مذهبی‌تر تمایل به اقتدارگرایی‌شان نیز بالاتر است، فراهم نمی‌آورند. همچنین، برگین^۱ (۱۹۸۳) در فراتحلیلی از کلیه تحقیقات منتشر شده درخصوص ارتباط میان دینداری و سلامت روانی نشان داد که در اکثر این مطالعات به‌جای ارتباطی منفی، ارتباطی مثبت میان این دو متغیر پیدا شده است؛ و معدود مطالعاتی که ارتباطی منفی را میان دینداری و سلامت روانی گزارش نموده بودند نیز همگی دچار مغالطهٔ توتولوژیک^۲ شده بودند؛ چون از برخی گویه‌های مذهبی بودن به‌عنوان شاخصی برای ضعف سلامت روانی استفاده کرده بودند! (به‌عنوان نمونه ن. ک. به: بارون^۳، ۱۹۵۳؛ الیسن^۴، ۱۹۹۳؛ مین^۵، ۲۰۰۶، ۱۵۵). الیسن (۱۹۹۳) و مین (۲۰۰۶) به مرور انتقادی ادبیات گستردهٔ تحقیقات تجربی درخصوص چگونگی ارتباط میان دینداری و سلامت روانی پرداختند و شواهد قوی و هماهنگی پیدا نمود که اعتقادات و رفتارهای مذهبی با عزت‌نفس و رضایت از زندگی همبستگی مثبت داشته است؛ ضمن آن که تأثیر استرس و فشارهای اجتماعی را در فرد کاهش داده و سلامت روانی را بهبود می‌بخشد (یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰).



1. Bergin
2. Totological fallacy
3. Barron
4. Ellison
5. Main

۴. علم و دین / تحصیلات عالی و دینداری

همان‌طور که پیش از این گفته شد، دانشمندان علوم اجتماعی به همراه همتایان فیلسوف و روشنفکران غربی‌شان بیش از دو قرن بر این مفروضه تأکید داشتند که پیشرفت‌های علمی در سطح جامعه و افزایش سواد، به‌ویژه تحصیلات عالی، در سطح فردی منجر به افول و زوال دین و دینداری خواهد شد. به همین دلیل، موضوع سکولاریزاسیون یا عرفی‌شدن (= افول و زوال دین و دینداری) از ابتدا در کانون توجه و علاقه رهیافت‌های جامعه‌شناسانه درباره دین قرار گرفت. در حقیقت، اندیشه جامعه‌شناختی درخصوص دین از آغاز به‌منزله اندیشه افول و زوال دین در جامعه مدرن ذیل «تز سکولاریزاسیون» رخ نمود؛ افول یا زوالی که به‌منزله گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن در نظر گرفته شد. تاریخ جامعه‌شناسی نیز نشان می‌دهد که در میان جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر این عقیده همواره به‌چشم می‌خورد که دین در روند تکامل اجتماعی بشر و پیچیدگی فزاینده جوامع جدید محکوم به زوال است و «جامعه‌شناسی دین» اساساً معطوف به مطالعه فرایند یا چگونگی این زوال است. همان‌طور که بکفورد^۱ (۲۰۰۳، ۳۱) تصریح نموده است، جامعه‌شناسی دین، برخلاف سایر حوزه‌های جامعه‌شناسی، عمدتاً تحت سیطره دیدگاه‌هایی در باره افول، فرسایش یا فنای موضوع خود (یعنی، دین) بوده است! و از میان تمامی عوامل تأثیرگذار بر این افول و زوال، همواره این «علم» بوده است که مرگ‌بارترین دلالت‌ها را برای دین در بر داشته و به‌عنوان قاتل دین شناخته شده است (استارک و فینک، ۲۰۰۰، ۶۱).

نکته اصلی این است که وقتی دین به مثابه نمایش‌گر و محصول مرحله ابتدایی تفکر بشری فرض گرفته شد، در آن صورت، استدلال شد که نواقص و ضعف‌های موجود در تفکر ابتدایی از نواقص و ویژگی‌های موجود در خود دین مشتق شده است؛ به‌ویژه ویژگی ماقبل علمی، غیرعلمی یا ضدعلمی بودن دین. به همین دلیل، در جهان مدرن، علم و دین در یک بازی با حاصل جمع صفر به‌طور مستقیم مقابل هم قرار می‌گیرند که بُرد یکی (که آن یکی نیز همواره علم است) لزوماً منجر به باخت دیگری (که دین است) می‌گردد. در حقیقت، گسترش فوق‌العاده علم در جوامع جدید از طریق نهاد آموزش و پرورش (مدارس





و دانشگاه‌ها) موجب رشد فوق‌العاده «عقلانیت» در میان اکثر مردم می‌گردد؛ و همین فرایند اجتناب‌ناپذیر عقلانی‌شدن در جوامع جدید بوده که به‌عنوان مکانیسمی عمده در سکولار نمودن افراد فرض شده است: با استفاده هر چه بیشتر مردم از گفتمان علمی-عقلانی برای تفسیر جهان، به‌تدریج گفتمان‌های دینی کنار می‌روند. در واقع، چنین فرض گرفته شد که عقلانی‌شدن حاصل از کسب علوم جدید راه و شیوه سکولار شدن را از بسیاری جهات هموار می‌کند (همچون، تردید در این مدعا که دانش مأخوذ از متون مقدس دینی قدرت انکشاف واقعیات را دارند؛ افشای باورها و تصورات مذهبی به‌عنوان رمز و راز یا آگاهی‌های نادرست و خطا؛ جایگزینی معرفت علمی به‌جای معرفت دینی؛ زیر سؤال بردن اقتدار و مرجعیت متخصصان دینی؛ تردید در توانایی و قدرت نهادهای دینی برای مقابله یا رقابت موفق با نهادهای سکولار؛ و...).

خلاصه آن که، افول اعتقادات و اعمال مذهبی افراد عادی جامعه بر اساس افزایش تحصیلات‌شان از دیرباز یکی از مکانیسم‌های عمده سکولاریزاسیون نزد دانش‌پژوهان علوم اجتماعی تصور شده بود. به همین دلیل، «دانشگاه» به مثابه اردوگاه اصلی علم جدید که نهاد مسئول در تولید و توزیع دانش علمی و همچنین گسترش جهان‌بینی علمی در جامعه می‌باشد، عامل اصلی سکولاریزاسیون سطح فردی و قتلگاهی برای ایمان مذهبی دانشجویان و بستری برای رشد و پرورش ارتداد و تحویل فارغ‌التحصیلانی با منش کاملاً سکولار به جامعه قلمداد شده است (فلدمن و نیوکمب^۱، ۱۹۶۹؛ کاپلوویتس و شرو^۲، ۱۹۷۷؛ هاداوی و روف^۳، ۱۹۸۸؛ کارپنتر^۴، ۱۹۹۸، ویلسن^۵، ۲۰۰۰). از این روست که، بنا به عقیده کازانو^۶ (۱۹۹۴)، در بیشتر سال‌های قرن بیستم احساس اغلب دانشمندان و حتی مؤمنان این بود که دین در جوامع جدید رو به افول و زوال نهاده است و دانشگاه و تربیت دانشجویان یک منبع کلیدی در این افول و زوال می‌باشد. از آن طرف، دانش‌پژوهان علوم اجتماعی هنگامی که

1. Feldman & Newcomb
2. Caplovitz & Sherrow
3. Hadaway & Roof
4. Carpenter
5. Wilson
6. Casanova



تأکید می‌کردند تحصیل علم جدید لاجرم بر اعتقادات مذهبی فائق می‌آید، به‌طور تلویحی بر نقش جهل و قوه استدلال ضعیف مؤمنان تأکید داشتند. به همین سبب، در اکثر قرائت‌های مختلف نظریه سکولاریزاسیون، به‌طور تلویحی یا تصریحی، این ادعا به چشم می‌خورد که در میان تمامی حیثیات یا اجزای فرایند «مدرنیزاسیون» که موتور محرکه سکولاریزاسیون می‌باشد، این «علم جدید» است که بیشترین دلالت را برای تضعیف دینداری و مرگ دین به همراه دارد. از آگوست کنت (۱۸۳۰) گرفته تا دوبلاره^۱ (۲۰۰۴) همه طرفداران تز سکولاریزاسیون اعتقاد راسخ داشتند که تحصیل علم به‌ویژه در سطح عالی در دانشگاه‌ها به مثابه اسیدی است که قیدوبندهای مذهبی را ذوب کرده و ذهن آدمیان را از یک‌چنین خرافاتی رها می‌سازد. به‌قول کاپلوییتس و شرو (۱۹۷۷)، تجربه تحصیل دانشگاهی به‌ویژه در بهترین دانشگاه‌ها با برانگیختن تحقیقات بی‌طرفانه، زیر سؤال بردن عقاید جزمی را ترویج کرده، قدرت سنت و اقتدار سنتی را تضعیف نموده، و در مجموع، موجب متزلزل نمودن اعتقادات و تعلقات مذهبی می‌گردد.

این یک حقیقت مسلم است که تحصیلات دانشگاهی حتی در رشته الهیئت نیز دانشجویان را سکولار می‌کند (هانتز^۲، ۱۹۸۳، ۱۳۲).

در واقع، مدافعان تز سکولاریزاسیون مکانیسم‌های علی مختلف را برای تبیین ارتباط منفی میان تحصیلات عالی و دینداری فرض گرفته‌اند. مسلط‌ترین استدلال‌ها برای تبیین آن که چرا تحصیلات عالی موجب افول و زوال اعتقادات مذهبی می‌گردد عبارت‌اند از ناسازگاری معرفت علمی با معرفت دینی یا تضاد بین مضمون فرهنگی و آموزشی تحصیلات عالی با مضمون برخی اعتقادات دینی. تحصیلات عالی منجر به کسب دانش‌های جدید و وسیع‌تری می‌شود و افراد را در معرض افکار و دیدگاه‌های معقول‌گونگونی قرار می‌دهد، ضمن آن که مرجعیت علم جدید را تثبیت کرده و آن را به‌جای مرجعیت دین می‌نشانَد (بالسویک، وارد و کارلسن^۳، ۱۹۷۵؛ ویلسن، ۱۹۸۲؛ بکویث^۴،

1. Dobbelaere

2. Hunter

3. Balswick, Ward & Carlson

4. Beckwith



۱۹۸۵؛ جانسن^۱، ۱۹۹۷؛ چری، دی‌برگ، و پورترفیلد^۲، ۲۰۰۱؛ مویسنکو^۳، ۲۰۰۵؛ اوانز^۴، ۲۰۰۹). این کارکردهای آموزش عالی و دانشگاه‌ها می‌تواند به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در مقابل برخی آموزه‌ها و اعتقادات دینی قرار گیرند. همان‌طور که در مجادلات مربوط به نظریه تکامل داروین یا مسئله تقابل یافته‌های علم نجوم با دیدگاه‌های مندرج در متون مذهبی درخصوص خلقت انسان‌ها، طبقات افلاک و عمر زمین مشاهده شد (وثنو^۵، ۱۹۸۵؛ شوالد، ۲۰۱۶).

مکانیسم دوم کاملاً صبغه جامعه‌شناختی دارد و این‌گونه تقریر شده است که فرد با ورود به و تحصیل در دانشگاه وارد یک بافت یا زمینه اجتماعی متفاوت و تغییر در شبکه اجتماعی تعاملی‌اش می‌شود که این تغییر نیز می‌تواند منجر به کاهش دینداری در میان افراد تحصیل‌کرده دانشگاهی شود (میرل و اوکر^۶، ۲۰۱۱؛ شوالد، ۲۰۱۱). دلیل اصلی آن، این است که اعتقادات و التزام‌های مذهبی از طریق تعامل منظم و مستمر با اجتماعات و گروه‌های مذهبی است که تقویت و حفظ می‌شوند (کورن‌وال^۷، ۱۹۸۹؛ یاناکن، ۱۹۹۴). افراد با ورود به دانشگاه واجد مناسبات اجتماعی جدید و گوناگونی می‌شوند که منجر به تعاملات گسترده‌تر با کسانی می‌شود که خارج از اجتماع مذهبی آنان هستند و بدین ترتیب، التزام به دیدگاه‌های مذهبی انحصاری در آنان ممکن است کاهش یابد (مک‌فرسون، اسمیت-لاوین، و کوک^۸، ۲۰۰۱؛ پوتنام و کمپبل^۹، ۲۰۱۰).

در مجموع، استدلال نظری مندرج در پارادایم سکولاریزاسیون برای تبیین این فرض که دینداری افراد تحصیل‌کرده دانشگاهی کمتر از سایرین هست، مبتنی بر تأکید بر تشویق و ترویج خودبه‌خودی ارزش‌های دنیوی و غیردینی در فراگرد تحصیلات عالی است؛ خواه از

1. Johnson
2. Cherry, DeBerg & Porterfield
3. Moiseyenko
4. Evans
5. Wuthnow
6. Mayrl & Uecker
7. Cornwall
8. McPherson, Smith-Lovin, & Cook
9. Putnam, & Campbell



این جهت که بر این ارزش‌ها در درس‌های مختلف دانشگاهی تأکید می‌شود و خواه بدین جهت که افراد برخوردار از تحصیلات دانشگاهی بیشتر در معرض محیطی هستند که نسبت چنین افرادی در آن بیشتر است. به عبارت دیگر، افراد تحصیل‌کرده دانشگاهی به علت سرشت سکولار تحصیلات عالی و نوع خاص جامعه‌پذیری در درون دانشگاه است که به تدریج دینداری‌شان از حیث بینش، گرایش و رفتاری تضعیف می‌گردد.

با این همه، باید خاطر نشان کرد که اکثر ادبیات حجیم مربوط به ارتباط تحصیلات دانشگاهی با کاهش دینداری، که تحت سیطره پارادایم سکولاریزاسیون تولید شده، عمدتاً جنبه هنجاری یا تئوریک داشته و مملو از ادعاهای بزرگی است که از توجیه یا حمایت تجربی مکفی بی‌بهره می‌باشند (میرل و اوئر، ۲۰۰۹، ۲۶۰). برای ارزیابی تجربی مدعاهای نظری درخصوص پیامدهای ناسازگاری جدی میان علم و دین می‌توان آنها را به چند پیش‌بینی تجربی بدین شرح تحویل و تقلیل داد: ۱) افول و زوال دین در همه جوامع به‌عنوان ثمره اصلی رشد و پیشرفت علمی و گسترش همه‌جانبه علم در سرتاسر جهان؛ ۲) وجود سطوح پایین‌تر از اعتقادات و اعمال دینی در میان افرادی که از سطوح تحصیلی بالاتری برخوردار می‌باشند؛ ۳) وجود سطوح بسیار پایین دینداری در میان افرادی که عملاً درگیر فعالیت‌های علمی هستند (مثل اساتید دانشگاه‌ها، دانشمندان، پژوهشگران، و...)؛ و ۴) در میان اجتماع علمی، سطوح پایین‌تر دینداری در میان عالمان علوم سخت (علوم طبیعی) به‌عنوان الگوهای اصلی علم جدید نسبت به عالمان علوم نرم (علوم انسانی و اجتماعی) که هنوز نتوانسته‌اند شأن و منزلت علمی، همانند علوم طبیعی را، در جوامع کسب کنند.

برخی جامعه‌شناسان دین در امریکا (استارک و همکاران، ۱۹۹۶؛ یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰؛ شوادل، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۶) استدلال‌هایی نظری به همراه شواهد تجربی اقامه نموده‌اند تا نشان دهند که اکثر این پیش‌بینی‌ها، یا غلط از آب درآمده‌اند یا دچار پیچیدگی‌هایی شده‌اند.

اول آن که، به‌رغم رشد شتابان علمی، افزایش فوق‌العاده نسبت تحصیل‌کردگان دانشگاهی به کل جمعیت، رشد انقلابی در تکنولوژی‌ها، افزایش انفجاری در موجودی دانش علمی و نسبت افرادی که در فعالیت‌های علمی درگیر بوده‌اند، نرخ‌های اعتقادات و



مشارکت مذهبی امریکایی‌ها برای بیش از ۵۰ سال (کل دوره مذهبی که داده‌ها موجود می‌باشند) تقریباً ثابت باقی مانده است. روحانیون و کارکنان مؤسسات مذهبی نیز همان نسبت پنجاه سال پیش را در نیروی کار حفظ کرده‌اند. نرخ‌های عضویت در کلیسا به‌عنوان بهترین شاخص مشارکت مذهبی که داده‌های بلندمدت بیش از دو قرن از آن در دسترس می‌باشد حکایت از آن داشته‌اند که این نرخ از حدود ۱۷ درصد امریکایی‌ها در سال ۱۷۷۶ میلادی به بیش از ۶۰ درصد در اوایل دهه ۱۹۹۰ افزایش یافته است. همه این شواهد طولی نشان می‌دهند که دین رسمی یا نهادی در امریکا به‌طور شگفت‌آوری استوار و مستحکم باقی مانده است (وثنو، ۱۹۸۵؛ گرلی، ۱۹۸۹؛ فینک و استارک، ۱۹۹۲؛ یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰).

دوم، درخصوص ارتباط تحصیلات دانشگاهی با کاهش دینداری، تحقیقات تجربی انجام گرفته در امریکا از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ میلادی به‌طور وسیعی از این دیدگاه حمایت نمود که تحصیلات عالی با کاهش در برخی جنبه‌های دینداری تقارن دارد. تحقیقاتی که از نمونه‌های دانشجویان کالج‌ها استفاده نموده بودند عموماً یافته‌های‌شان این بود که دینداری دانشجویان در طول تحصیلات‌شان در کالج کاهش می‌یابد (استارک، ۱۹۶۳؛ فلدمن و نیوکمب، ۱۹۶۹؛ بکر^۱، ۱۹۷۷؛ آلبرخت و هیتون^۲، ۱۹۸۴؛ فانک و ویلیتس^۳، ۱۹۸۷). این یافته‌ها دلالت بر درستی فرضیه تز سکولاریزاسیون داشت که تحصیلات عالی در کاهش دینداری دانشجویان موثر می‌باشد. تحقیقات تجربی دیگر که تمرکزشان روی تفاوت دینداری افراد تحصیل‌کرده دانشگاهی با کسانی بود که اصلاً تجربه دانشگاهی نداشتند نیز از این فرضیه سنتی تز سکولاریزاسیون حمایت نمود که تحصیل‌کردگان دانشگاهی نسبت به کسانی که فاقد چنین تحصیلاتی بودند کمتر احتمال دارد که اعتقادات مذهبی کلیدی را حفظ کرده و تعلق به دین داشته باشند (کاپلیوویتس و شرو، ۱۹۷۷؛ بکویت، ۱۹۸۵؛ جانسن، ۱۹۹۷). تحقیقات متعدد انجام گرفته در قرن بیست و یکم تصویری متفاوت از ارتباط میان تحصیلات عالی و دینداری ترسیم نمودند. اگرچه در این تحقیقات نیز

1. Becker
2. Albrecht & Heaton
3. Funk & Willits



کم و بیش نشان داده شد که تحصیلات دانشگاهی با زیر سؤال بردن برخی اعتقادات مذهبی ارتباط دارد، ولی به طور کلی، با بی دین کردن یا زوال تعلق دینی دانشجویان هیچ ارتباطی را نشان نداده‌اند (لی^۱، ۲۰۰۲؛ شوالد، ۲۰۱۱؛ هیل، ۲۰۱۱). همچنین، افرادی که از دانشگاه فارغ التحصیل شده بودند، کمتر احتمال داشت که احساس جدایی از دین کنند (اوکر و همکاران، ۲۰۰۷؛ شوالد، ۲۰۱۴) و احتمال زیادی داشت که در مراسم مذهبی حضور یابند (هیل، ۲۰۰۹؛ شوالد، ۲۰۱۱).

شاید مهم‌ترین دستاورد شناختی از تحقیقات متعدد انجام گرفته در قرن بیست و یکم آن بود که تحصیلات عالی ارتباط یکسان و یکنواختی با همه ابعاد و شاخص‌های دینداری ندارد؛ به طوری که با برخی اعتقادات مذهبی ارتباط منفی داشته، با برخی اعتقادات مذهبی بی ارتباط بوده و با مشارکت دینی ارتباط مثبت داشته است (میرل و اوئر، ۲۰۰۹؛ هیل، ۲۰۱۱؛ شوالد، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۶).

خلاصه آن که، تحقیقات بیشتر در چند دهه اخیر این مفروضه را زیر سؤال برد که تحصیلات عالی لزوماً موجب کاهش دینداری می‌گردد. بسیاری از جامعه‌شناسان نیز بر امور و شرایطی در جوامع مدرن تأکید نمودند که همه آنها می‌توانند مانع افول دینداری در میان تحصیل‌کردگان دانشگاهی گردند؛ از جمله: عرضه متنوع کالاهای مذهبی برای انواع ذائقه‌های مختلف دانشجویان و مردم (استارک و فینک، ۲۰۰۰)، جدا دانستن زبان و دیدگاه‌های مذهبی از زبان و دیدگاه‌های علمی (کمپبل، ۲۰۰۵؛ کلیدسدال^۲، ۲۰۰۷) و فرصت‌هایی که امروزه در فضای باز کالج‌ها و دانشگاه‌ها برای ابراز مذهبی بودن وجود دارد (چری و همکاران، ۲۰۰۱؛ شمالزبور^۳، ۲۰۱۳).

سوم، اگرچه پیمایش‌های انجام گرفته نرخ‌های پایین‌تری از اعتقادات و اعمال مذهبی را در میان استادان، دانشمندان و سایر افراد با تحصیلات دانشگاهی عالی پیدا نموده‌اند، ولی میزان این تفاوت‌ها با تفاوت‌های افراد از حیث سایر خصایص جمعیت‌شناختی‌شان قابل مقایسه می‌باشد و حقیقت متمایزی را نشان نمی‌دهند.

1. Lee
2. Clydesdale
3. Schmalzbauer



چهارم، برخلاف پیش‌بینی مذکور مبنی بر سطوح پایین‌تر دینداری در میان عالمان علوم سخت (علوم طبیعی) نسبت به عالمان علوم نرم (علوم انسانی و اجتماعی)، تحقیقات اندکی که در امریکا انجام گرفته است حکایت از آن داشته‌اند که دینداری استادان در گروه‌های آموزشی علوم سخت در دانشگاه‌ها بیشتر از همتایان‌شان در علوم نرم (علوم انسانی و اجتماعی) بوده است. در این خصوص می‌توان به یک مطالعه قدیمی مراجعه نمود که شناخت‌های کم‌نظیری را در خصوص دینداری مجموعه بسیار وسیعی از استادان کالج‌ها و دانشگاه‌های امریکا و بالاخص، تفاوت‌های دینداری در میان رشته‌های مختلف دانشگاهی ارائه می‌دهد. در سال ۱۹۶۹ میلادی تحت حمایت و سرپرستی کمیسیون کارنگی، پیمایشی از ۶۰۰۲۸ نفر از استادان شاغل در کالج‌ها و دانشگاه‌های امریکا انجام گرفت. این پیمایش دربردارنده سؤالات مختلفی در خصوص دین و دینداری بدین شرح بود: «مذهب فعلی شما چیست؟»؛ «تا چه حد در مراسم مذهبی کلیسا شرکت می‌کنید؟»؛ «آیا خودتان را فردی دیندار می‌دانید؟» و «آیا خودتان را یک دیندار سنتی می‌دانید؟». جدول زیر پاسخ به این سؤالات را بر اساس رشته‌های دانشگاهی پاسخگویان خلاصه نموده است.

جدول شماره (۱). دینداری بر اساس رشته‌های دانشگاهی (به درصد)

واحد مذهب بودن	شرکت منظم در مراسم مذهبی کلیسا	دیندار سنتی بودن	هیچ دینی نداشتن	مخالف دین بودن	
۶۰	۴۷	۴۰	۲۷	۱۱	ریاضیات/آمار
۵۵	۴۳	۳۴	۲۷	۱۱	علوم طبیعی
۵۵	۴۲	۳۶	۲۵	۱۱	علوم زیستی
۴۵	۳۱	۱۹	۳۶	۱۳	علوم اجتماعی:
۵۰	۳۸	۲۶	۳۰	۱۰	اقتصاد
۵۱	۳۲	۱۸	۳۰	۱۰	علوم سیاسی
۴۹	۳۸	۱۶	۳۵	۱۲	جامعه‌شناسی
۳۳	۲۰	۱۲	۴۸	۲۱	روان‌شناسی
۲۹	۱۵	۱۱	۵۷	۱۹	انسان‌شناسی



یافته‌های مندرج در جدول شماره (۱) حاکی از آن است که در تمامی شاخص‌ها، استادان علوم سخت (ریاضیات/آمار، علوم زیستی، و علوم طبیعی) مذهبی‌تر از همتایانشان در علوم نرم (علوم اجتماعی) بوده‌اند: آنها که بیشتر در کلیسا حضور پیدا کرده‌اند، احتمال بیشتری دارد تا خودشان را «کاملاً» یا «تا حدودی» مذهبی توصیف نموده، وابستگی مذهبی خود را بیشتر حفظ و نگهداری نموده‌اند، و به مراتب، احتمال کمتری دارد که خودشان را مخالف دین اعلام کنند. تفاوت‌ها میان علوم سخت با علوم نرم تفاوتی بزرگ و معنادار بوده و متأثر از متغیرهای کنترلی مثل سن، نژاد، جنسیت و تربیت مذهبی نبوده است (یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸، ۳۸۵؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰، ۵۳).

جدول شماره (۱)، همچنین یافته‌هایی را در خصوص رشته‌های مختلف درون علوم اجتماعی خلاصه نموده است. در بالای همه اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها، استادان رشته روان‌شناسی و انسان‌شناسی به عنوان قله‌های بی‌ایمانی قرار گرفته‌اند. سایر رشته‌های زیرمجموعه علوم اجتماعی نیز تا حدودی غیرمذهبی بوده‌اند، ولی دو رشته روان‌شناسی و انسان‌شناسی، که ارتباط خیلی زیادی با تز تلازم تفکر ابتدایی با دینداری و زوال اجتناب‌ناپذیر دین با پیشرفت علم داشته‌اند، کاملاً متمایزند. مقایسه روان‌شناسان و انسان‌شناسان با استادان علوم طبیعی از حیث شاخص حضور در کلیسا و هیچ دینی نداشتن نشان می‌دهد که آنان دو برابر غیرمذهبی‌ترند. این تفاوت‌ها به اندازه‌ای بزرگ است که فرد به سختی می‌تواند تصور کند که آنها تحت تأثیر گفتگوها، مضامین آموزش‌ها و نتایج مطالعات در این دو رشته قرار نگرفته باشند. البته، ممکن است گفته شود که انسان‌شناسان و روان‌شناسان به این علت بیشتر غیرمذهبی هستند که بنا به ماهیت رشته‌شان توجه زیادی به دین و مطالعه تفصیلی آن دارند؛ درحالی‌که، رشته‌های علوم طبیعی از نارسایی‌ها و تناقض‌های موجود در پدیده‌های دینی بی‌خبر باقی می‌مانند. اما زیست‌شناسان و فیزیک‌دانان نیز به طور معمول به پرسش‌های مذهبی درخصوص خلقت و تکامل انسان‌ها و منشأ پیدایش جهان می‌پردازند. نکته دوم و مهم‌تر این است که ادعاهای سنتی درخصوص ناسازگاری علم و دین و پیش‌بینی‌ها از سهم علم در زوال و نابودی اجتناب‌ناپذیر دین همواره بر اساس

اکتشافات علوم طبیعی و زیستی ساخته و پرورده شده بود و معمولاً به یافته‌های این علوم استناد شده است که نادرستی خرافه‌هایی به نام دین را برملا ساخته‌اند. ضمن آن که استدلال‌شان همواره این بوده که پیشرفت تکنولوژی‌های برآمده از این علوم بوده است که توسل به وعده و وعیدهای مذهبی را کاهش داده است. به قول استیو بروس، امروزه «کشاورزان نیازی به خواندن نماز و دعا برای محافظت دام‌های‌شان از بیماری‌ها ندارند، چرا که واکسن‌های مؤثر در دسترس‌شان قرار گرفته است» (۲۰۱۱، ۴۴). به هر جهت، اتفاقی نیست این رشته‌های دانشگاهی علوم اجتماعی همان رشته‌هایی هستند که تقریباً تمام ادبیات مربوط به ناسازگاری علم با دین و اجتناب‌ناپذیری زوال دین را تولید کرده‌اند.

۵. ارتباط تحصیلات دانشگاهی و دینداری در ایران

همان‌طور که مشاهده شد، کلیه پژوهش‌های تجربی مرور شده درخصوص ارتباط تحصیلات عالی با دینداری در درون سنت دینی مسیحی انجام پذیرفته و متأسفانه هیچ پژوهش ملی با این هدف در سنت اسلامی انجام نگرفته است.^۱ از این رو، لازم و ضروری دیده شد تا چگونگی این ارتباط در میان مسلمانان ایرانی نیز مورد ارزیابی تجربی قرار گیرد. برای این مهم، از داده‌های «پیمایش ملی تدین اسلامی ایرانیان» (طالبان، ۱۳۹۳) استفاده گردید که مشتمل بر ۴۹۳۷ نفر از جمعیت ایرانیان مسلمان ۱۸ سال به بالای خانوارهای شهری و روستایی ساکن در ۳۰ استان کشور به عنوان نمونه تحقیق بود.^۲

قبل از ورود به اصل بحث، تذکر این نکته روش‌شناختی حائز اهمیت است که برای استنباط معتبر از تأثیر تجربه دانشگاهی بر دینداری دانشجویان نیازمند داده‌های طولی به شکل پانلی هستیم که ابتدا، دینداری نمونه‌ای از دانشجویان را در بدو ورود به دانشگاه‌ها بسنجیم و سپس، با نتایج سنجش دینداری همان دانشجویان در چهار سال بعد (یا کمتر یا بیشتر) مقایسه نماییم. ضمن آن که لازم است بدانیم که در طول همین دوره زمانی،



۱. تا جایی که احصاء گردید که مسلماً استقرای تام نبوده است.

۲. علاقمندان به آگاهی از چگونگی تعیین حجم و شیوة انتخاب نمونه‌ها از استان‌ها گرفته تا فرد داخل خانوار می‌توانند به صفحات ۶۸ الی ۹۱ «پیمایش ملی تدین اسلامی ایرانیان» (طالبان، ۱۳۹۳) مراجعه نمایند.



دینداری همتایان آنان که دانشگاه نرفته‌اند نیز چقدر تغییر کرده است. در حقیقت، تا چنین گروه کنترلی نباشد، نمی‌توان در باره تأثیر علی تجربه دانشگاهی بر دینداری دانشجویان نتیجه‌گیری معتبری استنتاج شود. از آنجا که در ایران چنین پایگاه داده‌های طولی و بلندمدت به شکل پانلی وجود ندارد، نمی‌توان به‌طور کاملاً معتبر نشان داد که تحصیلات دانشگاهی روی دینداری دانشجویان تأثیر می‌گذارد یا خیر. در نتیجه، تنها کاری که می‌توان انجام داد این است که گروه تحصیل‌کردگان دانشگاهی را با سایر گروه‌ها مقایسه کنیم و با کنترل‌های آماری استنباط‌هایی را در این خصوص ارائه دهیم. با این وجود، نباید فراموش کرد در فقدان چنین داده‌های طولی، همه نتایج به‌دست آمده را می‌توان تا حدودی مورد پرسش و تردید قرار داد.

برای تمهید پاسخی تجربی به این پرسش که «آیا در ایران، تفاوت معناداری میان دینداری تحصیل‌کردگان دانشگاهی با کسانی که تجربه دانشگاهی ندارند، وجود دارد؟» ابتدا، دو اعتقاد اصلی (اعتقاد به خداوند و معاد) به همراه دو عمل واجب (نماز و روزه ماه رمضان) در دین اسلام مدنظر گرفته شد و تفاوت تحصیل‌کردگان دانشگاهی با کسانی که تجربه دانشگاهی ندارند از حیث این شاخص‌های دینداری بررسی شد و توزیع این شاخص‌ها از حیث برخی متغیرهای زمینه‌ای پاسخگویان نیز مورد مقایسه قرار گرفت. به دو دلیل مهم بر این متغیرهای زمینه‌ای یا ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخگویان تأکید نموده‌ایم. نخست، هنگامی که نرخ‌های دینداری در میان زیرگروه‌های یک جمعیت مورد مقایسه قرار می‌گیرند، فرد بایستی ابتدا بپذیرد که این نرخ‌ها می‌توانند با همه ویژگی‌های جمعیت‌شناختی آن گروه‌ها تغییر یابند؛ و به‌طور پیشینی، دلیلی برای تمایز بخشیدن و جدا کردن تأثیرات مرتبط با تحصیلات افراد از سایر ویژگی‌های آنان، که مرتبط با جنسیت، سن، وضعیت زناشویی و ... است، وجود ندارد. دوم، این احتمال همواره وجود دارد که دینداری پایین‌تر پاسخگویانی که تحصیلات دانشگاهی دارند ممکن است تابعی از تفاوت‌های جمعیت‌شناختی آنان نسبت به سایر پاسخگویان بوده باشد (یاناکن، استارک و فینک، ۱۹۹۸). بدین ترتیب، دینداری ایرانیان مسلمان بر اساس زیرگروه‌های جمعیتی آنان محاسبه و مقایسه شد. جدول شماره (۲)، نتایج این مقایسه را به نمایش گذاشته است.

جدول شماره (۲). دینداری بر اساس زیرگروه‌های جمعیت مسلمانان ایرانی

اعتقاد به خداوند	بی اعتقاد به خداوند	اعتقاد به معاد	بی اعتقاد به معاد	نمازخوان دائمی	بی نماز	روزه گیر دائمی	روزه نگیر
۹۸.۳٪	۰.۹٪	۹۴.۵٪	۱.۷٪	۶۱.۴٪	۹.۲٪	۴۷.۴٪	۱۱.۵٪
۹۹.۲٪	۰.۵٪	۹۵.۷٪	۱.۳٪	۶۳٪	۶٪	۴۷.۴٪	۹.۵٪
-۰/۹	+۰/۴	-۱/۲	+۰/۴	-۱/۶	+۳/۲	۰/۰	+۲
۰/۱۷	۰/۴۸	۰/۰۶	۰/۰۲				
۹۸.۶٪	۰.۸٪	۹۴.۷٪	۱.۹٪	۵۸.۹٪	۹.۲٪	۴۴.۸٪	۱۱.۵٪
۹۹.۵٪	۰.۳٪	۹۶.۴٪	۰.۹٪	۶۷.۲٪	۳.۲٪	۴۹.۶٪	۸٪
-۰/۹	+۰/۵	-۱/۷	+۱	-۸/۳	+۶	-۴/۸	+۳/۵
۰/۰۲	۰/۰۳	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰				
۹۸.۸٪	۰.۷٪	۹۴.۴٪	۱.۷٪	۵۵.۲٪	۸.۳٪	۴۳.۲٪	۱۰.۱٪
۹۹.۲٪	۰.۴٪	۹۶.۶٪	۱.۱٪	۶۹.۶٪	۴.۵٪	۵۰.۶٪	۹.۴٪
-۰/۴	+۰/۳	-۲/۲	+۰/۶	-۱۴/۴	+۳/۸	-۷/۴	+۰/۷
۰/۲۳	۰/۰۸	۰/۰۰۰	۰/۰۳				
۹۸.۴٪	۱٪	۹۳.۷٪	۲.۱٪	۵۲.۲٪	۱۰.۷٪	۴۱.۱٪	۱۱.۴٪
۹۹.۳٪	۰.۳٪	۹۶.۴٪	۱.۱٪	۶۷.۶٪	۴.۴٪	۴۹.۹٪	۹.۱٪
-۰/۹	+۰/۷	-۲/۷	+۱	-۱۵/۴	+۶/۳	-۸/۸	+۲/۳
۰/۰۰۴	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰				
۹۸.۸٪	۰.۷٪	۹۴.۴٪	۱.۷٪	۵۵.۲٪	۸.۳٪	۴۳.۲٪	۱۰.۱٪
۹۹.۲٪	۰.۴٪	۹۶.۶٪	۱.۱٪	۶۹.۶٪	۴.۵٪	۵۰.۶٪	۹.۴٪
-۰/۴	+۰/۳	-۲/۲	+۰/۶	-۱۴/۴	+۳/۸	-۷/۴	+۰/۷
۰/۲۳	۰/۰۸	۰/۰۰۰	۰/۰۳				

* منظور از «تحصیل‌کردگان دانشگاهی» کلیه پاسخگویانی است که ۲ سال یا بیشتر تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند.

یافته‌های مندرج در جدول شماره (۲) حکایت از آن دارد که دینداری «تحصیل‌کردگان دانشگاهی» از حیث دو شاخص اصلی اعتقادات مذهبی و دو شاخص اعمال واجب مذهبی اندکی کمتر از جمعیت عمومی مردم بوده است. البته، این تفاوت در اعتقاد به خداوند و اعتقاد به معاد از لحاظ آماری معنادار نشده است؛ و این بدین معناست که نمی‌توان بین



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۲۴

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹



تحصیل‌کردگان دانشگاهی با عموم مردم از حیث اعتقاد به این دو رکن دین اسلام تفاوتی واقعی قائل شد. همچنین، نسبت‌های بالای ۹۰ درصد معتقدان به خدا و حیات پس از مرگ در میان تحصیل‌کردگان دانشگاهی حکایت از التزام مذهبی بسیار بالای آنان از این حیث دارد. نکته حائز اهمیت این است که نسبت‌های این دو شاخص اعتقادی دینداری نشان می‌دهند میزان تفاوتی که تحصیل‌کردگان دانشگاهی را از جمعیت عمومی مسلمانان ایرانی جدا نموده، در اکثر موارد، بزرگ‌تر از تفاوت پاسخگویان از حیث سایر متغیرهای زمینه‌ای‌شان نیست؛ یعنی، بزرگ‌تر از تفاوت‌هایی نیست که مردان را از زنان، جوانان را از بزرگسالان، مجردها را از متأهل‌ها، و شهرنشینان را از روستائینان جدا نموده است.

از حیث شاخص «پایندی به نماز» (بهترین سنجۀ منفرد التزام مناسکی دین در ایران) شکافی به اندازه حدود یک و نیم درصد، نسبت تحصیل‌کردگان دانشگاهی را که دائماً نماز می‌خوانند را از نسبت متناظرشان از عموم مردم جدا نموده است (۶۱.۴ درصد در برابر ۶۳ درصد). ولی این میزان از شکاف، بیش از ۵ برابر کمتر از مقدار شکاف میان مردان از زنان (۵۸.۹ درصد در برابر ۶۷.۲ درصد)، ۹ برابر کمتر از مقدار شکاف میان جوانان از بزرگسالان و همچنین، شهرنشینان از روستائینان (۵۵.۲ درصد در برابر ۶۹.۶ درصد)، و ۹.۵ برابر کمتر از مقدار شکاف میان مجردان از متأهلان (۵۲.۲ درصد در برابر ۶۷.۶ درصد) می‌باشد.

درخصوص دومین عمل واجب دینی یعنی «پایندی به روزه در ماه رمضان» نیز نتایج مندرج در جدول شماره (۲) حکایت از آن دارد که نرخ پایندی به روزه واجب برای تحصیل‌کردگان دانشگاهی با جمعیت عمومی مردم مشابه و یکسان است (۴۷.۴ درصد برای هر دو گروه). درحالی‌که، این نرخ بر اساس سایر ویژگی‌های زمینه‌ای پاسخگویان، غیر مشابه و متفاوت است: حدود ۵ درصد فاصله کمتر مردان از زنان (۴۴.۸ درصد در برابر ۴۹.۶ درصد)، بیش از ۷ درصد فاصله کمتر جوانان از بزرگسالان و شهرنشینان از روستائینان (۴۳.۲ درصد در برابر ۵۰.۶ درصد)، و همچنین، نزدیک به ۹ درصد فاصله کمتر مجردان از متأهلان (۴۱.۱ درصد در برابر ۴۹.۹ درصد). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اکثر این تفاوت‌ها بزرگ‌تر از تفاوت‌های مذهبی بودن میان تحصیل‌کردگان دانشگاهی با سایر پاسخگویان است. این بدان معناست که اگرچه میزان مذهبی بودن تحصیل‌کردگان دانشگاهی



اندکی کمتر از عموم مردم است، ولی میزان این تفاوت‌ها بزرگ‌تر از تفاوت‌ها میان جنسیت، سن، وضعیت تأهل و منطقه جغرافیایی سکونت آنان نیست.

از آنجا که نرخ دینداری تحصیل‌کردگان دانشگاهی ممکن است تابعی از تفاوت‌های جمعیت‌شناختی پاسخگویان و زمینه مذهبی آنان با سایر پاسخگویان قبل از ورود به دانشگاه بوده باشد، ضروری دیده شد تا از طریق تحلیل رگرسیون تأثیر خالص تحصیلات دانشگاهی را با کنار گذاشتن اثر متغیرهای مذکور به‌دست آوریم. در واقع، تحلیل رگرسیون این امکان را به ما می‌دهد تا با کنترل عواملی که به‌عنوان پیش‌بین دینداری شناخته یا فرض گرفته شده‌اند، با اعتبار بیشتری دینداری گروه هدف (تحصیل‌کردگان دانشگاهی) را با عموم مردم مقایسه کنیم.

۶. تحلیل رگرسیون از اثر خالص تحصیلات دانشگاهی بر دینداری

قبل از واریسی نتایج، لازم است توضیحاتی درخصوص چگونگی ساخت متغیرهای مربوطه ارائه شود. به دلیل مسائل مربوط به افزایش اعتبار در تحلیل رگرسیون، بهترین کار آن است که سؤالات یا معرّف‌های منفرد مربوط به اجزای مختلف دینداری را در درون مقیاس‌هایی قرار دهیم که هر یک، بُعدی از دینداری را مورد سنجش قرار می‌دهند؛ مشروط به اینکه همبستگی بین سؤالات یا معرّف‌های درون هر مقیاس به اندازه کافی قوی باشد. به همین منظور، دینداری ابتدا به سه بُعد اعتقادی، عاطفی و رفتاری تقسیم شد.^۱ بُعد اعتقادی دینداری با هشت گویه در خصوص اعتقاد به خداوند، پیامبری حضرت محمد(ص)، قرآن مجید، معاد، عدل الهی، عصمت و شفاعت پیامبر اسلام، و وجود فرشتگان یا ملائکه مورد سنجش قرار گرفت که همبستگی درونی این مقیاس با شاخص آلفای کرونباخ معادل با ۰/۹۳ یعنی عالی ارزیابی شد. بُعد عاطفی دینداری نیز با هشت گویه در خصوص احساسات مذهبی همچون: معنویت خاص حین عبادت، حضور خداوند، ترس از خداوند، توبه، نزدیکی به خداوند، پاسخ خداوند به خواسته‌های فرد، توجه همیشگی به خداوند؛ و همچنین، کمک‌گرفتن از خداوند، توکل و نذر کردن (نذر کردن غیر از عمل

۱. برای دیدن استدلال‌های اقامه‌شده در چگونگی مفهوم‌سازی دینداری با سه بُعد اعتقادی، عاطفی و رفتاری ر. ک. به: طالبان ۱۳۹۳.



کردن به نذر است. نذر نوعی درخواست نمودن از خداوند است) مورد سنجش قرار گرفت. همبستگی درونی این مقیاس با شاخص آلفای کرونباخ معادل با $0/83$ یعنی بسیار خوب ارزیابی شد. بُعد رفتاری دینداری شامل دو نوع «فردی» و «جمعی» از اعمال دینی بود که سنجش اعمال دینی فردی با ۸ سؤال درخصوص نمازهای یومیه، روزه گرفتن، تلاوت قرآن، صدقه دادن، و به طور فردی دعا یا زیارت‌نامه خواندن؛ و اعمال دینی جمعی نیز با ۸ سؤال در خصوص شرکت در نماز جمعه، نماز جماعت در مسجد یا ادارات، شرکت در مراسم بزرگداشت جشن‌های مذهبی (مثل، مولودی‌ها و اعیاد مذهبی)، شرکت در هیئت‌های مذهبی، شرکت در مراسم تاسوعا و عاشورا، شرکت در مراسم دعا (مثل، دعای کمیل، دعای توسل، زیارت عاشورا و...)، شرکت در مراسم روضه یا عزاداری، و شرکت در مراسم شب‌های احیاء در ماه رمضان صورت پذیرفت. همبستگی درونی این مقیاس ۱۶ گویه‌ای نیز با شاخص آلفای کرونباخ معادل با $0/90$ یعنی عالی ارزیابی شد. شاخص مرکب دینداری از ترکیب وزنی سه بُعد اعتقادی، عاطفی، و رفتاری دینداری بر اساس تکنیک «تحلیل مؤلفه‌های اصلی» در تحلیل عاملی ساخته شد.

همچنین، برای ساخت سنجۀ «زمینه مذهبی خانوادگی» ابتدا از پاسخگویان خواسته شد تا میزان مذهبی بودن مادر و پدر خویش را در یک مقیاس صفر تا بیست معین نمایند. جمع این دو نمره به عنوان مؤلفۀ اول این سنجۀ در نظر گرفته شد. سپس، ارزیابی پاسخگویان از میزان تقید هر یک از والدین‌شان به اعمال مذهبی مهم (نماز خواندن، روزه گرفتن، مسجد رفتن، نماز جمعه رفتن، و شرکت در مراسم روضه و هیئت مذهبی) مورد پرسش قرار گرفت.^۱ جمع این ده نمره (پنج عمل مذهبی برای مادر و پدر) به عنوان مؤلفۀ دوم در نظر گرفته شد. در گام بعدی، از نتایج گویه‌ای استفاده شد که از پاسخگو پرسیده بود که کدامیک از والدین‌شان بیشتر تأکید داشته‌اند که وی نماز بخواند؟ گزینه‌های پاسخ عبارت بودند از مادر، پدر، هر دو، و هیچکدام. چون این متغیر، متغیری مقوله‌ای بود به یک بردار دوشقی یا متغیر تصنعی تبدیل شد به نحوی که سه گزینه اول، که نشانه تلاش

۱. برخی جامعه‌شناسان نیز از همین شاخص برای سنجش «جَوّ مذهبی خانوادگی» (فیچتر، ۱۹۶۹، ۱۷۲) یا «جامعه‌پذیری مذهبی خانوادگی» (روف و هوگ، ۱۹۸۰، ۴۰۹؛ کورن‌وال، ۱۹۸۹، ۵۸۲؛ استولز، ۲۰۰۹، ۳۶۱) استفاده نموده‌اند.

والدین در اجتماعی کردن مذهبی فرزندشان بوده است، کُد یک و گزینه آخر، کُد صفر گرفت. در نهایت، سنجۀ «زمینه مذهبی خانوادگی»، همانند سنجۀ دینداری، از ترکیب وزنی متغیرهای مذکور بر اساس تکنیک «تحلیل مؤلفه‌های اصلی» در تحلیل عاملی پس از استاندارد کردن نمره‌ها ساخته شد. نتایج مربوط به تحلیل رگرسیون چندگانه برای برآورد اثر خالص تحصیلات دانشگاهی بر دینداری پاسخگویان پس از کنترل سایر متغیرها گزارش می‌شود. جدول شماره (۳)، این نتایج را در قالب ضرایب استاندارد رگرسیون دینداری بر متغیرهای زمینه‌ای پاسخگویان منعکس نموده است.

جدول شماره (۳). دینداری به عنوان تابعی از تحصیلات عالی، زمینه مذهبی و سایر ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

تحصیلات دانشگاهی	اعتقادات دینی	احساسات دینی	اعمال دینی	دینداری کل
	-۰/۰۲ (۰/۲۳)	+۰/۰۲ (۰/۳۳)	+۰/۰۰۷ (۰/۷۰)	+۰/۰۰۹ (۰/۶۶)
مرد	-۰/۰۵ (۰/۰۰۹)	-۰/۰۹ (۰/۰۰۰)	-۰/۰۹ (۰/۰۰۰)	-۰/۱۰ (۰/۰۰۰)
مجرد	-۰/۰۴ (۰/۰۵)	-۰/۱۰ (۰/۰۰۰)	-۰/۰۹ (۰/۰۰۰)	-۰/۱۰ (۰/۰۰۰)
شهرنشین	-۰/۰۴ (۰/۰۷)	+۰/۰۶ (۰/۰۰۲)	+۰/۰۶ (۰/۰۰۱)	+۰/۰۶ (۰/۰۰۲)
سن	-۰/۰۰۹ (۰/۷۰)	+۰/۰۴ (۰/۰۴)	+۰/۰۷ (۰/۰۰۰)	+۰/۰۶ (۰/۰۰۴)
درآمد	-۰/۰۱ (۰/۵۹)	-۰/۰۲ (۰/۳۵)	-۰/۰۲ (۰/۲۰)	-۰/۰۴ (۰/۰۴)
زمینه مذهبی	+۰/۱۴ (۰/۰۰۰)	+۰/۱۹ (۰/۰۰۰)	+۰/۳۳ (۰/۰۰۰)	+۰/۳۱ (۰/۰۰۰)
R ^۲	۰/۰۳	۰/۰۷	۰/۱۵	۰/۱۴
Sig	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰	۰/۰۰۰

* اعداد داخل پرانتز نشان‌دهنده سطح معناداری آماری است.

لازم به ذکر است که در جدول شماره (۳)، ضرایب استاندارد رگرسیون در سطر اول مربوط به متغیر تصنعی تحصیل‌کردگان دانشگاهی در برابر پاسخگویانی است که فاقد تجربه دانشگاهی بوده‌اند و نشان می‌دهد تا چه حد دینداری (در هر یک از ابعاد یا در کل)





تحت تأثیر تحصیلات دانشگاهی بوده است. با توجه به علائم ضرایب رگرسیون، یافته‌های مندرج در این سطر حکایت از آن دارند که تحصیلات دانشگاهی فقط در بُعد اعتقادات دینی بوده که مطابق با انتظار تر سکولاریزاسیون اثری منفی یا کاهشی از خود نشان داده است که البته، به دلیل معنی‌دار نبودن آماری ($p = ۰/۲۳$) نمی‌توان به آن اعتماد نمود. در مقابل، اثر تحصیلات دانشگاهی بر سایر مقیاس‌های دینداری برخلاف انتظار تر سکولاریزاسیون، مثبت بوده است؛ که البته، به آنها نیز به دلیل معنی‌دار نبودن آماری نمی‌توان اعتماد نمود.

در هر حال، نتایج مندرج در جدول شماره (۳) حکایت از آن دارند که بعد از کنترل ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و زمینه مذهبی پاسخگویان، اثر خالص تحصیلات دانشگاهی بر ابعاد و کلیت دینداری بسیار ناچیز یا نزدیک به هیچ بوده و از حیث آماری غیرمعنادار است. به عبارت دیگر، با کنترل متغیرهای مذکور روشن گردید که دینداری نسبتاً کمتر تحصیل‌کردگان دانشگاهی در مقایسه با سایر پاسخگویانی که تجربه تحصیل در دانشگاه نداشته‌اند (منعکس شده در جدول قبلی) را نمی‌توان به تحصیل در دانشگاه نسبت داد. همان‌طور که از مقایسه ضرایب رگرسیون مربوط به زمینه مذهبی خانوادگی پاسخگویان استنباط می‌شود، تفاوت دینداری را باید بیشتر تحت تأثیر زمینه مذهبی خانوادگی پاسخگویان دانست نه تحصیل در دانشگاه. در واقع، داده‌های این تحقیق حمایتی تجربی برای این استدلال فراهم می‌آورند که آن چیزی که غالباً به عنوان تأثیرات دانشگاه بر کاهش التزام مذهبی دانشجویان در مقایسه با هم‌تایان‌شان، که فاقد تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند، مطرح می‌شود بیشتر به خاطر تفاوت در زمینه‌های خانوادگی و جامعه‌پذیری اولیه قبل از ورود به دانشگاه بوده نه این که محصول تجربیات آنان بعد از ورود به دانشگاه‌ها باشد.

۷. رشته تحصیلی دانشگاهی و دینداری

چنان که پیش از این گفته شد، یکی از مهم‌ترین پیش‌بینی‌های تجربی مأخوذ از فرض ناسازگاری میان علم و دین در تر سکولاریزاسیون عبارت از آن بود که دینداری عالمان علوم



سخت (علوم طبیعی) پایین‌تر از دینداری عالمان علوم نرم (علوم انسانی و اجتماعی) می‌باشد. متأسفانه، به دلیل نبود هرگونه داده درخصوص دینداری اساتید دانشگاه‌ها در ایران، ارزیابی یا بررسی تجربی یک چنین گزاره‌ای با جمعیت عالمان دانشگاهی فعلاً امکان‌ناپذیر نیست. با وجود این، می‌توان یک گام به عقب رفت و به‌جای اساتید، دینداری دانشجویان رشته‌های مختلف در ایران را مورد مقایسه قرار داد. برای این مهم، از داده‌های پژوهش ملی «سبک زندگی دانشجویان» (ایسپا، ۱۳۹۴) استفاده گردید. جمعیت تحقیق مذکور شامل کلیه دانشجویان دانشگاه‌های دولتی ایران بود که ۲۶۰۰ دانشجو، نمونه این تحقیق را تشکیل دادند. البته، جهت استنباط معتبر و ارزیابی تجربی ساده‌تر، دو گروه تحصیلی «هنر» و «کشاورزی و دامپزشکی» به دلیل قلت دانشجویان حذف گردیده و کلاً جمعیت دانشجویان در چهار گروه تحصیلی «علوم پایه»، «فنی و مهندسی»، «پزشکی»، «علوم انسانی و اجتماعی» مورد مقایسه قرار گرفت. همچنین، با توجه به تفاوت در مفهوم‌سازی دینداری در پژوهش مزبور، فقط به دو عمل واجب دینی که در عرف مسلمانان ایرانی از اهمیت به‌سزایی برخوردارند، اکتفاء شد. جدول شماره (۴) نتایج یک چنین مقایسه‌ای را به نمایش گذاشته است.

جدول شماره (۴). التزام رفتاری دانشجویان به مناسک واجب دینی بر اساس رشته‌های دانشگاهی

روزه‌نگیر	روزه‌گیر دائمی	بی‌نماز	نمازخوان دائمی	
۱۳.۴٪	۴۲.۵٪	۱۴.۷٪	۴۶.۱٪	علوم پایه (۶۱۴ نفر)
۱۶.۴٪	۳۷٪	۲۱.۵٪	۴۲.۵٪	فنی و مهندسی (۵۵۷ نفر)
۱۲.۷٪	۴۰.۳٪	۱۵.۵٪	۵۰.۳٪	پزشکی (۱۸۲ نفر)
۱۸.۱٪	۳۷.۴٪	۱۸.۸٪	۴۲.۴٪	علوم انسانی و اجتماعی (۱۰۳۸ نفر)

یافته‌های مندرج در جدول شماره (۴) نشان می‌دهند که از حیث این دو شاخص مهم دینداری در ایران، دانشجویان گروه‌های علوم سخت (علوم پایه، فنی و مهندسی، و پزشکی) به‌طور متوسط دیندارتر از هم‌تایان خود در علوم نرم (علوم انسانی و اجتماعی) بوده‌اند:

متوسط نسبت ملتزمان دائمی به نماز در میان دانشجویان گروه‌های علوم سخت $[۴۶.۳ = ۳]$: $(۴۶.۱ + ۴۲.۵ + ۵۰.۳)$ بیشتر از دانشجویان علوم نرم (۴۲.۴) درصد است. در مقابل، نسبت دانشجویان گروه‌های علوم سخت که اصلاً نماز نمی‌خوانند $[۱۷.۳ = ۳ : (۱۵.۵ + ۲۱.۵ + ۱۴.۷)]$ کمتر از دانشجویان علوم نرم (۱۸.۸) درصد است. عیناً همین الگو برای متغیر پابندی دانشجویان به روزه نیز مشاهده می‌شود که کاملاً مغایر با فرضیه منبعت از تز ناسازگاری علم با دین بوده و برای یک چنین فرضیه‌ای دلالت ابطالی دارد.

۸. نتیجه‌گیری

علوم اجتماعی در اکثر تاریخ خود در مطالعه علمی دین تحت چنبره «مفروضه کنشگر نامعقول» قرار گرفته بود. رفتارهای مذهبی بر اساس تفکر ابتدایی، انگیزش‌های روان‌نژندی، و شرطی‌سازی اجتماعی تبیین می‌شدند و افول دین و دینداری نیز به‌عنوان پیامد اجتناب‌ناپذیر روشنگری‌های علم و پیشرفت‌های تکنولوژیک دیده می‌شده است. اگرچه، دیدگاه‌های مبتنی بر مفروضه کنشگر نامعقول بنیان‌های تجربی چندان قوی‌ای نداشتند، ولی به مدت بیش از یک قرن، پژوهش‌های علمی درخصوص دین را در سیطره خود قرار داده بودند. در واقع، کاهش اعتقادات و اعمال مذهبی افراد بر اساس تجربه تحصیلات دانشگاهی از دیرباز به‌عنوان یکی از مکانیسم‌های اصلی سکولاریزاسیون در سطح فردی تصور شده بود.

از اواخر قرن بیستم و به‌ویژه اوایل قرن بیست‌ویکم مجموعه‌ای فزاینده از داده‌های تجربی نشان داده‌اند که این رویکرد سنتی به مطالعه علمی دین معیوب می‌باشد. بسیاری از این داده‌ها، به‌طور جدی، با مدعاهای قدیمی ولی همچنان محبوب دانش‌پژوهان علوم اجتماعی مبنی بر «ناسازگاری علم با دین»، «افول و زوال تدریجی دین» و «ریشه‌های آسیب‌شناختی التزام مذهبی» در چالش بوده‌اند. همچنین، جامعه‌شناسان بر مزایای رویکرد انتخاب بخردانه در مطالعه علمی دین به‌عنوان «پارادایمی جدید» به بحث و





مجادله مشغول شده‌اند.^۱ برخی از جامعه‌شناسان دین تلاش زیادی نموده‌اند تا نشان دهند که مردم در کنش‌های مذهبی و انتخاب‌های دینی خود، همانند کنش‌ها و تصمیمات سکولار یا غیردینی‌شان، منطقی و عقلانی عمل می‌کنند (یاناکن، ۱۹۹۷؛ هچتر^۲، ۱۹۹۷؛ استارک و فینک، ۲۰۰۰؛ استارک، ۲۰۰۶).

از سویی دیگر، شواهد ارائه‌شده در مقاله حاضر نشان داد که اکثر ادبیات حجیم مربوط به ارتباط تحصیلات دانشگاهی با کاهش دینداری دانشجویان که تحت سیطره پارادایم سکولاریزاسیون و فرضیه ناسازگاری علم با دین تولید شده بود، از حمایت تجربی لازم برخوردار نیست. به علاوه، تحلیل داده‌های مربوط به دینداری مسلمانان ایرانی نشان داد که تفاوت دینداری جمعیت نمونه تحقیق بیشتر تحت تأثیر زمینه مذهبی خانوادگی آنان بوده است نه تحصیل در دانشگاه. به عبارت دیگر، به این نتیجه رسیدیم که آن چیزی که غالباً به‌عنوان تأثیرات دانشگاه بر کاهش التزام مذهبی دانشجویان در مقایسه با هم‌تایان‌شان که فاقد تحصیلات دانشگاهی بوده‌اند، مطرح می‌شود، بیشتر به‌خاطر تفاوت در زمینه‌های خانوادگی و جامعه‌پذیری اولیه آنان قبل از ورود به دانشگاه بوده نه این که محصول تجربیات آنان بعد از ورود به دانشگاه‌ها باشد.

در پایان، مجدداً تأکید می‌شود که با توجه به اهمیت مسئله‌ای همچون نتایج گسترش آموزش عالی در دینداری تحصیل‌کردگان دانشگاهی در ایران، انجام تحقیقات طولی به‌شکل پانلی ضرورت تام دارد تا یک چنین داده‌هایی ما را قادر سازند با اطمینان و اعتبار بیشتری درخصوص تأثیر علی تجربه دانشگاهی بر دینداری افراد نتیجه‌گیری کنیم. اگرچه، نتایج مطالعه حاضر همواره در معرض چالش و تجدید نظر در پرتوی تحقیقات بیشتر به‌ویژه با داده‌های طولی است، ولی امیدواریم که دیگران را به تحقیق بیشتر و تحلیل عمیق‌تر وادار ساخته باشیم.

۱. برای مروری به این مجادلات ر. ک. به: چاوز و گورسکی، ۲۰۰۱؛ استارک و فینک، ۲۰۰۲؛ لچنر، ۲۰۰۷؛ بروس، ۲۰۱۱.
2. Hechter

منابع

- ایسپا (۱۳۹۴). سبک زندگی دانشجویان. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- پالس، دانیل (۱۳۸۹). هفت نظریه در باب دین (مترجم: محمدعزیز بختیاری). تهران: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۳). پیمایش ملی تدین اسلامی ایرانیان. تهران: مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران.
- Adorno, T., Frankle-Brunswik, E., Levinson, D., & Sanford, N. (1950). *The authoritarian personality*. New York: Harper and Sons.
- Albrecht, S. L., & Heaton, T. B. (1984). Secularization, higher education, and religiosity. *Review of Religious Research*, 26(1), 43. doi:10.2307/3511041
- Allport, G. (1960). *The individual and his religion*. New York: Macmillan.
- Allport, G. W. (1963). Behavioral science, religion, and mental health. *Journal of Religion and Health*, 2(3), 187-197. doi:10.1007/bf01533333
- Anthony, D. (1990). Religious movements and brainwashing litigation: Evaluating key testimony. In *In Gods We Trust* (pp. 295-343; 2nd ed.), edited by Thomas Robbins and Dick Anthony. New Brunswick, N.J. Transaction Publishers.
- Balswick, J., Ward, D. M., & Carlson, D. E. (1975). Theological and socio-political belief change among religiously conservative students. *Review of Religious Research*, 17(1), 61. doi:10.2307/3509912
- Barker, E. (1984). *The making of a Moonie: Bruin washing or choice*. Oxford: Basil Blackwell.
- Barro, R., & McCleary, R. (2002). Religion and political economy in an international panel. doi:10.3386/w8931
- Barron, F. (1953). An ego-strength scale which predicts response to psychotherapy. *Journal of Consulting Psychology*, 17(5), 327-333. doi:10.1037/h0061962
- Becker, L. B. (1977). Predictors of change in religious beliefs and behaviors during college. *Sociological Analysis*, 38(1), 65. doi:10.2307/3709838
- Beckford, J. (2003). *Social theory and religion*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Beckwith, B. (1985). *The decline of U.S. religious faith, 1912-1984*. Palo Alto, CA: B.P. Beckwith.
- Bergin, A. E. (1983). Religiosity and mental health: A critical reevaluation and meta-analysis. *Professional Psychology: Research and Practice*, 14(2), 170-184. doi:10.1037/0735-7028.14.2.170
- Bertrand, R. (2015) The limits of secularization through education. *Journal of Religion & Society*, 17, 1-43.



- Bowie, F. (2006). *Anthropology of religion*. In: The Blackwell companion to the study of religion (pp. 3-24), edited by Robert Segal, Blackwell Publishing Ltd.
- Brown, S., & Taylor, K. (2007). Religion and education: Evidence from the National Child Development Study. *Journal of Economic Behavior & Organization*, 63(3), 439-460. doi:10.1016/j.jebo.2005.08.003
- Bruce, S. (1993). Religion and rational choice: A critique of economic explanations of religious behavior. *Sociology of Religion*, 54(2), 193-205. doi:10.2307/3712139
- Bruce, S. (2011) *Secularization: In defense of an unfashionable theory*. Oxford: Oxford University Press.
- Campbell, R. (2005). Students' views on the relationship between religion and science: analyses of results from a comparative study. *Canadian Review of Sociology & Anthropology*, 42, 249-65. doi: 10.1111/j.1755-618x.2005.tb00839.x
- Caplovitz, D., & Sherrow, F. (1977). *The religious drop-outs: Apostasy among college graduates*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Carpenter, J. A. (1998). Review essay: religion in American academic life. *Religion and American Culture*, 8, 265-81.
- Casanova, J. (1994). *Public religions in the modern world*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Chaves, M., & Gorski, Ph. (2001). Religious Pluralism and religious participation, *Annual Review of Sociology*, 27, 261-281. doi: 10.1146/annurev.soc.27.1.261
- Cherry, C., DeBerg, B., & Porterfield, A. (2001). *Religion on campus*. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Clydesdale, T. (2007). *The first year out: Understanding American teens after high school*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Cornwall, M. (1989). The determinants of religious behavior: A theoretical model and empirical test. *Social Forces*, 68(2), 572-592. doi:10.1093/sf/68.2.572
- Demerath, N. J. (1995). Rational paradigms, A-rational religion, and the debate over secularization. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 34(1), 105. doi:10.2307/1386527
- Dobbelaere, K. (2004). *Secularization: An analysis at three levels*. Brussels: P.I.E.-Peter Lang.
- Douglas, P., & Brunner, E. (1935). *The Protestant Church as a social institution*. New York: Russell and Russell.
- Ellis, A. (1980). Psychotherapy and atheistic values. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 48, 635-39. doi: 10.1037/0022-006x.48.5.635
- Ellison, Ch. (1993). Religion, the life stress Paradigm, and the study of depression. In: *Religion in Aging and Mental Health* (Jeffrey S. Levin, Ed.; pp78-121). Thousand Oaks, Calif.: Sage.





- Evans, J. (2009). *Religious opposition to science*. Paper presented at the annual meeting of the *Society for the Scientific Study of Religion*, October 23–25, Denver, CO.
- Evans-Pritchard, E. (1965). *Theories of primitive religion*. Oxford: Clarendon Press.
- Feldman, K. (1969). Change and stability of religious orientations during college. *Review of Religious Research*, 11, 40–60.
- Feldman, K., & Newcomb, Th. (1970). *The impact of college on students*. San Francisco, Calif.: Jossey-Bass.
- Fichter, J.H., 1969. Sociological measurement of religiosity. *Review of Religious Research*, 10(3), 169. doi: 10.2307/3510744
- Finke, R., & Stark, R. (1992). *The churching of America: 1776-1990*. Rutgers University Press.
- Freud, S. (1927). *The Future of an Illusion*. Garden City, N.Y.: Doubleday.
- Funk, R. B., & Willits, F. K. (1987). college attendance and attitude change: A panel study, 1970-81. *Sociology of Education*, 60(4), 224. doi:10.2307/2112558
- Greeley, A. (1989). *Religious change in America*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Gruber, J. (2005). Religious market structure, religious participation, and outcomes: Is religion good for you?. *NBER Working Paper*. No. 11377 doi:10.3386/w11377
- Hadaway, C. & Roof, W. (1988). Apostasy in American churches: Evidence from National Survey Data, Pp. 29-46 in: *Falling from the Faith: Causes and Consequences of Religious Apostasy*, Edited by D. Bromley. Newbury Park: Sage.
- Hadden, J. K. (1987). Toward desacralizing secularization theory. *Social Forces*, 65(3), 587. doi:10.2307/2578520
- Hechter, M. (1997). Religion and rational choice theory. In: *Rational Choice Theory and Religion: Summary and Assessment* (pp. 147–59), edited by Lawrence A. Young. New York: Routledge.
- Hill, J. P. (2009). Higher education as moral community: Institutional influences on religious participation during college. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 48(3), 515–534. doi:10.1111/j.1468-5906.2009.01463.x
- Hunter, J. D. (1983). *American evangelicalism: Conservative religion and the quandary of modernity*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- Iannaccone, L. (1997). Rational choice: Framework for the scientific study of religion'. In: *Rational Choice Theory and Religion: Summary and Assessment* (pp. 25–44), edited by Lawrence A. Young. New York: Routledge.
- Johnson, D. C. (1997). Formal education vs. religious belief: Soliciting new evidence with multinomial logit modeling. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 36, 231–246. doi: 10.2307/1387555
- Kingsley, D. (1949). *Human Society*. New York: Macmillan.

- Kirkpatrick, L. A., & Hood, R. W. (1990). Intrinsic-extrinsic religious orientation: The boon or bane of contemporary psychology of religion? *Journal for the Scientific Study of Religion*, 29(4), 442. doi:10.2307/1387311
- Iannaccone, L. (1998). An Introduction to the Economics of Religion. *Journal of Economic Literature*, 36 (3) 1465-1495.
- Iannaccone, L., Stark, R., & Finke, R. (1998). Rationality and the religious mind. *Economic Inquiry*, 36, 373-89. doi: 10.1111/j.1465-7295.1998.tb01721.x
- Lechner, F. (2007). Rational choice and religious economies. In: *The Sage Handbook of Sociology of Religion* (81-97), Edited by James Beckford and N. J. Demerath, SAGE Publications Ltd.
- Lee, J. (2002). Religion and college attendance: Change among students. *The Review of Higher Education*, 25, 369-84. doi: 10.1353/rhe.2002.0020
- Main, R. (2006). Psychology of religion. In *The Blackwell companion to the study of religion* (pp. 147-170), edited by Robert Segal, Blackwell Publishing Ltd.
- Mayrl, D., & Oeur, F. (2009). Religion and higher education: Current knowledge and directions for future research. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 48(2), 260-275. doi:10.1111/j.1468-5906.2009.01446.x
- Mayrl, D., & Uecker, J. E. (2011). Higher education and religious liberalization among young adults. *Social Forces*, 90(1), 181-208. doi:10.1093/sf/90.1.181
- McCleary, R.M., & Barro, R. (2006). Religion and political economy in an international panel. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 45(2), 149-175. doi: 10.1111/j.1468-5906.2006.00299.x
- McPherson, M., Smith-Lovin, L., & Cook, J. M. (2001). Birds of a feather: homophily in social networks. *Annual Review of Sociology*, 27(1), 415-444. doi:10.1146/annurev.soc.27.1.415
- Moiseyenko, O. (2005). Education and social cohesion. *Peabody Journal of Education*, 80, 89-104. doi: 10.1207/s15327930pje8004_7
- Norris, P., & Inglehart, R. (2011). *Sacred and secular: Religion and politics worldwide*. Cambridge University Press, New York.
- Ostow, M. (1990). The fundamentalist phenomenon: A psychological perspective. In *The Fundamentalist Phenomenon: A View from Within. A Response from Without* (99-125), edited by Norman J. Cohen, Grand Rapids, Mich., Eerdmans.
- Putnam, R., & Campbell, D. (2010). *American grace: How religion divides and unites us*. New York: Simon & Schuster.
- Richardson, J. T. (1991). Cult/Brainwashing cases and freedom of religion. *Journal of Church and State*, 33(1), 55-74. doi:10.1093/jcs/33.1.55
- Robbins, Th. (1988). *Cults. Converts & Charisma*. Beverly Hills, Calif.: Sage.





- Roof, W. C., & Hoge, R. (1980). Church involvement in America: Social factors affecting membership and participation. *Review of Religious Research*, 21(4), 405. doi:10.2307/3510681
- Schmalzbauer, J. (2013). Campus religious life in America: Revitalization and renewal. *Society*, 50(2), 115–131. doi:10.1007/s12115-013-9640-6
- Schwadel, P. (2011). The effects of education on Americans' religious practices, beliefs, and affiliations. *Review of Religious Research*, 53(2), 161–182. doi:10.1007/s13644-011-0007-4
- Schwadel, P. (2014). Birth cohort changes in the association between college education and religious non-affiliation. *Social Forces*, 93(2), 719–746. doi:10.1093/sf/sou080
- Schwadel, P. (2016). Does higher education cause religious decline?: A longitudinal analysis of the within- and between-Person effects of higher education on religiosity. *The Sociological Quarterly*, 57(4), 759–786. doi:10.1111/tsq.12153
- Spiro, M. (1964). Religion and the irrational. In: *Symposium on new approaches to the study of religion* (pp. 102-115) edited by June Helm. Seattle, Wash.: University of Washington Press.
- Stark, R. (1963). On the incompatibility of religion and science: A survey of American graduate students. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 3(1), 3. doi:10.2307/1385002
- Stark, R. (1971). Psychopathology and religious commitment. *Review of Religious Research*, 12(3), 165. doi:10.2307/3510420
- Stark, R. (1999). Secularization R.I.P. *Sociology of Religion*, 60(3), 249. doi:10.2307/3711936
- Stark, R. (2006). Economics of religion. In *The Blackwell companion to the study of religion* (pp. 47-68), edited by Robert Segal, Blackwell Publishing Ltd.
- Stark, R., & Bainbridge, W. (1985). *The future of religion: Secularization, revival, and cult formation*. Berkeley, Calif.: University of California Press.
- Stark, R., & Bainbridge, W. (1996). *A theory of religion*. New Brunswick: Rutgers University Press.
- Stark, R., & Finke, F. (2000). *Acts of faith: Explaining the human side of religion*. Berkeley: University of California Press.
- Stark, R., & Finke, F. (2002). Sacred markets, sacred canopies. In: *Sacred Markets, Sacred Canopies* (pp. 31-62). Ted Jelen, Rowman & Littlefield: Oxford.
- Stark, R., Iannaccone, L. & Finke, R. (1996). Religion, science, and rationality. *American Economic Review Papers and Proceedings*, 86(2), 433-437.
- Stolz, J. (2009). Explaining religiosity: towards a unified theoretical model1. *The British Journal of Sociology*, 60(2), 345–376. doi:10.1111/j.1468-4446.2009.01234.x
- Uecker, J. E., Regnerus, M. D., & Vaaler, M. L. (2007). Losing my religion: The social sources of religious decline in early adulthood. *Social Forces*, 85(4), 1667–1692. doi:10.1353/sof.2007.0083

- Wallace, A. (1966). *Religion: An anthropological view*. New York: Random House.
- Warner, R. S. (1993). Work in progress toward a new paradigm for the sociological study of religion in the United States. *American Journal of Sociology*, 98(5), 1044-1093. doi:10.1086/230139
- Watters, W. (1993). *Deadly doctrine: Health, illness. and Christian God-Talk*. Buffalo, N.Y.: Prometheus Books.
- Wilson, B. (1982). *Religion in sociological perspective*. New York: Oxford University Press.
- Wilson, J. F. (2000). Introduction. In: *The Sacred and the Secular University* (pp. 3-7). Edited by J. H. Roberts, and J. Turner. Princeton: Princeton University Press.
- Wuthnow, R. (1985). Science and the sacred. In: *The Sacred in a Secular Age* (pp. 187-203), edited by Phillip E. Hammond. Berkeley, CA: University of California Press.
- Young, L. Ed. (1997). *Rational choice theory and religion: Summary and assessment*. New York, N.Y.: Routledge.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۳۸

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹



دشواری‌های زنان برای ورود به حرفه دانشگاهی: مطالعه‌ای کیفی

خدیجه کشاورز^۱

دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۸؛ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۲

چکیده

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که با وجود سابقه زیاد حضور زنان در آموزش عالی ایران به‌عنوان عضو هیئت علمی، با تداوم شکاف جنسیتی در میان اعضای هیئت علمی روبه‌رو هستیم و هر چقدر از نردبان سلسله‌مراتب حرفه‌ای در دانشگاه بالاتر می‌رویم، این شکاف تقویت می‌شود. پرسش محوری این است که زنان برای ورود به حرفه استادی‌پژوهشگری با چه چالش‌هایی مواجه هستند و روایت آنان از طی این مسیر در بطن مناسبات جنسیتی موجود چیست؟ همچنین این مقاله به عوامل تسهیل‌گر و موانع دستیابی به این حرفه از نگاه استادی‌پژوهشگران زن خواهد پرداخت. رویکرد این مقاله کیفی است و از میان تکنیک‌های مختلف مورد استفاده در پژوهش کیفی برای دستیابی به اطلاعات مورد نیاز، از تکنیک مصاحبه عمیق استفاده شده است. در تحلیل داده‌ها از روش تحلیل تماتیک استفاده شده است. برای رسیدن به فهمی دقیق‌تر از ورود زنان به زندگی حرفه‌ای دانشگاهی، دانشگاه تهران و دانشگاه خلیج فارس بوشهر را انتخاب کرده‌ایم. بر اساس روایت مشارکت‌کنندگان پژوهش، برخوردهای تبعیض‌آمیز نسبت به زنان در برخی از جلسات جذب متقاضیان دیده می‌شود. وجود معیارهای فراآکادمیک در جلسات جذب، تغییر مداوم آیین‌نامه‌ها و تصمیمات و نیز وجود لابی‌های مردانه از دشواری‌های ورود به حرفه دانشگاهی است. برخی از مسائلی که زنان از آن به‌عنوان دشواری‌های جذب نام می‌برند، ممکن است میان زنان و مردان مشترک باشد؛ اما باید توجه داشت که در بطن مناسبات جنسیتی موجود، حتی مسائل مشترک بین زن و مرد برای هر کدام سویه و شکلی دیگرگون می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: استادی‌پژوهشگران زن، شکاف جنسیتی، دانشگاه بوشهر، دانشگاه تهران، پژوهش کیفی

۱. استادیار جامعه‌شناسی، گروه مطالعات زنان، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران

✉ khadijehkeshavarz73@gmail.com

۱. مقدمه

زنانه شدن دانشگاه‌ها از نظر حضور گسترده دانشجویان دختر در نهادهای علمی پدیده‌ای جهانی است. مطالعات نشان می‌دهند که زنان در تمام جهان بهره‌مندان اصلی گسترش آموزش عالی در دهه‌های اخیر هستند (یونسکو^۱، ۲۰۱۲، ۵۷). با این حال، همان‌طور که پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهند زنانه شدن جهان دانشگاهی به معنای دستیابی به برابری زن و مرد به‌ویژه در حرفه‌های استادپژوهشگری نیست (فوزولیه^۲، ۲۰۱۸، ۶).

در ایران نیز گسترش تحصیلات عمومی، فرصت‌های وسیعی را برای آموزش دختران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ شمسی فراهم کرد. نتیجه دسترسی گسترده زنان به آموزش متوسطه، افزایش تقاضای دختران برای دستیابی به آموزش عالی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شمسی است. آمارهای منتشرشده نشان می‌دهد که در سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۵، زنان ۵۲ درصد از کل دانشجویان شاغل به تحصیل در مراکز آموزش عالی وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری را تشکیل می‌دهند (موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵). با وجود برابری نسبی تعداد دختران دانشجو نسبت به پسران در دهه اخیر، جهان دانشگاهی در ایران هم‌چنان جهانی مردانه باقی مانده است؛ به‌طوری که با وجود سابقه زیاد حضور زنان در آموزش عالی به‌عنوان عضو هیئت علمی، ترکیب جنسیتی اعضای هیئت علمی در مراتب مختلف نشان‌دهنده پایداری شکاف جنسیتی طی دهه‌های گذشته است.

از سوی دیگر، زنان در مدیریت آموزش عالی و کسب موقعیت‌های بالا در مراتب علمی، فرصت‌های محدودی داشته‌اند. نگاهی به ترکیب جنسیتی مراتب دانشگاهی در دهه‌های گذشته نشان می‌دهد در هر سه مرتبه استادیاری، دانشیاری و استادی، زنان فاصله معناداری با مردان داشته‌اند^۳؛ به‌طوری که در سال ۱۳۹۴ سهم زنان در مرتبه استادی



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۴۰

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

۱. UNESCO

۲. Fusulier

۳. برای فهم بیشتر این شکاف می‌توان به سخنان رئیس مرکز جذب وزارت علوم در دی ماه ۱۳۹۸ اشاره کرد: او تعداد اعضای هیئت علمی جذب‌شده در دانشگاه‌ها را از آغاز سال ۹۸ تا کنون ۹۰۰ نفر ذکر می‌کند. از این تعداد ۳۰۳ نفر زن هستند. او اشاره می‌کند که تعداد متقاضیان زن برای عضویت هیئت علمی در سامانه جذب به‌طور معمول ۱۵ درصد کمتر از مردان است. با نگاهی دقیق‌تر به آمار ارائه‌شده توسط رئیس مرکز جذب می‌بینیم که سهم متقاضیان زن نسبت به هم‌تایان مردشان، هیچ تناسبی با سهم جذب‌شدگان زن ندارد. سهم مردان جذب شده به‌عنوان عضو هیئت علمی نسبت به زنان جذب‌شده دو برابر بیشتر است (آمار جذب هیئت علمی زن در دانشگاه‌ها، مرکز جذب اعضای هیئت علمی، ۹۸/۱۰/۳):



۸ درصد؛ در مرتبه دانشجویی ۱۴ درصد و در مرتبه استادیاری ۲۲/۳ درصد بوده است (به نقل از: کتابچه زنان و آموزش عالی، ۱۳۹۵). وجود این شکاف جنسیتی در میان اعضای هیئت علمی نشان‌دهنده چالش‌های پیش‌روی زنان فارغ‌التحصیل دکتری در دسترسی به حرفه دانشگاهی است، پرسشی که در این مقاله پی خواهیم گرفت این است که زنان برای ورود به حرفه استادی‌پژوهشگری متحمل چه دشواری‌هایی هستند و روایت آنان از طی این مسیر در بطن مناسبات جنسیتی موجود چیست؟ همچنین در این مقاله به عوامل تسهیل‌گر و نیز موانع دستیابی به این حرفه از نگاه استادی‌پژوهشگران زن خواهیم پرداخت. هدف این پژوهش حساس کردن جامعه دانشگاهی به نابرابری‌های حرفه‌ای بین زنان و مردان است. در جهان دانشگاهی به جای اینکه به این نابرابری‌ها و مشکلات به عنوان نابرابری‌ها و مشکلات ساختاری نگریسته شود، از آن‌ها با عنوان مشکلات فردی در «انتخاب»، تمایل و «شایستگی» یاد می‌شود (مولینیه، ۲۰۱۶، ۱۰). می‌توان گفت که در این حوزه ما با نوعی روان‌شناختی دیدن مسائل اجتماعی رویه‌رو هستیم؛ امید می‌رود با انجام پژوهش‌های کیفی در این حوزه و به دست دادن تصویر دقیقی از مسائل زنان در نظام دانشگاه، به اسطوره شخصی‌انگاری مسائل اجتماعی پایان داده شود.

۲. روش پژوهش

رویکرد این پژوهش کیفی است. از میان تکنیک‌های مختلف مورد استفاده در پژوهش کیفی، برای دستیابی به اطلاعات مورد نیاز این مقاله، از تکنیک مصاحبه عمیق و در تحلیل داده‌ها از روش تحلیل تماتیک استفاده شده است. برای رسیدن به فهمی دقیق‌تر از ورود زنان به زندگی حرفه‌ای دانشگاهی، دانشگاه تهران، که دانشگاهی در مرکز، برخوردار، دارای رتبه بالا و سنت‌های زندگی دانشگاهی جاافتاده است، و دانشگاه خلیج فارس بوشهر، که دانشگاهی دور از مرکز در جنوب غربی ایران، جوان و فاقد بسیاری از امکانات و سنت‌های زندگی دانشگاهی است، انتخاب شده است. در بوشهر با ۱۰ زن استادی‌پژوهشگر مصاحبه کرده‌ایم. ۷ تن از آنان اعضای هیئت علمی دانشکده‌های مختلف دانشگاه خلیج فارس هستند. دو تن نیز اعضای هیئت علمی دانشگاه پیام نور واحد بوشهر



هستند. یکی دیگر نیز استاد حق‌التدریس هر دو دانشگاه است. ۸ استاد دانشگاه تهران نیز از دانشکده‌های مختلف این دانشگاه انتخاب شده‌اند.^۱ تمام مصاحبه‌ها در تابستان ۹۷ انجام شده است. در این مقاله ما با تکیه بر مصاحبه با استادپژوهشگران در دو دانشگاه تلاش کرده‌ایم به فهمی زمینه‌مند از زندگی حرفه‌ای مشارکت‌کنندگان در این دو دانشگاه دست یابیم. نگارنده در این مقاله به هیچ‌وجه ادعای تعمیم یافته‌های خود به دیگر دانشگاه‌ها و حتی به تجربه زیسته تمام استادپژوهشگران در این دو دانشگاه را ندارد. اصولاً، یک پژوهش کیفی به دنبال تعمیم یافته‌های خود به افرادی فراتر از مشارکت‌کنندگان خود نیست، هرچند تلاش دارد با عمق‌بخشی به موضوع مورد پژوهش خود، بر حوزه مطالعه خود نور افکنده و به درک عمیق‌تری از موضوع مطالعه خود دست یابد.

معمولاً در یک مطالعه کیفی برای تحلیل داده‌ها سه روش وجود دارد: روش نخست، روش استقرایی است که از کدها و برچسب‌های اولیه شروع می‌شود و با مقولات و ریزمقولات ادامه پیدا می‌کند و در نهایت به ابرمضمون می‌رسد؛ روش دوم، روش قیاسی است که سؤالات اصلی پژوهش تعیین‌کننده مضامین است؛ و روش سوم، که روش نگارنده در این پژوهش است، روشی استقرایی-قیاسی است. این روش ترکیبی از محتوای مصاحبه‌ها و نیز پرسش‌های پژوهش است که کدها، مقولات و مضامین نهایی این پژوهش را شکل می‌دهند.

در این پژوهش، پس از پیاده‌کردن مصاحبه‌ها با خواندن مکرر آنها به کدگذاری پرداختیم؛ در مرحله بعد مقوله‌ها را تشخیص داده و در نهایت به مضامین رسیدیم. به این ترتیب، به دسته‌بندی عناوین پژوهش پرداختیم. سرانجام در جدولی، مقوله‌ها را طبقه‌بندی کرده و پس از آن بر مبنای این جدول و هر مقوله، تمام متن مصاحبه‌ها بارها خوانده شد و گفته‌های مربوط به هر مقوله، از مصاحبه جدا و در صفحه جداگانه‌ای زیر مقوله اصلی کپی شده و گزارش یافته‌ها ارائه شد. به طور مثال، در مقاله ابتدا با کدهایی همانند «تغییر مدام آیین‌نامه‌ها و تصمیمات»، «وجود معیارهای فراتر از شایسته‌سالاری

۱. در این پژوهش سعی داشتیم مشارکت استادپژوهشگران بیشتری را در هر دو دانشگاه جلب کنیم که متأسفانه میسر نشد. با این حال، می‌توان اذعان کرد که در رابطه با پرسش پژوهش، به داده‌های موردنیاز با همین تعداد مشارکت‌کننده رسیده‌ایم و مصاحبه‌های بیشتر داده‌های متفاوتی را اضافه نمی‌کرد. به بیان دیگر، در این مصاحبه‌ها به اشباع داده دست یافته‌ایم.

آکادمیک»، «تبعیض جنسیتی»، و «وجود گنگ‌های مردانه و گزینش عمومی» روبه‌رو هستیم که همه این کدها با هم مقوله دشواری جذب را شکل می‌دهند و در نهایت چندین مقوله، مضمون دشواری ورود به حرفه دانشگاهی را شکل می‌دهند.

۳. پیشینه پژوهش

گزارش سال ۲۰۱۲ یونسکو درباره آموزش نشان می‌دهد که حضور مردان در مشاغل پژوهشی بسیار گسترده‌تر از زنان است. زنان هنگامی که از نردبان آموزشی بالا می‌روند، با موانع قابل توجهی مواجه می‌شوند و برای رسیدن به مشاغل پژوهشی، مردان امتیازات گسترده‌ای نسبت به زنان دارند. مردان ۷۱ درصد دارندگان مشاغل پژوهشی در جهان را تشکیل می‌دهند، در حالی که، سهم زنان تنها ۲۹ درصد از این مشاغل در سطح جهان است. در اکثر ۵۴ کشور از ۹۰ کشوری که داده‌هایی در دسترس از آن‌ها وجود دارد، زنان ۲۵ تا ۴۵ درصد پژوهشگران را تشکیل می‌دهند؛ زنان تنها در ۲۱ کشور، بیش از ۴۵ درصد پژوهشگران را شامل می‌شوند (یونسکو، ۲۰۱۲).

آمارها درباره جایگاه زنان در پژوهش و آموزش عالی نشان می‌دهد: ۱. زنان پژوهشگر در مراکز پژوهشی در اقلیت هستند؛ ۲. سهم پژوهشگران زن در رشته‌های علمی در کشورهای مختلف متفاوت است؛ ۳. «سقف شیشه‌ای»^۱ که در مشاغل به صورت عمومی برای زنان وجود دارد، به شکل ویژه‌ای در آموزش عالی و مراکز پژوهشی عمل می‌کند. از عوامل توضیح‌دهنده تعداد کم پژوهشگران زن به ویژه در پست‌های بالا می‌توان به تلاش برای ایجاد تعادل بین کار و زندگی خصوصی، وجود کلیشه‌های مبتنی بر جنسیت، حضور معیارهای ارتقاء و بهبود جایگاه، بی‌توجهی به وضعیت زنان، عدم تمایل مدیران مراکز پژوهشی به جذب و پیشرفت زنان اشاره کرد. واقعیت این است که زنان در حوزه پژوهش اغلب نسبت به مردانی که قابلیت‌های یکسانی با آن‌ها دارند، درآمد کمتری دارند. آن‌ها شانس پیشرفت کمتری دارند و به طور سیستماتیک در پایین نظام علمی تمرکز یافته‌اند (یونسکو، ۲۰۱۲).





نگاهی به پژوهش‌های خارجی نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، پژوهش درباره جایگاه زنان در جهان دانشگاهی، به‌ویژه در کشورهای توسعه‌یافته پیشرفت زیادی داشته‌است. کتاب‌ها، مقالات متعدد و مجله‌های زیادی به رابطه مبهم بین علم، پژوهش و جنسیت پرداخته‌اند. از میان آثار منتشرشده می‌توان به دو کتاب استادپژوهشگر در دانشگاه^۱ (۲۰۰۲) و سقف آهنی در دانشگاه^۲ (۲۰۱۰) اشاره کرد. همچنین مجله مهم «جنسیت، سکسوالیته و جامعه»^۳ (۲۰۱۹)، شماره اخیر خود را به پرونده دانشگاه اختصاص داده است که حاوی مقالات جالبی در این حوزه است. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که با وجود موفقیت بیشتر دختران در تحصیلات در مقایسه با پسران، نابرابری‌های جنسیتی در دانشگاه هم‌چنان ادامه دارند. تحقیقات درباره این موضوع براساس داده‌های کمی به‌طور عمده شامل دو یافته است: نخست، به تدریج که در سلسله‌مراتب آموزشی و موقعیت [دانشگاهی] پیش می‌رویم از تعداد زنان کاسته می‌شود؛ به این معنا که یک «سقف شیشه‌ای» وجود دارد که مشاغل دانشگاهی زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ دوم، رشته‌های دانشگاهی براساس جنسیت عمل می‌کنند. مطالعات کیفی، امکان شناسایی عوامل تفکیک جنسیتی افقی و عمودی را فراهم کرده‌اند و عوامل مختلفی در این خصوص شناسایی شده‌اند؛ بنابراین، تفاوت‌های موجود در فرایند اجتماعی‌شدن که زنان و مردان از دوران کودکی با آن مواجه‌اند، موقعیت‌ها، انتظارات و راهبردهای حرفه‌ای مختلفی را فراهم می‌آورد. به دلیل برعهده گرفتن تقریباً انحصاری امور مربوط به خانه از سوی زنان، مشکلات مقابله با تقسیم جنسیتی کار و مصالحه میان خانواده و کار، برای آنها بیشتر [از مردان] خواهد بود (مولینیه، ۲۰۱۶، ۹). همچنین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که نهاد دانشگاه، خود تولیدکننده سوگیری‌های مردمحور و هنجارهای جنسیتی است که منشأ تبعیض هستند. علاوه‌براین، بسیاری از کلیشه‌های جنسیتی، هنوز هم بر بازنمایی از کار و مردان و زنانی که به آن کار مشغول‌اند، تأثیر می‌گذارند. این واقعیت همچنان بر نتیجه پرونده‌های متقاضیان کار و درک «برتری» حرفه‌های مختلف و سقف شیشه‌ای اثرگذار است (همان).

1. Les Enseignantes-Chercheuses à L'Université
2. Le Plafond de fer de L'Université
3. Genre, Sexualité & Société



برنارد فوزولیه^۱ استاد دانشگاه کاتولیک لوون و پژوهشگر صندوق ملی پژوهش علمی بلژیک در مقاله‌ای تحت عنوان «فهم نابرابری‌های جنسیتی در جهان آکادمیک» با تکیه بر پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه، به توضیح تداوم این نابرابری در جهان دانشگاهی می‌پردازد. او می‌نویسد که مسئله جنسیت تنها به زنان مربوط نیست بلکه به رابطه میان زنان و مردان، زنانه و مردانه، مرتبط است. به نظر او سازمان‌دهی و نگرش جنسیتی به آموزش عالی و پژوهش علیرغم وجود برابری کامل زن و مرد [از نظر حضور]، می‌تواند در نهاد دانشگاه تداوم یابد (فوزولیه^۲، ۲۰۱۸، ۶). او برای توضیح کاهش سهم زنان به تدریج که در سلسله مراتب سمت‌های دانشگاهی، بالا می‌روند به چندین پدیده اصلی اشاره می‌کند:

لوله‌های نشت‌دار^۳: لوله نشت دار استعاره‌ای است که برای توصیف ناکامی برخی اقشار و گروه‌ها (در اینجا زنان) از دستیابی به مشاغل و موقعیت‌های خاص به کار می‌رود. طبق این استعاره در مراتب ارتقای علمی، هر چه به سمت بالاتر می‌رویم، تعداد زنان کاهش می‌یابد.

تداوم کلیشه‌ها. تداوم کلیشه‌ها در جهان دانشگاهی و به تعبیر بورديو «عادت‌واره‌های^۴» اصولاً مردانه، که بر اساس آن مردان به شکل بسیار «طبیعی‌شده» تری در سمت‌های دانشگاهی قرار می‌گیرند (همان).

اثر ماتیلدا^۵: گرایش به «نادیده گرفتن» یا کم‌ارزش داشتن کار زنان در حوزه‌های علمی دارد و مشارکت آن‌ها را بی کیفیت جلوه می‌دهد (همان).

اثر ماتئو^۶: بر عکس اثر ماتیلدا، اثر ماتئو به این معناست که «هر چه بیشتر داری، بیشتر به دست می‌آوری» (همان). این اثر که توسط رابرت مرتون جامعه‌شناس آمریکایی شناسایی شده است، شیوه‌ای را توصیف می‌کند که دانشمندان برجسته اغلب اوقات اعتباری بیشتر از یک محقق نسبتاً ناشناخته به دست خواهند آورد؛ حتی اگر کارشان کاملاً مشابه هم باشد. این موضوع موجب انباشت بیشتر به نفع مردان است.

1. Bernard Fusulier

2. Fusulier

3. Tuyau percé

4. Habitus

5. Matilda

6. Matthew



«کلوپ پسران قدیمی»^۱: به معنای وجود شبکه‌ای است که دسترسی به برخی گروه‌های عمدتاً مردانه دارد. زنان می‌توانند به این شبکه‌ها دسترسی پیدا کنند ولی بهای ورود به آن بسیار بالاست (همان).

«زمین چسبنده»^۲: به این معناست که وظایف خانگی بیشتر بر عهده زنان است، نه تنها در درون خانه‌هایشان بلکه در محیط دانشگاهی که از آن به مفهوم «کار خانگی دانشگاهی» تعبیر می‌شود (همان). به نظر می‌رسد که این مفهوم به معنای مشغولیت زنان به برخی کارهای کم‌منزلت تر در محیط دانشگاه است.

دانشگاه یا سازمان پژوهشی همچون «نهادی حریص»^۳: نهاد حریص برگرفته از ایده‌ای است که بر اساس آن محقق زن یا مرد باید تماماً خود را در مأموریت‌های «آن نهاد» درگیر کند. در این نهاد حریص است که احساس گرفتار بودن و تحت فشار زندگی حرفه‌ای قرار داشتن، به وجود می‌آید. این احساس می‌تواند شامل مردان نیز شود ولی در حال حاضر به دلیل تضاد کار/خانواده، بیشتر بر زنان فشار می‌آورد (همان).

با مرور این پدیده‌هاست که برنارد فوزولیه نتیجه می‌گیرد دانشگاه نهادی جنسیتی است که از ساختار جنسیتی جامعه‌ای که در آن قرار دارد، گریزی ندارد. این وضعیت تنها به رفتارهای فردی مربوط نیست بلکه به کارکرد ساختار نیز مرتبط است. در نتیجه، تغییر این بدکارکردها و نابرابری‌ها بسیار مشکل است. او تأکید می‌کند که اگرچه امروزه با زنانه‌شدن جهان دانشگاهی مواجهیم، اما از سوی دیگر، با جداسازی‌های مداومی نیز برخورد می‌کنیم. از نظر او در دانشگاه صافی‌های پنهانی وجود دارند که موجب از دست رفتن استعدادهای زنان می‌شوند و اثربخشی نهاد دانشگاه را زیر سؤال می‌برند (همان).

در ایران نیز برخی از پژوهش‌های منتشر شده، نشان‌دهنده موانع فرهنگی و اجتماعی برای مشارکت زنان در مشاغل پژوهشی و دانشگاهی است. به‌طورمثال، نتایج تحقیقی با عنوان «جنسیت و علم» که حاصل یک مطالعه تاریخی درباره بررسی جایگاه زنان در نهاد علم در پژوهش‌های خارجی و داخلی است، نشان می‌دهد که زنان دانشگاهی در ایران و

1. Old guys' club

2. Sticky floor/ Plancher gluant

3. Institution gourmande

برخی کشورهای توسعه‌یافته در دستیابی به موفقیت‌ها و موقعیت‌های علمی و حرفه‌ای چه در فضای درون علم و چه در فضای بیرون علم با موانع فرهنگی-اجتماعی مختلفی مانند تبعیض جنسیتی در استخدام، تحرک عمودی، مشارکت در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی، فشارهای خانوادگی و مشکل حضور در شبکه‌های اجتماعی غیررسمی مواجه هستند (جانعلی‌زاده چوب‌بستی و همکاران، ۱۳۸۷، ۸۴).

ژاله شادی‌طلب (۱۳۹۷) نیز در کتابی تحت‌عنوان ارتقای زنان به رتبه‌ی استادی در دانشگاه‌های ایران به بررسی موانع اصلی بر سر راه ارتقاء زنان به رتبه‌ی استادی در دهه‌ی اخیر می‌پردازد. وی دو منبع اصلی را برای بازماندن زنان از ارتقا به رتبه‌ی استادی باز می‌شناسد: ۱. زمینه‌های فرهنگی ارزیابی‌های غیرمنصفانه؛ ۲. خنثی‌گرایی کامل مقررات و آیین‌نامه‌های ارتقاء (شادی‌طلب، ۱۳۹۷، ۲۱۷).

این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که فرهنگ و سازماندهی دنیای دانشگاهی و برخی از پروسه‌ها و عملکردها در بازتولید نابرابری‌های حرفه‌ای بین پژوهشگران زن و مرد نقش داشته‌اند (مولینی، ۲۰۱۶، ۹). با این حال، تلاش‌هایی برای تغییر این وضعیت در جهان آغاز شده است؛ به طور مثال، می‌توان به کارگیری برخی اقدامات و برنامه‌ها برای گسترش برابری دو جنس در برخی از دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی، به‌ویژه در غرب، را نام برد که در صفحات آینده به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

۴. یافته‌های پژوهش

در پاسخ به پرسش‌های پژوهش: (۱) زنان برای ورود به این حرفه متحمل چه دشواری‌هایی شده‌اند و روایت آنان از طی این مسیر در بطن مناسبات جنسیتی چیست؟ و (۲) عوامل تسهیل‌گر و موانع جذب هیئت علمی زنان از نگاه استاد-پژوهشگران زن کدامند؟ از دل روایت‌های مشارکت‌کنندگان به یافته‌هایی رسیده‌ایم که در ادامه به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت. همه‌ی دسته‌بندی‌هایی که در این جا بیان شده‌اند از دل روایت‌های مشارکت‌کنندگان پدید آمده‌اند:



۴-۱. زمانه‌ای موافق تحصیلات زنان اما سرسخت در مقابل جذب حرفه‌ای آنان

هیچ‌کدام از زنان مورد مطالعه در دانشگاه‌های بوشهر، با این‌که بیشتر آن‌ها دور از شهر محل زندگی خود تحصیل می‌کردند، با چالش تحصیل در شهری دور از خانه و کاشانه خود مواجه نبودند. برخی از آن‌ها پس از دیپلم در رشته‌ها و یا شهرهایی پذیرفته شده بودند که با انتظارشان از خود متفاوت بود. اما بیشتر آن‌ها روایت می‌کردند که در دوران تحصیل متوسطه دانش‌آموزانی کوشا بوده‌اند و همین کوشا بودن نیز به آن‌ها کمک کرده بود تا به‌رغم عدم موفقیت در دوره‌ای، دست از تلاش و کوشش برندارند.

روایت‌های استاد-پژوهشگران دانشگاه تهران نیز حکایت از تلاش آنان در تمام مراحل تحصیل داشت. بیشتر آن‌ها روندی پیوسته را در طول تحصیل خود طی کرده بودند. به این معنا که پس از اتمام لیسانس، بلافاصله در مقاطع فوق‌لیسانس و پس از آن دکتری ادامه تحصیل داده بودند. تنها دو تن از ۸ استاد-پژوهشگر دانشگاه تهران که در این پژوهش مشارکت داشتند، روند تحصیل‌شان پیوسته نبود. از ۸ نفر، ۵ نفر بخشی از تحصیل خود را در خارج از ایران گذرانده بودند. بنابراین، برای اکثر آنان دستیابی به تحصیلات در مقاطع بسیار بالا ارزشی غیرقابل چشم‌پوشی بود. در میان آنان دو نفر به همراهی همسر به خارج از کشور برای تحصیل رفته بودند. در هر دو مورد همسرشان در گرفتن پذیرش و بورس پیشگام بودند، و این دو در ابتدا برای همراهی با همسر عازم سفر تحصیلی شده بودند ولی در نهایت با تلاش و کوشش خود نه تنها موفق به گرفتن پذیرش از دانشگاه در آن کشور شده بودند، بلکه توانسته بودند از بورس تحصیلی دانشگاه محل تحصیل نیز بهره‌مند شوند. دو نفر از این ۵ نفر با وجود تأهل، به تنهایی به سفر تحصیلی رفته بودند و همسرشان در زمان تحصیل در خارج، در ایران مشغول به کار و تحصیل بودند. امری که نشان‌دهنده عاملیت بیشتر این زنان در تصمیم‌گیری در مورد زندگی خودشان است. به نظر می‌رسد که ادامه تحصیل برای بیشتر این زنان و خانواده‌هایشان به‌قدری مشروعیت دارد که هرگونه رنج و سختی در این راه در مقابل دستاوردی که برای تحصیلات عالی متصور است، کوچک جلوه می‌کند. تنها یک مورد از این ۵ استاد-پژوهشگر با مقاومت خانواده برای ادامه تحصیل ابتدا در تهران و پس از آن در خارج از ایران مواجه بود:



چالش من راضی کردن پدرم بود. ما یک خانواده سنتی بودیم. دختری تنها و مجرد برای ادامه تحصیل بخواهد برود خارج از ایران، خیلی مسئله بود. من عمو و حتی استادهایم را واسطه کردم. (استادیار دانشگاه تهران، ۱۳ شهریور ۱۳۹۷).

همه زنان مورد مطالعه روایت‌هایی از بیم‌ها و امیدهای خود در دوران تحصیل دارند. اما به نظر می‌رسد که آنان زنانی مصمم بودند که به‌رغم دشواری‌های پیش‌روی توانسته‌اند مدراج ترقی را پشت سر بگذارند. البته بیشتر آنان از شانس‌هایی نیز برخوردار بوده‌اند که همگنان بعدی‌شان از آن محرومند. برخی از آنان در دوران تحصیل از بورس‌های دکتری برخوردار بوده‌اند و در زمانه‌ای می‌زیستند که گرچه فرایند توده‌ای شدن تحصیلات دکتری آغاز شده بود اما هنوز شرایط احراز پست دانشگاهی، هرچند کم و با طی کردن خوان‌هایی چندگانه، برایشان وجود داشت. روایت بسته‌بودن این حرفه را می‌توان از زبان فارغ‌التحصیلانی شنید که تنها چند سال پس از هم‌کلاسی‌هایشان با بازار کار مواجه شده‌اند. در روایت این زنان است که تلخی بسته‌بودن بازار کار را حس می‌کنیم.

دشواری‌های جذب چندگانه‌اند. یکی از مهم‌ترین عوامل توضیح‌دهنده این دشواری‌ها کاهش پست عرضه‌شده در سامانه‌های جذب است. این امر می‌تواند به دلیل کاهش بودجه‌های دانشگاه‌ها در سال‌های اخیر شدت یافته باشد. اما دلیل مهم دیگر، افزایش تصاعدی متقاضیان جذب هیئت علمی است. امری که شاید بتوان یکی از دلایل آن را به توده‌ای شدن تحصیلات تکمیلی نسبت داد. بیشتر کسانی که در پژوهش ما حضور داشته‌اند فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های قدیمی و با رتبه خوب کشور یا دانشگاه‌های معتبر خارج از ایران هستند. امری که به توده‌ای شدن تحصیلات در دوره‌های لیسانس و تحصیلات تکمیلی راجع است، بیشتر به دانشگاه‌های دیگر به استثنای دانشگاه‌های سطح ۱ مربوط است. بنا به گفته بسیاری از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های دکتری که نگارنده در سال‌های اخیر و در فرایند پژوهش‌های خود در حوزه زنان و آموزش عالی با آن‌ها ملاقات و گفت‌وگو کرده است، به دلیل مشکلات زیرساختی در کشور و عدم رابطه مناسب میان جامعه و دانشگاه، آموزش عالی در دوره دکتری بیشتر مولّد متقاضیان جذب در خود است. این وضعیت برای زنان معنادارتر است. به‌طور مثال، منیره دانشجوی دکتری ادبیات فرانسه از دانشگاه شهیدبهبشتی در مورد کاربردی نبودن آموزش‌های دانشگاه‌ها می‌گوید:





سیستم آموزش عالی ما کاربردی نیست. دخترها می‌خواهند یا استاد دانشگاه و یا معلم شوند. دخترها برایشان شغل‌های دیگر متصور نیست. پسرها به دلیل جنسیتشان رانت‌هایی دارند که ما از آن محروم هستیم. دخترها بلد نیستند که خارج از آن قاعده مشخص پول بگیرند و کار کنند و قرارداد ببندند. من دوستی دارم که رساله دکتری‌اش در رشته نورولوژی را با نمره ۲۰ دفاع کرد، اما جذب هیئت علمی نشد و ۲ سال است که برگشته به شهرش مراغه. او رشته‌ای نخوانده که بتواند خودش کار کند. خانواده‌ای که ۴ سال برای این دختر پول فرستاده، حالا انتظار ندارد که او برگردد به خانه و سربارشان شود. آموزش عالی آمده و رشته‌هایی را ایجاد کرده که اصلاً جامعه به آن نیاز ندارد. این فرد باید هیئت علمی شود وگرنه کاری برایش نیست. مثلاً کسی که شیمی خوانده، ۶ سال از ۸ صبح تا ۸ شب وقتش را در آزمایشگاه گذرانده، مقاله‌هایش که به نام استادها ثبت شده، اگر او جذب دانشگاه نشود چه چیزی در انتظارش است؟ (مصاحبه با منیره، ۱۳۹۳، به نقل از کشاورز، ۱۳۹۴، ۱۹۱).

آن چه که منیره از آن به عنوان رانت مردانه در دسترسی بیشتر به بازار کار صحبت می‌کند، در روایت‌های دختران دانشجو و یا فارغ‌التحصیل قابل پیگیری است که نگارنده پیش از این در کتاب رؤیای ناتمام؛ تجربه زیسته دختران در دانشگاه‌های ایران (کشاورز، ۹۷) و نیز مقاله «مطالعه زمینه‌های شکاف میان دسترسی زنان به آموزش عالی و حضور آنان در بازار کار» (کشاورز، ۱۳۹۴)، به آن پرداخته است. در مورد دسترسی آسان‌تر فارغ‌التحصیلان مرد به بازار کار با استناد به نتایج آمارگیری نیروی کار ایران در سال ۱۳۹۲ مشاهده می‌شود که نرخ بیکاری برای زنان فارغ‌التحصیل و در حال تحصیل ۳۱/۳ درصد در مقابل ۱۲/۹ درصد برای هم‌تایان مرد آنان است. به عبارت دیگر، نرخ بیکاری زنان تحصیل کرده ۲/۵ برابر مردان تحصیل کرده است (نتایج آمارگیری نیروی کار ایران، ۱۳۹۲).

۲-۴. دشواری‌های جذب

در اینجا تلاش می‌کنیم با تکیه بر مصاحبه‌های کیفی انجام‌شده در هر دو دانشگاه به مقوله‌های به دست آمده از موضوع «دشواری‌های جذب» بپردازیم. لازم به ذکر است که برخی از این مقوله‌ها توسط افراد بیشتری روایت شده‌اند و برخی تجربه ویژه یک یا دو نفر از استادپژوه‌شگران زن در این پژوهش است.

۳-۴. تغییر مداوم آیین نامه‌ها و تصمیم‌ها

یکی از استادیاران دانشگاه خلیج فارس که قبلاً بورس دانشکده‌ای در استان دیگری بوده است، می‌گوید پذیرش دکتری آن‌ها مشروط به داشتن بورس بود. اما پس از دفاع از رساله دکتری، دانشگاه نسبت به بورسیه‌های خود اعلام عدم نیاز می‌کند:

قبل از دفاعم پسر من به دنیا آمد. بعد از دفاع به من گفتند ما می‌خواهیم به همه بورسیه‌هایمان اعلام عدم نیاز کنیم. من بدم نمی‌آمد که بیایم بوشهر ولی همه خانواده شوهرم [در شهر محل تحصیل] بودند. ۱۰-۱۵ سال است که آنجاست، کارش آنجا جا افتاده بود. من مجبور شدم که خانه‌ام را بفروشم و بیایم این جا. الان شوهرم دو هفته نیست. از این نظر خیلی برایم سخت است. بعد هم دو سال طول کشید تا من آمدم سر کار. بعد از من به چند نفر عدم نیاز دادند و آنها نتوانستند کار پیدا کنند. یک دوره‌ای هیئت علمی شدن سخت شد و من به این دوره خوردم. من خیلی پیگیر بودم. از طریق وزارت علوم توانستم بیایم این جا و جایابی شوم (استادیار دانشگاه خلیج فارس، ۱۲ تیر، ۱۳۹۷).

۴-۴. وجود معیارهایی فراتر از «شایسته سالاری» آکادمیک

گرچه بیشتر این زنان، به‌ویژه در دانشگاه خلیج فارس، با پشت‌سر گذاشتن چالش‌هایی، توانسته‌اند به حرفه دانشگاهی دست یابند، اما در مقایسه با ارتش ذخیره دکتری‌ها به نظر می‌رسد که این زنان خوش‌شانس بوده‌اند که توانسته‌اند به این حرفه دست یابند. برخی از آنان روایت‌هایی از شکست‌های خود در سال‌های پیشینی دارند. برخی این شکست‌ها را به زن بودن خود و برخی به روابطی نسبت می‌دهند که بر ضوابط غلبه دارند و در محیط دانشگاه همچون دیگر محیط‌های حرفه‌ای حضور پررنگی دارد. یکی از اعضای هیئت علمی دانشگاه خلیج فارس در این باره می‌گوید:

من سال اولی که دکتری قبول شدم (سال ۹۰)، بدون آزمون بودم^۱، ولی همان سال با آزمون هم دانشجوی دکترا گرفتم. یعنی ورودی‌های قبل ما ۲-۳ نفر بودند، اما دوره ما ۱۲ نفر شدیم. دانشگاه صنعتی اصفهان در رشته ما قطب هم هست، ظرفیت‌هایش بالاست. یعنی از تهران هم بیشتر است ولی آن دوره همه جا یکباره ظرفیت را بالا بردند. من از همان سال اولی که فراخوان را شرکت کردم، دیدم که یک جاهایی مثل تهران اصلاً دعوت به مصاحبه

۱. به دلیل شاگرد اولی.





نشدم. من خوردم به آن دوره پیک و از آن جا چالش ها شروع شد. سال اول فقط بوشهر به مصاحبه دعوت شدم. شهریور ۹۰ بود که مصاحبه دادم، یک نفر می خواستند. یعنی از سال ۹۰ بوشهر در نظر داشت که رشته مهندسی ... را بیاورد. یکی از اساتیدی که این جا بود یکی از آشنایانش هم در فراخوان شرکت کرد و ایشان را گرفتند با وجودی که بومی نبود. یعنی بورس شد (آقا بود)؛ چه از لحاظ علمی و چه از لحاظ بومی بودن من اولویت داشتم. من از نظر شرایط علمی از او کمتر نبودم (باخنده). نمی گویم بالاتر بودم، ولی کمتر نبودم. راستش من آن موقع خیلی سطح خودم را بالاتر از بوشهر ارزیابی می کردم و بعد نشد. من در دوران دکتری هم شاگرد اول بودم. برام کمی سخت بود که من که به بوشهر هم راضی شدم. این ها من را بورس نکردند» (استادیار دانشگاه خلیج فارس، ۱۱ تیر ۱۳۹۷).

یکی دیگر از اعضای هیئت علمی دانشگاه خلیج فارس از زمانی می گوید که تازه کارشناسی ارشدش را گرفته بود و در آن زمان دانشگاه خلیج فارس با مدرک فوق لیسانس در رشته های موردنیازش هیئت علمی می گرفت، او نیز از مواجهه خود با تبعیضی می گوید که باعث رد شدن وی و پذیرش دیگری می شود. از نگاه او معیارهای جذب نه بر مبنای شایستگی که بر مبنای پارتی و آشنایی استوار بوده است:

من شش ماه در این پژوهشکده کار کردم. به صورت شرکتی مرا گرفته بودند و حقوق من با خدماتی ها یکی بود ولی مرا به عنوان هیئت علمی نگرفتند. سال بعد یک پسری از ... آمده بود او را گرفتند و هیئت علمی اش کردند. و بعد از ۲ سال بورس گرفت و رفت خارج. یعنی کسی که بومی نبود، سی ویش معلوم نبود چیست، در ... تخصصی نداشت را گرفتند ولی مرا نگرفتند (استادیار دانشگاه خلیج فارس، ۱۲ تیر ۱۳۹۷).

برخی از استاد-پژوهشگران از تجربیات خود از شرکت در فراخوان های جذب می گویند. معمولاً در هر فراخوان جذب هر داوطلب امکان انتخاب ۳ اولویت را دارد. روایت شرکت کنندگان از برخی جلسات نشان دهنده وجود معیارهای فراآکادمیک و در مواردی جلسات فرمالیته است. به این معنی که افراد مورد نظر پیش از این انتخاب شده اند و تنها برای طی کردن مسیر اداری، این جلسات برگزار می شود.

برای مثال، یکی از استاد-پژوهشگران دانشگاه تهران که کارنامه علمی درخشانی دارد، می گوید که علاوه بر دانشگاه تهران، دو اولویت دیگر را هم در فراخوان جذب انتخاب کرده

بود. روایت او از این ماجرا نشان‌دهنده برخی معیارهای غیرعلمی در گزینش افراد در مراحل اولیه جذب یعنی مصاحبه‌های علمی است. او برخوردهای گروه فعلی‌اش در استخدام خود را حرفه‌ای و منصفانه ارزیابی می‌کند، اما در مورد یکی دیگر از دانشگاه‌های انتخابی‌اش برای استخدام، چنین می‌گوید:

این‌جا خوشبختانه [فرایند من] به خوبی پیش رفت. با این‌که من در این‌جا هیچ آشنایی نداشتم. من سه‌جا در فراخوان شرکت کردم. فکر می‌کردم با توجه به بک‌گراندی که دارم در دانشگاه اول شانس بیشتری دارم. همه استادها مرا می‌شناختند. در دانشگاه دوم هم من لیسانسم آن‌جا بود. تنها جایی که بهش فکر نمی‌کردم تهران بود، ولی در همان مصاحبه اولیه دانشگاه تهران با من خیلی حرفه‌ای‌تر برخورد کردند. در مقابل، در دانشگاه اول، که من دانشجوی خودشان بودم، جزو بهترین شاگردها بودم، مصاحبه‌اش اصلاً خوب نبود. دو تا از استادها با من به نمایندگی از بقیه استادان مصاحبه کردند. اصلاً از من سؤالی نپرسیدند. به من گفتند که تخصص شما فعلاً بالاتر از سطح دانشکده ماست، ما شما را رد می‌کنیم. [برداشت او این است که مصاحبه صرفاً صوری بوده است و آن‌ها تمایلی به جذب وی نداشته‌اند] (استادیار دانشگاه تهران، ۱۸ شهریور ۱۳۹۷).

استادپژوه‌شگر دیگری نیز روایت خود را از وجود برخی معیارهای غیرحرفه‌ای، امکان دورزدن برخی آیین‌نامه‌ها توسط یک گروه اقلیت و اجباری بودن آن برای اکثریت و نیز صوری بودن برخی جلسات جذب می‌گوید. او که دانشجوی درخشانی بوده است و در تمام مراحل تحصیلی خود در دانشگاه صنعتی شریف، شاگرد اول دوره خود بوده، درباره آیین‌نامه‌هایی می‌گوید که در برخی دانشگاه‌ها برای جذب افراد قید می‌گذارند، اما همه مجبور نیستند از این قیدها پیروی کنند:

برای جذب، دانشگاه ... حتماً این قید را داشت که متقاضی باید دو سال تجربه خارج از کشور داشته باشد. یا بخشی از تحصیلش را در دانشگاه‌های خارج گذرانده باشد. گرچه آدم‌هایی هستند که این دوره را نگذرانده‌اند. ظاهراً قوانین برای آن‌ها متفاوت است. قوانینی که برای عموم جامعه وجود دارد این است که دو سال دوره پست‌داک در خارج از کشور گذرانده باشی یا دو سال از تحصیلات خودت را در خارج از کشور گذرانده باشی، که من نداشتم. من اصلاً شرایط زندگی‌ام طوری نبود که بتوانم بروم. چون در دوره



دکتری بچه دار شدم. پسر ۲ سالش بود که من دفاع کردم. نمی توانستم با بچه کوچک بروم (استادیار دانشگاه تهران، ۱۵ شهریور ۱۳۹۷).

مسئله مهندسی معکوس در فرایند جذب را می توان از خلال روایت های برخی از استادیپژوهشگران دریافت. یکی از استادیاران دانشگاه تهران که پست دکترایش را نیز از دانشگاه شریف گرفته است، می گوید از همان زمان پست داک برای جذب اقدام کرده است:

سال ۹۴ که پست داکم درست شد، من هم زمان از ۹۳ اقدام کرده بودم برای جذب. یکی دو جا هیچ جوابی نیامد. در [دانشکده ای] رفتم مصاحبه. بسیار بسیار برخورد ها بد بود. به نظر من این طور رسید که می خواهند مصاحبه کنند صرف مصاحبه کردن وگرنه کاندیدشون را داشتند. این جوری به نظر می آمد و به همراه یک سری اهانت. به من گفتند تو چرا همه مقاطع تحصیلت را شریف بوده ای. چرا همه را با یک نفر کار کرده ای. برخوردهای اهانت آمیز حتی به استاد من کردند. گفتند که فلانی یک پيله دور خودش تپیده. گفتند شاخه تان خیلی مطرح نیست. دانشگاه دوم خبری نشد. توی سامانه وزارت علوم نگاه کردم، دیدم نوشته که دعوت به مصاحبه شد. درحالی که من اصلاً دعوت به مصاحبه نشده بودم. بعد از یک مدتی زد که نتیجه منفی است. گفتم خدایا من اصلاً مصاحبه نشدم. مشکوک شدم. مادر همسرم کارمند ... است. یک قسمتی دارد به نام شکایت های مردمی. من بهشون گفتم می خواهم اقدام کنم. رفتم با یک خانمی که آن جا بود صحبت کردم. گفت من اصلاً به شما پیشنهاد نمی کنم که شکایت کنید. به خاطر این که برخی دانشگاه ها مورد خودشان را در نظر دارند، یک سری مصاحبه های فرمالیته انجام می دهند که روال قانونی را طی کرده باشند. ما هیچ چیز غیرقانونی در پرونده این ها نمی توانیم پیدا کنیم که شکایت شما بررسی شود. حتی ممکن است به شما زنگی زده باشند، جواب نداده باشید. یا به طریقی در مدارکشان ذکر کرده باشند که شما را به مصاحبه دعوت کرده اند ولی غایب بوده اید. یعنی حتی زحمت مصاحبه کردن صوری هم به خودشان نداده باشند (همان).

او هم در مجموع روند مصاحبه در دانشکده ای که بعداً جذب شده است را منصفانه و حرفه ای توصیف می کند، او که در زمان مصاحبه جذب یک کودک ۳ ساله داشته و در انتظار کودک دیگری بوده است، می گوید:

یک هفته مانده بود به زایمانم، حدود ۲۰ مرداد دانشکده این جا به من زنگ زدند و گفتند بروم برای مصاحبه. این جا به نظر من معقول ترین مصاحبه را داشت. می خواستند کلیت



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۵۴

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

آدم را ببینند. ببینند که آدم بیان دارد. گفتند از پایان نامه‌ات بگو، از خودت بگو و همین یک هفته بعد از زایمانم، هنوز بخیه‌هام را نکشیده بودم. زنگ زدند گفتند شما مرحله اول قبول شدید. مرحله دوم بیا مصاحبه. من اومدم این جا مصاحبه، بعدش رفتم بخیه‌هام را کشیدم. مرحله دوم به من زنگ زدند گفتند ما می‌خواهیم که شما برای ما تدریس کنید. یک مبحث آماده کن. فلان مبحث را آماده کن، بیا تدریس کن. به نظرم این منطقی‌ترین کاری بود که می‌شد بکنی (همان).

۴-۵. تبعیض جنسیتی

مایک هیلگمان و جنیفر نیگل^۱ در مقاله‌ای با عنوان «حرفه دانشگاهی، انتصاب در سمت‌های استادی و پذیرش قانون مربوط به برابری دو جنس در دانشگاه‌های آلمانی» به مهم‌ترین عوامل یاری‌دهنده و نیز موانع دستیابی پژوهشگران به پست استادی پرداخته‌اند. یکی از عواملی که استادان زن به عنوان مانع در دستیابی به پست استادی ذکر کرده‌اند، متعلق نبودن به جنس «برتر»^۲ است که به عنوان یک نقص در جهان علمی به نظر می‌رسد. شبکه «پسران قدیمی»^۳ که اصطلاحی انگلیسی برای اشاره به شبکه‌های دوره‌می مردانه است و بر اساس نتایج پژوهش این دو پژوهشگر هرگز از بین نرفته‌اند، به عوامل محدودکننده امکان دستیابی به سمت استادی به‌ویژه برای زنان افزوده می‌شود (هیلگمان و نیگل، ۲۰۱۶، ۱۸۸).

برخی از استادپژوهشگرانی که در این پژوهش نیز مشارکت کرده‌اند، روایت‌هایی از مواجهه با تبعیض جنسیتی در فرایند جذب در خاطر دارند. برخی از آنان روایت‌هایی از جلسات جذب اعضای هیئت علمی در گروه‌هایشان دارند که به نظر می‌رسد از شائبه‌های تبعیض جنسیتی رها نیست. یکی از زنان عضو هیئت علمی دانشکده فنی دانشگاه خلیج فارس در این مورد می‌گوید:

من هنوز باید خودم را ثابت کنم؛ ولی فکر می‌کنم این تبعیض است. حتی در فراخوان‌هایی که برای جذب می‌زنند، این تبعیض احساس می‌شود. من در مصاحبه‌های جذب شرکت می‌کنم. یک بار در فراخوان جذب، دو نفر برای مصاحبه آمده بودند، یک



1. Hilgemann & Niegel

2. Bon

3. Réseaux de vieux garçons: old boys' club



خانم و یک آقا. به نظر من خانم خیلی بهتر بود، ولی آقا را انتخاب کردند. گفتند که خانم اعتماد به نفسش زیادی بود. من احساس کردم که خانم خیلی بهتر بود ولی گفتند آقا خیلی خوب است (استادیار دانشگاه خلیج فارس، ۱۱ تیر ۱۳۹۷).

این انتقاد از خانم متقاضی جذب با عبارت «داشتن اعتماد به نفس زیادی» حکایت از استانداردهای دوگانه‌ای دارد که در مواجهه با متقاضیان زن و مرد به کار می‌رود؛ یعنی در جایی داشتن اعتماد به نفس برای زنان منفی ارزیابی می‌شود و برای مردان مثبت. در اینجا از زنان حتی در حرفه «استادی دانشگاه» انتظار می‌رود که به تعبیر افسانه نجم‌آبادی «مدرن اما فروتن» باشند^۱.

یکی دیگر از استادیاران دانشگاه خلیج فارس درباره نگاه «مردسالار» تصمیم‌گیران دانشگاه با اشاره به برخی جلسات جذب می‌گوید، در هنگام جذب نه به شایستگی فرد بلکه به جنسیت او نگاه می‌شود. او با اشاره به یکی از مصاحبه‌های جذب می‌گوید:

یک نفر دکتری از کره جنوبی داشت. بورس دولت کره هم بود. بعد اینجا که آمد، اشکش در آمد. او می‌گفت مشکل من این نیست که به من بگویند ما اصلاً رشته تو را نمی‌خواهیم یا لازم نداریم؛ ولی به من می‌گویند چرا شما این رشته را خواندید؟ این به چه درد شما می‌خورد؟ در حالی که درسی که او خوانده بود عالی بود و خیلی به درد اینجا می‌خورد. بیچاره اینجا کلی گریه کرد. رفت علوم پزشکی یک مدت و آن‌جا جذب شد. بعد رفت چابهار. این بچه‌ها درس خوانده‌اند. سال‌هایی که می‌توانستند ازدواج کنند و بچه‌دار شوند را گذاشته‌اند برای تحصیل. به جای این که به این نکات توجه کنند، هیچ وقت این خانم‌ها را جذب نمی‌کنند. یکی از دلایل‌شان این است که این‌ها پس از ازدواج می‌روند و یا فردا بچه می‌آورند. حالا بحث یک سال مرخصی زایمان است. خیلی از همکاران ما این مرخصی زایمان را نمی‌گیرند. چون درسی که ارائه کردی، اگر یک ترم رهایش کنی، ترم بعدش باید واحد جدید ارائه دهی و این سخت است. در مصاحبه‌ها حتی زن‌هایی که خیلی بهتر از رقیبان مردشان هستند نیز به خاطر نگاه مرد محور کسانی که در این مصاحبه‌ها هستند، جذب نمی‌شوند. می‌گویند نمی‌شود روی این‌ها حساب کرد. ازدواج می‌کنند (استادیار دانشگاه خلیج فارس، ۱۲ تیر ۱۳۹۷).

۱. این اشاره افسانه نجم‌آبادی به نگاه رضاشاه پهلوی نسبت به حضور اجتماعی زنان در جامعه ایران در دو دهه اول حکومت پهلوی است.



البته با تکیه بر مصاحبه‌های انجام شده با استادپژوهشگران زن دانشگاه تهران، به نظر می‌رسد که این نوع روندها روبه‌تغییر است و کسانی که در پژوهش مشارکت داشتند کمتر از دشواری جذب به دلیل جنسیتشان حرفی به میان آوردند. هرچند به نظر می‌رسد اگر در دانشگاهی مانند دانشگاه خلیج فارس بوشهر، گفته‌ها و کردارهای سوگیرانه جنسیتی آشکارتر است، این گفته‌ها و کردارها، اشکال ضمنی‌تری در دانشگاه تهران به خود می‌گیرند. یکی از استادان دانشکده معماری دانشگاه تهران در این مورد می‌گوید:

من می‌بینم که وقتی که یک زن جوانی می‌خواهد جذب شود، می‌گویند، سال بعد می‌خواهد باردار شود. ممکن است نیاید. ممکن است دو سال بعد بخواهد باز باردار شود و باز نیاید. یعنی این‌طوری ما دو سال این خانم را نداریم. فکرهای نادرستی نیست؛ چون این‌ها هم دارند مسیر پیشرفت مجموعه‌اشان را می‌بینند. البته بگویم در گروه ما صحبت این چیزها می‌شود ولی خانمی به این دلایل رد نشده است. می‌گویند این توانایی‌اش خیلی خوب است. ما همکاری داشتیم که بچه‌دار شده اما از مرخصی زایمانش استفاده نکرده است. هفته‌ای یک روز می‌آمد و کارهایش را انجام می‌داد. او در کار پژوهشی خیلی قوی است. یعنی خودش را اثبات کرده است. در این زمینه صحبت می‌شود؛ ولی واقعاً به این دلیل زن بودن رد نمی‌شود. من از زمانی که حق التدریس بودم تا الان شاید ۱۵-۱۶ سال گذشته. نگرش‌ها را می‌بینم. طرف می‌بیند که هیئت علمی‌های زن چقدر خوب کار می‌کنند. این موضوع باعث شده تا ذهنیتی که خانم‌ها باید توی خانه باشند همه از بین برود (مصاحبه با استاد -پژوهشگر دانشکده معماری، ۱۷ شهریور ۱۳۹۷).

وی که اولین رئیس دانشکده معماری، که از سال ۱۳۱۹ یعنی سال تأسیس گروه معماری دانشکده هنرهای زیبا رئیس دانشکده است، درباره جذب بهتر زنان در سال‌های اخیر در رشته معماری می‌گوید:

من خوشبختانه در یک دانشکده‌ای هستم که خانم‌ها پذیرفته شده‌اند. ما در چند سال اخیر، هرچه که جذب کرده‌ایم خانم بوده است. چون آقایان شرایط جذب را از نظر مقاله و کتاب و چیزهایی که امتیاز می‌آورد، نداشته‌اند. ما ۳۶ نفر هستیم و فکر کنم ۱۰-۱۲ نفرمان خانم هستیم. قبلاً دو تا خانم بودند. خانم‌ها در سال‌های اخیر بیشتر جذب شده‌اند. تعدادشان در دکترها بیشتر است. بعد پژوهش هم می‌کنند و سپس جذب هیئت علمی می‌شوند (همان).



همان‌گونه که هیلگمان و نیکل در مقاله خود نشان می‌دهند، کنشگران آموزش عالی بر عملکرد شایسته‌سالارانه، به‌معنای به رسمیت‌شناسی کارایی^۱ از سوی همالان در اجتماع علمی تأکید می‌کنند. گزارش جنسیت سال ۲۰۱۳ نتایج برخی پژوهش‌های علمی را تأیید می‌کند که نشان می‌دهد واقعیت زن‌بودن هنوز هم «دلیل تنزلی»^۲ است که زنان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. این پدیده‌ای است که به شکل ناآگاهانه موجب برانگیختن [شکلی از] پیش‌داوری‌های جنسیت‌زده می‌شود. به‌این‌ترتیب، این نتایج نوعی گزینش مبتنی بر جنس را در رقابت برای دستیابی به سمت استادی اثبات می‌کند (هیلگمان و نیکل، ۲۰۱۶، ۱۸۸).

۴-۶. وجود لابی‌های مردانه / طرد دیگری

یکی از موانع استخدام و پیشرفت حرفه‌ای زنان که در ادبیات پژوهشی این حوزه بر آن تأکید شده است، وجود لابی‌ها و گروه‌های دوستانهٔ مردانه در جهان دانشگاهی است. برخی از محققان بر شیوه‌های عملکرد خاص دانشگاه که باعث ایجاد نابرابری‌های جنسیتی می‌شود تأکید دارند. آن‌ها علت نابرابری‌ها را صرفاً یک تبعیض مستقیم و آشکار به‌خصوص در موقع استخدام نمی‌بینند (موسیلین و پیژر، ۲۰۰۸، به نقل از باریبه و فوزولیه^۳، ۲۰۱۶، ۸۲)؛ بلکه بر مدیریت دانشگاه تأکید می‌کنند که مشابه کلوپ پسران قدیمی است (بین و کامینگز^۴، ۲۰۰۰، به نقل از همان، ۸۲).

اکثر مصاحبه‌شوندگان این پژوهش نیز از وجود نوعی لابی یا گروه دوستی مردانه در دانشکده‌هایشان سخن می‌گفتند. برخی نقش این گروه‌های مردانه را در اخذ تصمیمات و رتق‌وافتق امور دانشکده بسیار مهم ارزیابی می‌کردند و برخی این نقش را چندان پررنگ نمی‌دانستند. یکی از اساتید زن دانشگاه تهران از گروهی سخن می‌گفت که او را متعلق به گروه رقیب می‌دانسته و با به‌کارگیری ابزارهای غیراخلاقی، تمام تلاشش را برای حذف او به کار بسته است. او جریان پیچیده‌ای را روایت می‌کند که یکی از گروه‌های دانشکده همکاری می‌توانست انجام داده بود تا او وارد نشود؛ اما او با تلاش بسیار و استفاده از شبکه و

1. Performance.

2. Motif de déclassement.

3. Musselin et Pigeure, 2008, cited in Barbier et Fusulier

4. Bain & Cummings

آدم‌هایی که می‌شناخت، توانست این تلاش‌ها را خنثی کند و به گروه برگردد (استادیار دانشگاه تهران، ۶ شهریور ۱۳۹۷).

۴-۷. گزینش عمومی

یکی از نگرانی‌های برخی استاد-پژوهشگران در زمان جذب، وجود گزینش عمومی است که به گفته برخی از آن‌ها معیار مشخص و تدوین شده‌ای ندارد. این امر سلیقه‌ای است و با تغییر مدیران، رویکرد به گزینش نیز تغییر می‌کند. برخی از استاد - پژوهشگران گفته‌اند که وقتی پرونده جذب، نرم و آسان در گروه پیش می‌رود، مسائل گزینش عمومی نیز به احتمال زیاد آسان‌تر پیش می‌رود؛ اما وقتی مخالفت‌هایی با ورود کسی به گروه باشد، ممکن است گروه‌های مخالف از اهرم‌هایی که موردتوجه گزینش عمومی است استفاده کنند و راه را برای ورود فرد دشوار کرده یا در نهایت ببندند. یکی از استادیاران عضو یکی از دانشکده‌های دانشگاه تهران از وجود گروهی سخن می‌گوید که همه تلاش خود را برای جلوگیری از ورود او به گروه انجام داده‌اند. این گروه علاوه بر اقداماتی برای مخالفت با او در گروهی که به صلاحیت‌های علمی وی می‌پرداخت، تلاش کرد تا صلاحیت عمومی او را نیز مخدوش جلوه دهد (استادیار دانشگاه تهران، ۶ شهریور ۱۳۹۷).

استادپژوهشگر دیگری نیز که فکر می‌کند در زمان مصاحبه علمی برای جذب، گروه موردنظر موافق جذب او نبوده، از بهانه‌هایی صحبت می‌کند که بخشی از آن به زندگی شخصی او و تحصیل در غرب بازمی‌گردد. یکی از بهانه‌تراشی‌ها برای عدم‌پذیرش او از طرف گروه این بوده است که [به نظر گروه] او در گزینش عمومی پذیرفته نخواهد شد؛ به همین دلیل، آن‌ها او را به هیئت جذب دانشگاه معرفی نخواهند کرد:

اصلاً پرونده من را جلو نبردند. گفتند تو کارت خیلی خوب است. من سطحم خیلی بالاتر از استاد‌های دیگر بود. چهار تا مقاله در ژورنال‌های تاپ داشتم. چیزی که استاد‌های دیگر در خواب هم نمی‌دیدند؛ اما به‌سادگی می‌گویند که به‌دلایل دیگری ما اصلاً پرونده شما را به دانشگاه نمی‌فرستیم (استادیار دانشگاه تهران، ۱۸ شهریور ۱۳۹۷).

با تکیه بر مصاحبه با برخی از استاد - پژوهشگران، شاید بتوان گفت هنگامی که فرد حامیانی در گروه و دانشکده دارد، پرونده صلاحیت‌های عمومی نیز آسان‌تر پیش می‌رود؛ در غیر این



صورت، مسائلی مانند درس خواندن زنان در خارج از کشور، چگونگی پوشش و نیز سبک زندگی آنها، می‌تواند به مثابه نقاط ضربه‌پذیری وارد عمل شده و موجبات رد و طرد آنها را فراهم کند.

۵. عوامل تسهیل گر و موانع جذب

مایک هیلگمان و جنیفر نیگل در مقاله‌ای به مهم‌ترین عوامل یاری‌رسان و نیز موانع دستیابی پژوهشگران به پست استادی پرداخته‌اند. بر اساس نتایج پژوهش آنها، مهم‌ترین عامل یاری‌رسان برای زنان و مردان، شبکه ارتباطی (حرفه‌ای) مانند ارتباط با دیگر دانشمندان است. داشتن چنین شبکه‌ای می‌تواند پژوهشگران را به اجتماع علمی معرفی و پیشنهادهای شغلی موجود را به آنها معرفی کند. برای استادان دو عامل یاری‌رسان دیگر نیز تقریباً همین قدر اساسی به نظر می‌رسد: نخست، مشاوره و دوم، حمایت استاد راهنمای رساله. این مجموعه عوامل به آنها امکان دیده‌شدن بیشتری در نظر دیگر استادانی می‌دهد که از شبکه‌های حمایتی برخوردارند و می‌توانند از زنان توانمند و مستعد برای دستیابی به سمت استادی، حمایت کنند. عامل سوم برای تصاحب یک حرفه در آموزش عالی، طبق اظهارات زنان، داشتن روحیه خلاقانه و متعهدانه است، درحالی‌که در نظر استادان مرد، عوامل دیگری مهم‌تر هستند. مردان، صلاحیت‌های قابل‌سنجش از قبیل آثار منتشر شده یا تجارب غیردانشگاهی، همانند داشتن یک تخصص خوب [کارشناس بودن در یک حوزه]^۱ و یا دانش تخصصی را تعیین‌کننده می‌دانند. عامل یاری‌رسان دیگر از نظر مردان، سرمایه‌گذاری بیشتر زنان در زندگی خانوادگی و اجتماعی است. از نظر زنان، حمایت همسر و کیفیت فضای خانوادگی و خصوصی، چهارمین عامل اساسی برای رسیدن به سمت استادی است، [درحالی‌که] این عامل در نظر مردان حتی در میان ۱۰ عامل مهم آورده نشده است (مایک هیلگمان و جنیفر نیگل، ۲۰۱۶، ۱۸۷). نزد استادان مرد، نداشتن شبکه حرفه‌ای مهم‌ترین مانعی است که در دوران حرفه‌ای‌شان با آن مواجه‌اند. دومین مانعی که از سوی زنان بیشتر بر آن تأکید شده و نزد مردان در رتبه سوم قرار دارد، نبود حمایت از جانب بالایی‌ها^۲ و استادان راهنما و نیز راهنمایی‌های ضعیف است. در آلمان،



1. Bonne expertise

2. Superieurs



دانشجوی دکتری بسیار به استاد راهنما وابسته است؛ از استادان راهنما به عنوان مادران و پدران دانشجویان دکتری^۱ نام برده می‌شود (کاهلرت^۲، ۲۰۱۳، به نقل از همان، ص ۱۸۸). احتمالاً حمایت استادان راهنما عامل تعیین‌کننده در موفقیت است. سرانجام، به نظر می‌رسد که در نظر زنان ویژگی‌هایی از قبیل درون‌گرا بودن، خود را نشان‌دادن و نداشتن توانایی برای کارکردن زیر فشار [کاری در محیط کار] نیز می‌تواند شانس آن‌ها را برای به دست آوردن سمت استادی تحت تأثیر قرار دهد (همان، ۲۰۱۶، ۱۸۸).

اکثر زنانی که در پژوهش ما مشارکت داشتند، مسیر تحصیلی خود را روشن و درخشان توصیف می‌کردند. به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر با نوعی یکسان‌سازی هنجارهای برتری دانشگاهی مواجه‌ایم و در بازار رقابت برای رسیدن به پست‌های محدود موجود، داشتن کارنامه علمی برتر، تعیین‌کننده است. هرچند همان‌گونه که در صفحات پیشین دیدیم، گاه از نظر کسانی که در این پژوهش با آن‌ها مصاحبه شده است، این فرایندها عاری از شائبه‌های تبعیض و طرد نیستند. حمایت استاد راهنما و توصیه‌نامه‌های استادان در فرایند جذب علمی گرچه مهم هستند، اما بنا بر نتایج مصاحبه‌های این پژوهش و نیز مشاهدات نگارنده در میدان دانشگاهی ایران و مقایسه آن با میدان دانشگاهی کشوری مانند فرانسه، حمایت استاد راهنمای رساله در ایران تعیین‌کنندگی حمایت استاد راهنما در فرانسه را ندارد. به نظر می‌رسد، شناخت اعضای گروهی که قرار است پرونده فرد را بررسی کنند، از فرد و توانایی‌هایش بسیار مهم است. داشتن مقالات منتشرشده تعیین‌کننده است و به گفته برخی از مصاحبه‌شوندگان نگاه کمی در بررسی پرونده‌های متقاضیان جذب بر نگاه کیفی غلبه دارد.

بیشتر مصاحبه‌شوندگان ما از دشواری فرایند جذب سخن می‌گویند. با این حال، آنچه که می‌تواند تسهیل‌گر این فرایند باشد، کارنامه علمی درخشان است. یکی از استادیاران دانشگاه تهران در این مورد می‌گوید:

فرایند، فرایند سختی هست. برای ما داشتن مقاله آی‌اس‌آی، مقاله علمی پژوهشی و ارزشیابی خوب دانشجویان از شرایط لازم بود. شما می‌توانید با احراز این شرایط، امکان

1. Doktormutter ou Doktorvater.

2. Kahlert



آن را تسهیل کنید؛ اما در همه جای دنیا نیاز به سفارش استاد دارید. توصیه‌نامه یکی از شرایطی بود که باید فراهم می‌کردیم و من هم از استاد راهنما و مشاورم این توصیه‌نامه را گرفته بودم. احساسم این است که بیشتر مقالات و کیفیت آن‌ها تعیین‌کننده بوده است. چون علاوه بر اینجا من [دانشکده دیگری نیز] اقدام کردم و آن‌جا هم جزو یکی دو تا داوطلب پذیرفته شده بودم. شاید دو عامل مهم باشد: یکی کیفیت کاری که شما دارید و یکی هم شناخت نسبی که اساتید از شما دارند. من هفت سال دانشجوی آن‌ها بودم و یک شناخت نسبی، هم از شخصیت و هم از کار علمی من دارند. فکر می‌کنم بیشترین چیزی که نظر مثبت آن‌ها را جلب کرد، این دو عامل بود (استادیار دانشگاه تهران، ۱۳ شهریور ۱۳۹۷).

از جمله عوامل تسهیل‌گری که برخی از زنان این پژوهش، بر آن تأکید می‌کردند، داشتن روحیه مبارزه‌جویی و تلاش برای به دست آوردن چیزی است که خواهان آن هستند. یکی از استادیاران دانشکده ای در دانشگاه تهران که فارغ‌التحصیل دانشگاه کلگری است، در این مورد می‌گوید:

یکی دیگر از شانس‌های بزرگم در طول تحصیل این بود که سوپروایزرم خیلی تشویقم می‌کرد که در کنفرانس‌ها سخنرانی کنم. پیشنهاد درس فوق‌لیسانس را به من داد. قسمتی از درس خودش را به من داد تا تدریس کنم. این‌ها تجربه است. فقط این است که آدم نباید جا بزند و شخصیتاً هم این را در خودم داشتم. جنگجو بودم. در یک مرحله، سوپروایزرم به من گفت که تو خیلی پوست کلفت است. تو داری ادای سوپرهیرو می‌آوری. هر وقت بهت فشار آمد به من بگو؛ نمی‌خواهم به تو فشار جسمی بیاورد. من برای این راه جنگیدم؛ ولی جنگ توأم با عشق. جنگی که با علاقه بود. بعد هم مصاحبه‌هایم در اینجا با توجه به تجربه‌ای که قبلاً داشتم موفقیت‌آمیز بود. یکی از چیزهایی که در چک‌لیست‌هایشان دارند این است که علاوه بر بار علمی، نحوه صحبت کردن و اعتماد به نفس‌ات هم خوب باشد (استادیار دانشگاه تهران، ۷ شهریور ۱۳۹۷).

با تکیه بر مصاحبه با استاد-پژوهشگران و نیز مشاهدات نگارنده در جهان دانشگاهی، به نظر می‌رسد فرایند جذب در دانشکده‌های با سنت‌های جا افتاده، دشوارتر از دانشکده‌های نوپاست. به‌ویژه دانشکده‌های نوپا، فرصت‌های بی‌بدیلی در اختیار اولین فارغ‌التحصیلان خود قرار می‌دهند تا در زمینه‌ای کم‌فشار، بدون رقابت‌های مایوس‌کننده و

با حمایت استادانی که در طول تحصیل، روند رشد و شکوفایی آنان را رصد کرده‌اند، به کسوت همکاری با استادان سابق خود برگزیده شوند. هرچند بازگشت به دانشکده سابق خود در کسوت همکار، دشواری‌هایی را برای زنان جوان رقم می‌زند که در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست.

۶. وجود مقاومت در مقابل استاد-پژوهشگر جدید

برخی از استاد-پژوهشگران از فرایندی سخن می‌گویند که روند جذب آن‌ها را در دانشکده موردنظر دشوار ساخته است. یکی از استادیاران دانشکده‌ای در دانشگاه تهران به فرایندی که از سر گذرانده از ۱۰ نمره، نمره ۶ می‌دهد. به نظر او یکی از دشواری‌های فرایند جذب، طولانی بودن آن است:

[فرایند جذب] برای من از سال ۹۳ تا ۹۵ طول کشید. سال ۹۳ اوکی اولیه را گرفتم تا حکم خورد. دو سال طول کشید. گزینش پس از آن است. جدیداً در دانشگاه تهران (یکی دو سال است) که حکم اولیه را می‌زنند، بعد مراحل گزینش آغاز می‌شود. دانشگاه تهران قبلاً این طور بود که گزینش می‌آمد و بعد به فرد حکم می‌دادند. ولی همان سالی که من آمدم قانون عوض شد و منطقی است. اگر کسی مشکل داشته باشد، بعد از آن قطع همکاری می‌کنند. برای ما این شکل بود. مراحل جذب سه مرحله دارد: جذب در دانشکده که اصلش هم این است؛ جذب در دانشگاه و بعد هم وزارت علوم».

او طولانی بودن مراحل جذب را به برخی مقاومت‌ها در برابر خودش درون دانشکده نسبت می‌دهد:

وقتی که شما جدید وارد یک مجموعه می‌شوید باید این توانایی را داشته باشید که خودتان را اثبات کنید. من این را در همه جا دیدم. تجربه همسرم در دانشگاه تربیت مدرس هم همین گونه بود. خیلی عجیب است وقتی که یک نفر تازه وارد گروهی می‌شود، نوعی مقاومت در مقابل او هست. مقاومت از جانب همکاران و کسانی که تصمیم‌گیرندگان اصلی هستند. نمی‌دانم چرا دانشگاه این طور شده. دو سه تا گروه تشکیل می‌شود و هر کسی احساس می‌کند که اگر شما پایان نامه‌ات را با فلان استاد گرفته‌ای، پس رفته‌ای در گروه آن استاد. برچسب‌های خیلی منفی می‌زنند که اصلاً در



شأن و شخصیت یک استاد دانشگاه نیست. بعضی از تصمیم‌گیرندگان در مقابل من مقاومت داشتند و صرفاً به این دلیل بود که یک استادی شما را توصیه کرده. شاید پروسه جذب من اگر این مقاومت نبود، به جای دو سال، یک سال طول می‌کشید (مصاحبه با استادیار دانشگاه تهران، ۱۳ شهریور ۱۳۹۷).

۸. بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که یافته‌های ما نشان می‌دهد با وجود دشواری‌هایی که در روایت‌های این استادپژوه‌شگران دیدیم، اکثر آنان توانسته بودند پس از تمام‌شدن دکتری خود به یک پست دانشگاهی دست یابند. هر چند که برخی از آنان، به‌ویژه استادپژوه‌شگران دانشگاه خلیج فارس و پیام‌نور بوشهر، ترجیح می‌دادند در دانشگاه‌های برتری استخدام شوند. در مورد استادپژوه‌شگران بوشهری، آنان خود به این امر معترف بودند که شهروند شهری مانند بوشهر بودن که دارای دانشگاهی در حال توسعه است، فرصت‌هایی بر آنان گشوده است که در شهرهای بزرگ بر همگنان آنان بسته است. اغلب آنان در سال‌های اخیر جذب دانشگاه بوشهر شده‌اند؛ البته برخی از آنان در دوران دکتری بورس دانشگاه خلیج فارس بوده‌اند و این امر فرایند جذب را بر آنان ساده‌تر کرده است. آنان خوش‌شانس بودند که توانستند کمی پیش از ورود گسترده دارندگان مدرک دکتری به بازار کار، پستی درخور در دانشگاه شهر خود و یا نزدیک به شهر خود بیابند. ۷ نفر از زنان مورد مطالعه ما بومی استان بوشهر و سه نفر دیگر هم شیرازی بودند. اما آنان روایت‌هایی از برخوردهای تبعیض‌آمیز در جلسات جذب برای متقاضیان داشتند و معتقد بودند که جو مسلط هم‌چنان در قضاوت متقاضیان جذب، استانداردهایی دوگانه برای زنان و مردان قائل است. با تکیه بر مصاحبه‌های انجام‌شده با استادپژوه‌شگران زن دانشگاه تهران، به نظر می‌رسد که این روندها روبه‌تغییر است و کسانی که در پژوهش ما مشارکت داشتند کمتر از دشواری جذب به دلیل جنسیتشان حرفی به میان آورده‌اند. هر چند به نظر می‌رسد اگر در دانشگاهی همانند دانشگاه خلیج فارس بوشهر، گفته‌ها و کردارهای سوگیرانه جنسیتی آشکارتر است، این گفته‌ها و کردارها، اشکال ضمنی‌تری در دانشگاه تهران به خود می‌گیرند. باید اشاره کرد که فهم





برخی سوگیری‌های جنسیتی، نیاز به داشتن حساسیت نسبت به مسائل جنسیتی دارد؛ بنابراین، اشاره نکردن برخی از مشارکت‌کنندگان به این سوگیری‌ها، الزاماً به معنای نبود آن نیست. به همین دلیل، یکی از راهکارهایی که برای اجتناب از سوگیری‌های جنسیتی در کمیسیون‌های جذب و ارتقاء پیشنهاد می‌شود، تصویب ابزارهای قانونی برای اطمینان بخشی از شفافیت فرایندهای جذب و ارتقاء است (هرمان^۱، ۲۰۱۸، ۸ و ۹). وجود معیارهای فراآکادمیک در جلسات جذب، در مواردی فرمالیته بودن جلسات و انتخاب فرد موردنظر پیش از انجام مصاحبه، از مشاهدات و تجربه زیسته برخی از استادپژوه‌شناسان است که در این پژوهش مشارکت کرده‌اند. تغییر مداوم آیین‌نامه‌ها و تصمیمات و نیز وجود لابی‌های مردانه و مخالفت با حضور کسانی که به این لابی‌ها منتسب نیستند، از دشواری‌های ورود به حرفه دانشگاهی است که برخی از استادپژوه‌شناسان در مصاحبه با نگارنده به آن‌ها اشاره کرده‌اند. برخی به نگرانی از گزینش عمومی در آغاز ورود به حرفه دانشگاهی اشاره کرده‌اند. به گفته برخی از آنان، گزینش عمومی، معیار مشخص و تدوین‌شده‌ای ندارد، سلیقه‌ای است و با تغییر مدیران، رویکرد به گزینش تغییر می‌کند. آنان اشاره می‌کنند که هنگامی که پرونده جذب، نرم و آسان در گروه پیش می‌رود، مسائل گزینش عمومی نیز به احتمال زیاد آسان‌تر پیش می‌رود؛ اما وقتی مخالفت‌هایی با ورود کسی به گروه وجود داشته باشد، ممکن است گروه‌های مخالف از اهرم‌های موردتوجه گزینش عمومی استفاده کرده و راه را برای ورود فرد دشوارتر کنند و یا در نهایت ببندند. در آخر، وجود مقاومت در مقابل استادپژوه‌شناسان جدید از موانع دیگری بوده است که در این مصاحبه‌ها به آن‌ها اشاره شده است.

وجود کارنامه درخشان علمی، داشتن رزومه علمی متناسب با چک‌لیست وزارت علوم، حضور در شبکه‌های علمی و شناخت گروه علمی، که قرار است فرد در آنجا به کار گرفته شود، از فرد و توانایی‌هایش، تسهیل‌گر فرایند جذب از نگاه مشارکت‌کنندگان در این پژوهش است. همچنین داشتن روحیه پیگیر و خستگی‌ناپذیر در موفقیت فرد در پشت‌سر گذاشتن خوان‌های متعدد این فرایند، تعیین‌کننده است. به نظر می‌رسد فرایند جذب در



دانشکده‌های با سنت‌های جاافتاده، دشوارتر از دانشکده‌های نوپاست. به‌ویژه دانشکده‌های نوپا فرصت‌های بی‌بدیلی در اختیار اولین فارغ‌التحصیلان خود قرار می‌دهند تا در زمینه‌ای کم فشار، بدون رقابت‌های مایوس‌کننده و با حمایت استادانی که در طول تحصیل، روند رشد و شکوفایی آنان را رصد کرده‌اند، به کسوت همکاری با استادان سابق خود برگزیده شوند. می‌توان در اینجا اشاره کرد که برخی از دشواری‌هایی که استادپژوهشگران زن مشارکت‌کننده در این پژوهش از آن به‌عنوان دشواری‌های جذب نام می‌برند، ممکن است میان زنان و مردان مشترک باشد، اما باید توجه داشت که در بطن مناسبات جنسیتی موجود، حتی مسائل مشترک بین استادپژوهشگران زن و مرد برای هرکدام سویه و شکلی دیگرگون می‌یابد و در مواردی یک مسئله مشترک میان آنان در بطن این مناسبات برای زنان ابعاد پیچیده‌تر و بغرنج‌تری به خود می‌گیرد. به‌طورمثال، یکی از مسائل برخی از استادپژوهشگرانی که در ایران تحصیلات دکتری خود را به پایان رسانده بودند این است که در زمان جذب یکی از شرایط جذب در برخی از دانشکده‌ها، حضور آنان در مراکز علمی خارج از ایران در بخشی از دوران تحصیل است.

باید توجه داشت که در بطن مناسباتی که ایجاد مصالحه میان کار و زندگی بر عهده زنان است، پیشبرد تحصیل در خارج از ایران برای زنان متأهل و داری کودکان خردسال بسیار دشوار است و آیین‌نامه‌ها در این باره کورجنس هستند. همچنین یکی از عوامل تسهیل‌گر ورود زنان به حرفهٔ استادپژوهشگری همان‌طور که در روایت‌ها دیدیم، حضور در اجتماعات علمی است؛ این در حالی است که حضور در چنین اجتماعات و شبکه‌هایی به دلایلی برای زنان دشوارتر است. اغلب این شبکه‌ها مردانه هستند و ورود زنان به آنان دشوار است، به‌طورمثال، برخی از شبکه‌ها حول دورهمی‌های مردانه‌ای شکل می‌گیرند که در ساعات غیر رسمی و در مکان‌هایی خارج از دانشگاه برقرار می‌شوند. هنجارهایی که در فضای دانشگاه بر تفکیک جنسیتی مکان‌ها و ارتباطات تأکید می‌کنند، عملاً مانع از ورود زنان به این فضاهاست. از سوی دیگر، به دلیل مسئلهٔ مصالحه میان کار حرفه‌ای و زندگی شخصی، پیدا کردن وقت برای مشارکت در این اجتماعات برای زنان دشوارتر است.



همان‌طور که برنارد فوزولیه^۱ (۲۰۱۸) در پژوهش خود تأکید می‌کند، مسئله جنسیت تنها به زنان مربوط نیست بلکه به رابطه میان زنان و مردان، زنانه و مردانه، مربوط است. بنابراین سازمان دهی و نگرش جنسیت زده می‌تواند علیرغم وجود برابری کامل زن و مرد [از نظر تعداد و سهم حضور] در نهاد دانشگاه تداوم یابد. جداسازی‌ها و صافی‌های پنهانی در نهاد دانشگاه حضور دارند که موجب از دست رفتن استعداد های زنان می‌شوند و اثر بخشی نهاد دانشگاه را [در زمینه گسترش برابری] به زیر سؤال می‌برند. به نظر او سیاست‌های جنسیتی برای تعمیق برابری میان زن و مرد نباید تنها بر زنان اعمال شوند، بلکه باید سیاستی عمومی و ارتباطی باشند. از سوی دیگر، همان‌طور که تجربیات موفق در دیگر کشورها نشان می‌دهند پیش شرط هرگونه اقدامات اثربخش، سیاست‌گذاری است؛ زیرا همه این اقدامات نیازمند هزینه مالی و انسانی است و باید در طولانی مدت به انجام رسند (همان).

۹. راهبردهایی برای بهبود

اغلب استادیپژوهشگرانی که در این پژوهش با آن‌ها مصاحبه شد، اذعان دارند که نظام دانشگاهی جدا از جامعه نیست و هرچه قوانین نظام پدرسالاری قوی‌تر باشد، زیر سؤال بردن و کم کردن تأثیرشان بر نظام دانشگاهی نیز سخت‌تر است. بنابراین، تلاش برای زدودن بی‌عدالتی در جامعه، خود می‌تواند به گسترش عدالت در نظام دانشگاهی یاری رساند. در دو دهه اخیر در برخی کشورها اقداماتی برای پیشبرد برابری در دانشگاه انجام شده است که توجه به آن‌ها می‌تواند شرایط را برای زنان دانشگاهی ما نیز آسان‌تر کند. به طور مثال، به گفته برخی استادیپژوهشگران فرانسوی^۲، اقدامات برابری در دهه اخیر در مواردی مانند جذب به گسترش استخدام زنان کمک کرده است و استادیاران زن و مرد به شکل برابر جذب می‌شوند، اما در روند پیشرفت حرفه‌ای است که نابرابری‌ها شکل می‌گیرند (اصغرزاده، کشاورز، ۱۳۹۸). بنابراین، آن‌چه تغییر آن مورد تأکید همه این پژوهشگران

1. Fusulier

۲. در مقاله‌ای که توسط نگارنده و عطیه اصغرزاده نوشته شده است، با مصاحبه با برخی از استادیپژوهشگران فرانسوی، تلاش شده به برخی از چالش‌های زندگی حرفه‌ای زنان دانشگاهی در فرانسه پرداخته شود.



است، مبارزه با موانعی است که ورود زنان به این حرفه را دشوار می‌سازد و پس از آن شناخت و مبارزه با سقف شیشه‌ای است که راه را بر پیشرفت و ارتقاء زنان می‌بندد. باید بر ضرورت شناخت نابرابری‌ها و به‌کار گرفتن لنز برابری در کمیسیون‌های استخدامی و ترفیع تأکید کرد.

باید تلاش کرد تا حضور زنان در تمام نهادهای قدرت دانشگاه از جمله ریاست، مدیریت دانشکده‌ها و مدیریت‌های پژوهشی تحقق یابد (همان). گزارشی که در ماه مه ۲۰۱۸ به موانع حرفه‌ای زنان پژوهشگر و استادپژوهشگر در آموزش عالی فرانسه می‌پردازد، به توصیه‌هایی در چهار محور مهم برای کاهش این موانع اشاره می‌کند:

- ۱) اصلاح سوگیری‌ها نسبت به انتخاب افراد چه به هنگام جذب و چه به هنگام ارتقاء؛
۲. ضمانت ایجاد یک مصالحه رضایت‌بخش میان زندگی حرفه‌ای و زندگی خصوصی؛

۳. تقویت توسعه و ارزیابی سیاست‌های برابری جهان‌شمول در درون ساختارهای آموزش عالی و پژوهش؛

۴. به حساب آوردن برابری زن و مرد به هنگام حمایت‌های مالی از پروژه‌های پژوهشی (مقدمه گزارش گروه کار در باره موانع پیشرفت حرفه‌ای استادپژوهشگران زن در آموزش عالی فرانسه، ۲۰۱۸، ۴).

از جمله توصیه‌هایی که به محور اول برمی‌گردد «اطلاع‌رسانی و آموزش اعضای کمیته‌های جذب و ارتقاء به منظور حساس کردن آن‌ها به مسئله جنسیت با هدف کاهش سوگیری‌های آن‌ها در زمان فرایند جذب، ارتقاء، ارزیابی و اعطای بورس‌های دکتری و پست دکتری است» (همان)، که به نظر می‌رسد می‌تواند برای آموزش اعضای کمیسیون‌های جذب ما نیز به‌کار گرفته شود. به علاوه، ایجاد کمیسیون‌هایی که در آن اعضای زن و مرد برابر باشند، می‌تواند به کاهش سوگیری‌های جنسیتی در هنگام جذب و در فرایند ارتقاء یاری رساند. همچنین «تدوین آیین‌نامه‌های وزارتخانه‌ای خطاب به رؤسای



دانشگاه‌ها و سازمان‌های پژوهشی به منظور دقیق کردن اقداماتی که باید در راستای تضمین برابری حرفه‌ای زن و مرد به کار گرفته شود» (همان) از جمله راهکارهای پیشنهادی است. آنیکا کرونسل^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «بی‌خانمان در دانشگاه: سکنی‌گزینی به مثابه راهبردی برای تغییر در دنیای مردانگی هژمونیک» به وجود هنجارهای برابری در جامعه سوئد و اهمیت آن در حمایت از حرفه زنان در دانشگاه اشاره می‌کند. نمونه‌ای از اقدامات حمایتی در اولویت بودن متقاضیان زن برای سمت‌هایی در محیط‌های دانشگاهی است که مردان در اکثریت هستند (کرونسل، ۱۳۹۷، ۱۰۱). این راهکار می‌تواند برای کشور ما نیز یاری‌دهنده باشد. در زمان کار می‌دانیم در چهار دانشگاه در ایران، در برخی از دانشکده‌ها با وجود این که بیش از ۷۰ درصد دانشجویان را دختران تشکیل می‌دادند، هیچ عضو هیئت علمی زنی در آن دانشکده وجود نداشت (کشاوری، ۱۳۹۷). کرونسل تأکید می‌کند که [گسترش] هنجارهای برابری در جامعه نقش خطیری در امکان تغییر روابط جنسیتی درون نهادهایی دارد که زنان در آن‌ها یا در اقلیت هستند یا به تازگی وارد شده‌اند (همان، ۱۰۲). او تأکید می‌کند که اگرچه هنجارهای نهادی بر اساس مرد به مثابه هنجار بنا شده‌اند اما عناصری در ساختار نهاد هست که به نفع عاملیت زنان کار می‌کند (همان، ۱۱۳). به نظر می‌رسد در جامعه ما نیز گسترش هنجارهای برابری در جامعه و در میان خانواده‌ها به نسبت گذشته، یکی از عوامل قدرت‌بخشی به عاملیت زنان است. همان‌طور که نتایج این مقاله به ما نشان می‌دهند، دشواری‌های جذب چنگانه‌اند و به گفته برخی مشارکت‌کنندگان در این پژوهش، کمیته‌های جذب رها از برخی پیش‌دواری‌ها در مورد زنان نیستند. تلاش برای زدودن معیارهای فراآکادمیک از فرایند جذب و اعمال آیین‌نامه‌های صریح، روشن، پایدار و شمول‌گرا می‌تواند فرایند جذب را از برخی شائبه‌های تبعیض و طرد رها سازد.

اصغرزاده، عطیه؛ و کشاورز، خدیجه (۱۳۹۸). چالش‌های استادپژوهشگران زن در آموزش عالی؛ بررسی تطبیقی بین ایران و فرانسه. در خدیجه کشاورز، علم‌ورزی زنان در میدان دانشگاه. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

جانعلی‌زاده چوب‌بستی، حیدر؛ مقیمی، اعظم؛ و امینی، مجید (۱۳۸۷). تبیین جامعه‌شناختی جایگاه حرفه‌ای زنان دانشگاهی؛ مطالعه موردی: زنان هیئت علمی دانشگاه اصفهان. زن در توسعه و سیاست، ۲۱، ۷۸-۴۷.

شادی‌طلب، ژاله (۱۳۹۷). ارتقاء زنان به رتبه استادی در دانشگاه‌های ایران؛ راهی ناهموار و روندی کند. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کرونسل، آنیکا (۱۳۹۷). بی‌خانمان در دانشگاه: سکنی‌گزینی به مثابه راهبردی برای تغییر در دنیای مردانگی هژمونیک. در جوان دی جورجیو-لوتز، زنان در آموزش عالی؛ تغییر توانمندساز (مترجم: بابک طهماسبی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کشاورز، خدیجه (۱۳۹۷). رؤیای ناتمام؛ تجربه زیسته دختران در دانشگاه‌های ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کشاورز، خدیجه (۱۳۹۴). مطالعه زمینه‌های شکاف میان دسترسی زنان به آموزش عالی و حضور آنان در بازار کار. مطالعات توسعه اجتماعی فرهنگی، ۴(۱)، ۲۰۲-۱۷۷.

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی (۱۳۹۵). زنان و آموزش عالی. گزارش تهیه شده توسط گروه مطالعات زنان، برگرفته از <http://iscs.ac.ir/>

مرکز آمار ایران (۱۳۹۲). نتایج آمارگیری نیروی کار ایران. برگرفته از www.sci.org.ir

موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی (۱۳۹۶). آمار دانشجویان سال تحصیلی ۱۳۹۵-۱۳۹۶. تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

مرکز جذب اعضای هیئت علمی (۱۳۹۸/۱۰/۰۳). آمار جذب هیئت علمی زن در دانشگاه‌ها. برگرفته از <http://mjazb.ir/detail/news/5889>

Barbier, P., & Fusulier, B. (2016). Comprendre l'expérience de la carrière scientifique et les inégalités entre les sexes au regard de l'interférence Travail/Famille. In *Rebecca Rogers et Pascale Moulinier, Les femmes dans le monde académique* (Pp. 81-94). Rennes: Presses Universitaires de Rennes.

Claudine, H. (2018). Exemples de politiques publiques en Europe, In *Groupe de réflexion sur les freins aux carrières des femmes chercheuses et enseignantes – chercheuses au sein de l'enseignement supérieur et de la recherche en France, Rapport final- Etat des lieux et recommandations*, Ministère de l'Enseignement Supérieur, de la Recherche et de l'Innovation, mai 2018.





Delavault, H., Boukhobza, N., Hermann, C., & Konrad, C. (2002). Les enseignantes-chercheuses à l'université: demain la parité?. Paris: L'Harmattan.

Dutoya, V., Kiani, S., Le Renard, A., Prieur, C., & Vörös, F. (2019). Introduction. Analyses féministes des rapports de domination dans l'enseignement supérieur et la recherche, In Genre, sexualité & société [En ligne], mis en ligne le 16 décembre. doi: 10.4000/gss.6146

Fassa, F., & Kradofer, S. (2010). *Le plafond de fer à l'université: Femmes et carrières*. Zurich : Seismo.

Fusulier, B. (2018). Comprendre les inégalités de genre dans le monde académique. In: *Groupe de réflexion sur les freins aux carrières des femmes chercheuses et enseignantes – chercheuses au sein de l'enseignement supérieur et de la recherche en France*. Rapport final- Etat des lieux et recommandations, Ministère de l'Enseignement Supérieur, de la Recherche et de l'Innovation, mai 2018.

Hilgemann, M., & Niecel, J. (2016). Carrière académique, nomination aux postes de professeure et réception de la loi relative à l'égalité des sexes dans les universités allemandes. In R. Rebecca & M. Pascale, *Les femmes dans le monde académique, Perspectives comparatives*. Paris : Presses Universitaires de Rennes.

Ministère de l'Enseignement Supérieur, de la Recherche et de l'Innovation (2018). Introduction. Reterived from <https://www.vie-publique.fr/rapport/270600-freins-aux-carrieres-des-femmes-chercheuses-et-enseignantes-chercheuses>

Rogers, R., & Moliner, P., (2016). Introduction. In *Les femmes dans le monde académique, Perspectives comparatives*. Paris : Presses Universitaires de Rennes.

UNESCO (2012). Atlas mondial de l'égalité des genres dans l'éducation. Paris.



همنشینی الگوی آموزش فرانسوی و ایده وحدت ملی در آموزش نوین ایران: از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰

رضا ماحوزی^۱

دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۰۹؛ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲

چکیده

اینکه چرا و چگونه نظام آموزشی نوین ایران، که هم‌زمان با افتتاح دارالفنون در سال ۱۲۳۰ شمسی آغاز شد، به تدریج تحت نفوذ نظام آموزشی فرانسه قرار گرفت اما در اواخر قاجار و در تمام دوره پهلوی اول به دامن ملی‌گرایی غلطید، و اینکه این دوزمینۀ صوری و محتوایی از چه زمانی و با چه کیفیتی نظام آموزشی نوین ایران را درگیر کرد، موضوعی است که این نوشتار تلاش دارد بر پایه گزارش‌های تاریخی و اسناد و تحلیل‌های ارائه‌شده زمینه‌های چنین پیوندی را نشان دهد. برای پاسخ به پرسش‌های فوق لازم است بدانیم کدام یک از ویژگی‌های نظام آموزشی فرانسه با تمایلات میهن‌پرستانه ایرانی‌ها در انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، که بی‌تأثیر از تحولات اروپا و غرب آسیا نبود، همراه شد. این مقاله نشان خواهد داد اقتضائات داخلی ایران، از جمله تثبیت امنیت داخلی و مرزی، تحولات فرهنگی و اقتصادی و ضرورت‌های پزشکی در کنار زمینه‌های تاریخی التفات ایرانیان به فرانسه و انقلاب خوشنام آن، در دوره احمدشاهی که دوره تثبیت مشروطه نیز خوانده شده است، به‌روی کار آوردن نظامی سیاسی-فرهنگی-اقتصادی منجر شد که در آن، حکومت مرکزی می‌بایست از طریق اتخاذ یکسان‌سازی فرهنگی ذیل ایده وحدت ملی و طرح مدرنیته ایرانی، به مدد دو ابزار آموزش نوین و دیوان‌سالاری، تمامی آمال و آرزوهای مشروطه‌خواهان را محقق سازد.

کلیدواژه‌ها: آموزش نوین، وحدت ملی، مدرنیته ایرانی، قاجار، پهلوی نخست، فرانسه

۱. دانشیار فلسفه علم، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران

mahoozi@iscs.ac.ir ✉

۱. مقدمه

شکست سپاه ایران مقابل تزارهای روس و از دست رفتن مناطقی از ایران و تحمیل معاهده‌های یک‌سویه، سیاستمداران ایرانی را بار دیگر متوجه ضرورت تقویت بنیه نظامی کرد. پیش از این، شکست ایرانیان عصر صفوی از سپاه عثمانی در جنگ موسوم به چالدران، و پس از آن در دیگر مصاف‌ها، موجبات چنین اندیشه‌ای را پیش آورده بود؛ اما در شرایط فعلی لازم بود این مهم با جدیت بیشتری پی گرفته می‌شد و به جای تقویت تجهیزات نظامی و اندیشه اعزام محصل^۱ به انگلستان به منظور آشنایی با فنون نوین نقشه‌کشی فنی و طبابت، راه متفاوتی را پیش روی ایرانیان باز می‌کرد؛ راهی که در دهه‌های بعد شئون بزرگتر و پیچیده‌تری به خود گرفت. اگرچه اعزام دوم در دوره فتح‌علی شاه و قائم مقام او عباس میرزا، که چهار سال پس از اعزام نخست انجام گرفت و مشمول پنج نفر شد^۲ با سرپرستی کنل ویلیام دارسی، مجدداً روبه‌سوی انگلستان داشت، اما اعزام سوم در سال ۱۲۲۴ شمسی یعنی در دوران پادشاهی محمدشاه قاجار، مقصد فرانسه را برای پنج محصل^۳ ایرانی انتخاب کرد (ماحوزی، ۱۳۹۴). تا این زمان هنوز فرانسه مقصد اول و آخر بورسیه‌های اعزامی نبود، چرا که دو سال پس از سومین اعزام، انگلستان، روسیه و ایتالیا نیز به ترتیب برای آموزش طب (برای میرزا صادق)، آموزش صنایع شکر (برای محمدحسین افشار) و آموزش نقشه‌کشی فنی (برای ابوالحسن نقاش‌باشی) انتخاب شدند. ویژگی عمده و بارز این دوره از اعزام‌ها، که به دوره‌های اول و دوم شناخته می‌شود، توجه ویژه سیاستمداران به برتری نظامی کشورهای اروپایی و استفاده از دانش فنی آن‌ها برای نیل به قدرت نظامی است.

دوره سوم اعزام‌ها، که در حکومت ناصرالدین شاه انجام گرفت، دربرگیرنده تاریخ عمده‌ترین اعزام‌ها در تمام حکومت قاجار و عصر شناخته‌شده ناصری است. تأسیس دارالفنون در ۱۲۳۰ شمسی و تمهید مقدمات موردنیاز این مدرسه، از جمله مدرسان و



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۷۴

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

۱. حاجی‌بابا افشار برای آموزش طب و محمد کاظم برای آموزش نقشه‌کشی فنی.

۲. میرزا جعفر برای آموزش طب، میرزا رضا مهندس‌باشی برای آموزش توپخانه، محمدعلی آهنگر برای آموزش آهنگری اسلحه و قفل، میرزا جعفری دیگر برای آموزش مهندسی و میرزا صالح شیرازی برای آموزش زبان و علوم انسانی.

۳. حسین‌قلی خان و میرزا زکی برای آموزش نظامی، میرزا یحیی برای آموزش طب، محمدعلی آقا برای آموزش معدن و میرزا رضا برای آموزش معدن و علوم پایه.



صنایع و فنون وابسته به آن مرکز علمی در راستای گفتمان نخست، یعنی برتری نظامی برای غلبه بر دشمنان مهاجم و پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته، ویژگی بارز اعزام‌های دوره ناصری است. همچنین در همین دوره است که فرهنگ فرانسوی به‌ویژه در دو دهه پایانی نیم‌قرن حکومت ناصرالدین‌شاه بر شئون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و آموزشی ایرانیان سیطره یافت و توانست به مدت پنج دهه متوالی، بی‌هیچ رقیب جدی، نه تنها زبان رسمی دربار قاجار شود و متون آموزشی و علمی فراوانی به زبان فرانسوی در تمام مدارس دولتی تدریس گردد (ببینید صدیق، ۱۳۹۷، ۶۶)، بلکه اذهان سیاست‌گذاران و سیاستمداران نیز متوجه فرانسه شود تا آنجا که مشروطه‌خواهان، قانون اساسی مشروطه را نیز بر اساس الگوی فرانسوی تدوین کردند. اما چرا به‌رغم ارتباط بیشتر و مستقیم‌تر ایرانیان با دو حکومت قدرتمند روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران، آن‌ها بیشتر فرانسه را به‌عنوان الگوی فرهنگی، سیاسی و آموزشی خود انتخاب کردند؟

این نوشتار تلاش دارد ضمن بازخوانی اسناد تاریخی و تحلیل فرهنگی و اجتماعی آن‌ها، این پرسش را مورد مذاقه قرار داده و نشان دهد قدرتمندترین و منسجم‌ترین جریان فرهنگی اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی، یعنی ملی‌گرایی، چگونه از متن تحولات تاریخی و اقتضائات اجتماعی ایران و منطقه پرآشوبی که در آن قرار داشت برآمد و این جریان چگونه آموزش مدرن را به‌مثابه راه و ابزار نیل به خواسته‌های خود به‌خدمت گرفت.

۲. زمینه‌های اجتماعی و سیاسی نفوذ فرهنگ فرانسوی در عصر ناصری

اگرچه سابقه همکاری‌های تجاری و نظامی ایرانیان با دربار فرانسه به دوران حکومت لویی چهاردهم در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۴۳ شمسی) و پس از آن در سال ۱۷۰۸ و تبادل سفرایی متقابل بازمی‌گردد (حاضری، ۱۳۷۲، ۲۷)، اما در قرن نوزدهم، ایرانیان از سر ناچاری و شاید هم از سر تدبیر و اندیشه، فرانسه را به‌عنوان متحدی قدرتمند در مقابل زیاده‌خواهی‌های روس، عثمانی و انگلستان، که شمال و غرب و جنوب ایران را تحت تسلط خود درآورده بودند و به بهانه‌های مختلف حاکمیت ارضی ایران را مورد تعرض قرار می‌دادند، انتخاب کردند. مسلماً حکومت نوپای فرانسه به رهبری ناپلئون هم به این ارتباط



بی‌میل نبود زیرا از این طریق می‌توانست حکومت‌های مذکور را کنترل و حتی تضعیف کند و به خواسته‌های خود نزدیک شود؛ کاری که در مصر انجام داد و به نتایج دلخواه دست یافت. برای ایرانیان علاوه بر جنبه فوق، خوشنامی بین‌المللی انقلاب کبیر فرانسه در طرح شعارهای نوین به‌ویژه آزادی، عدالت و معنویت، پیروزی‌های مکرر ناپلئون، نیک‌منشی و مسئولیت‌پذیری‌های برجسته فرانسوی‌ها و سرزندگی آن‌ها، و شاید از همه مهم‌تر، نوعی خویشاوندی فرهنگی میان ایران و فرانسه که خود را در ادبیات و هنر به نمایش می‌گذاشت، شئونی بود که این ارتباط را برای آن‌ها ضروری و لذت‌بخش می‌ساخت (صدیق، ۱۳۹۷، ۶). اولین اقدام برای عملی‌سازی این ائتلاف عهدنامه فین‌کن‌اشتاین به نمایندگی میرزارضا و ناپلئون بود که بر مبنای آن ۲۰ آموزگار تحت سرپرستی ژنرال گاردن در سال ۱۸۰۷ (۱۱۸۵ شمسی) برای آموزش‌های نظامی و تقویت ارتش عازم ایران شد. اندکی بعد، در سال ۱۲۱۹ شمسی، یعنی یازده سال قبل از تأسیس دارالفنون، مدارس لازاری فرانسوی در تبریز، تهران، اصفهان، سلماس و ارومیه افتتاح شد تا رسماً زمینه حضور فرانسوی‌ها در نظام آموزشی نوین ایران نهادینه شود^۱ (همان، ۴۰ و ۶۷).

حضور پزشکان فرانسوی^۲ در دربار ناصرالدین شاه و از همه مهم‌تر حضور مدرسان فرانسوی در دارالفنون، به‌ویژه در حوزه پزشکی (طب)، رسماً این راه را تعریض کرد و سرعت ورود افکار و ارزش‌های فرانسوی را در جامعه ایرانی بالا برد.

درخصوص مدرسان فرانسوی دارالفنون واقعیت آن است که امیرکبیر در تأمین مدرسان دارالفنون اهمیتی جدی به استقلال ایران و عدم دخالت مدرسان خارجی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی ایران داشت. از این‌رو، وی به جای مدرسان انگلیسی، روسی و فرانسوی، که دول آن‌ها هر کدام زمینه نفوذ سیاسی در ایران داشتند، مدرسان اتریشی را در نظر گرفته بود که در نتیجه فشارهای حکومت انگلستان - با این بهانه که اتریش تحت نفوذ روسیه تزاری است - مجبور شد

۱. در کنار فرانسوی‌ها، امریکایی‌ها نیز مدرسی در ارومیه، تهران، تبریز، همدان و رشت تأسیس کرده بودند. روس‌ها، آلمانی‌ها، اتریشی‌ها و انگلیسی‌ها نیز مدارس مشابهی را با انگیزه‌های متفاوت و مقارن با تأسیس دارالفنون و یا اندکی قبل و بعد از آن راه‌اندازی کرده بودند.

۲. دکتر کلارک، تلوزاین، اشنایدر و فرویه مؤلف کتاب سه سال در ایران (۱۹۹۲-۱۹۸۹). این پزشکان با مدرسان فرانسوی دارالفنون از جمله پولاک، شلیمز و فوکاتی و ۲۶ پزشک فرانسوی دیگر ارتباطات فراوانی داشتند.



مدرسائی از فرانسه و ایتالیا را برای دارالفنون انتخاب کند؛^۱ مدرسائی که خود او هرگز تدریس شان را در دارالفنون ندید و بعدها نیز به این چند کشور محدود نماند.

در کنار عوامل فوق، اولین اعزام فارغ التحصیلان دارالفنون در سال ۱۲۳۷ شمسی توسط اعتضادالسلطنه وزیر علوم و رئیس جدید مدرسه، به تعداد ۵۶ نفر و به روایتی ۴۲ نفر و یا حتی کمتر^۲ به فرانسه به منظور تأمین کادر علمی مدرسه و آشنایی بیشتر آن‌ها با فرهنگ فرانسه و دریافت موقعیت‌های برجسته حکومتی و آموزشی، و حتی اقدام برخی از آن‌ها و دیگر فارغ التحصیلان دارالفنون در تأسیس مدارس جدیدی چون شعب دارالفنون در شهرهای اصفهان و تبریز، مدرسه مشیریه^۳ (۱۲۵۲)، رشديه (۱۲۶۹)، علمیه، ادب، سادات، افتتاحیه، خیریه، سعادت و غیره در ایران، زمینه‌های بیشتری برای آشنایی عمومی ایرانیان با زبان و فرهنگ فرانسوی و به‌کارگیری ساختارهای اجتماعی و آموزشی فرانسوی در سیاستگذاری فرهنگی آینده ایران فراهم آورد. به‌علاوه، ترجمه بسیاری از متون فرانسوی و انتشار آن‌ها توسط چاپخانه دارالفنون (یغمایی، ۱۳۷۶، ۱۱۹-۱۱۸) و ترجمه و انتشار روزنامه‌ها و سرمقاله‌های فرانسوی در طیف وسیعی از روزنامه‌های داخل و خارج کشور، زمینه لازم را برای گذار از گفتمان اقتدار نظامی برای مقابله با تهاجمات خارجی به گفتمان قانون و دفع زمینه‌های استبداد به‌عنوان ام‌المسائل و مصائب ایران فراهم آورد.

۳. گفتمان سیاسی قانون و گفتمان فرهنگی نجات مشروطه

نفوذ زبان و فرهنگ فرانسه بر دارالفنون دو دهه پایانی عصر ناصری، که این بار برخلاف سه دهه نخست، دارالفنون را از مرکزی علمی نظامی^۴ و تا حدی پزشکی به مرکزی علمی برای امور

۱. کلنل شیل انگلیسی در گزارش خود به تلاش‌هایش برای متقاعدکردن امیرکبیر جهت انصراف او از استخدام معلمان آلمانی و اتریشی اشاره کرده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۷، ۳۵).

۲. درباره اختلاف روایت‌ها نگاه کنید به زرگری‌نژاد، ۱۳۹۷، ۷۲.

۳. لازم به ذکر است علاوه بر تکالیف آموزشی دارالفنون، این مدرسه همواره درهای خود را به روی عموم مردم، نظامیان و صاحب‌منصبان حکومتی باز گذاشته بود و به ترویج عمومی علم کمک می‌کرد. سطح دیگری از این اقدام را می‌توان در مدرسه جنبی دارالفنون به نام مدرسه مشیریه مشاهده کرد که توسط مشیرالدوله سپهسالار تأسیس شده بود تا به آموزش علوم به زبان ساده برای عموم مردم اهتمام ورزد؛ الگویی که از فرانسه اقتباس شده بود (توفیق، ۱۳۹۷، ۳-۵۲).

۴. تا سال‌های سال معلمان دارالفنون عمدتاً یا سرهنگ بودند و یا سرتیپ. حتی صاحب‌منصبان و مترجمان نیز نظامی بودند (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۷، ۶۱-۶۳). در میان ۱۳ معلم خارجی دارالفنون در سال اول، هیچ‌کدام متخصص علوم انسانی نبودند

نظامی و فرهنگی و اجتماعی تبدیل کرده بود و جا را برای علوم انسانی به‌ویژه تاریخ^۱، جغرافیا، اقتصاد، علوم سیاسی و جمعیت‌شناسی باز کرده بود (آدمیت، ۱۳۵۴، ۳۵۴-۳۵۳) در کنار حضور مستشاری فرانسوی‌ها در ارتش ایران و فعالیت‌های فرهنگی و ایران‌شناسی گسترده و بازخوانی تاریخ باستانی این سرزمین توسط تیم‌های متعددی چون تیم راولینسون، دیولافوا، دمورگان، فرایر و تکسیر سبب شده بود تا طبقه‌ای از نخبگان تحصیل‌کرده جدید ایجاد شود که به‌دلیل آشنایی نسبی با زبان و فرهنگ فرانسه، شکاف جامعه ایران با فرانسه را از طریق وام‌گیری بیشتر مفاهیم اجتماعی و سیاسی و آموزشی فرانسوی کم کنند.

باز هم مقارن همین ایام، تجاوزهای روسیه و انگلستان به سرزمین‌های شمالی و جنوبی و در اختیار گرفتن شهرها و مراکز بزرگ تجاری بندری و غیربندری و تحمیل قراردادهای



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۷۸

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

(اقبال، اسناد وزارت خارجه و روزنامه وقایع اتفاقیه). از میان ۱۵۰ - و به‌روایتی ۱۰۰ و یا بیشتر - محصل دارالفنون در دوره اول نیز آمارها چنین می‌گویند: ۳۶ نفر توپخانه، ۳۰ نفر پیاده‌نظام، ۵ نفر سواره‌نظام، ۱۲ نفر مهندس، ۲۰ نفر پزشکی، ۷ نفر داروسازی و ۵ نفر معدن. غلبه روح نظامی بر دارالفنون در دوره ناصری را از روی لباس‌های نظامی محصلان و نشان‌های نظامی حکومتی که ناصرالدین شاه به محصلان و فارغ‌التحصیلان اعطا می‌کرد (توفیق، ۳۱) نیز می‌توان تأیید کرد (یغمایی، ۱۳۷۶، ۱۸۶-۹۰). اعتمادالسلطنه نیز سیطره نظامی‌گری در مدیریت دو دهه نخست دارالفنون توسط یکی از فرماندهان نظامی را چنین بیان داشته است:

در اوایل این دولت روزافزون که مدرسه مبارکه دارالفنون ایجاد گردید مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم خواست یکی از ارباب قلم که از اهل کمال باشد رتق و فتق عمل مدرسه دارالفنون را کفیل شود، میرزا یوسف را انتخاب کرده امور مدرسه را به او رجوع نمود و چون مدرسه دارالفنون مدرسه نظامی بود موافق فرمان مبارک، منصب لشکرنویسی دیوان اعلی به او مرحمت شد و تا بیست سال با صدق و راست‌قلبی به امور مدرسه رسیدگی می‌نمود تا در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج [قمری] از عمل مدرسه استعفا کرده در عوض عمل چند فوج و چند رسته سوار به او رجوع شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ۲۰۴۲).

۱. پس از دوره هفت‌ساله نخست و ریاست دو دهه‌ای اعتضادالسلطنه بر دارالفنون، در میانه راه یعنی با آغاز ریاست اعتمادالسلطنه از ۱۲۵۳ شمسی بر دارالفنون، افرادی چون میرزا عبدالغفار نجم‌الملک، و اعتمادالسلطنه - که چند ده کتاب در حوزه‌های مزبور تألیف و منتشر کردند - روحیه آموزشی دارالفنون را از آموزش‌های صرفاً نظامی به آموزش امور نظامی و علوم انسانی تغییر دادند و بدین طریق، دارالفنون از زیر بار آموزش نظامی درآمد. آن‌ها رساله‌های متعددی در حوزه تاریخ، اقتصاد، سیاست، جمعیت‌شناسی، جغرافیا و ادبیات نگاشته و با ترجمه متون فرانسوی و اجتماعیات فرانسوی، زمینه تربیت نسل جدیدی از دارالفنونی‌ها که بعضاً در مقابل حکومت نیز موضع‌گیری می‌کردند، فراهم آوردند؛ نسلی که گاه توسط ناصرالدین شاه مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت. خود ملکم نیز مدتی مورد غضب شاه قرار گرفت و تدریس آثار وی در مدرسه ممنوع شد. ناصرالدین شاه این تغییر مذاق را در فرانسوی‌شدن نظام آموزش ایران می‌دانست و بر این باور بود که برتری حکمت بر الهیات در فرهنگ فرانسه، موجبات این زبان‌درازی‌ها را فراهم آورده است. اعتمادالسلطنه این بدبینی به فرهنگ و زبان فرانسوی توسط ناصرالدین شاه را چنین بیان داشته است:

دیشب سر شام فرمودند حکیم سواره علاءالدوله، فرانسه می‌داند. من می‌خواستم تمجیدی کنم عرض کردم در سلطنت فتحعلی شاه کاغذی ناپلئون به فتحعلی شاه نوشته بود در مسئله مهمی، و کسی نبود ترجمه کند، همان‌طور سر بسته پس فرستاده شد. حالا چهار پنج هزار نفر در تهران فرانسه‌دان هستند. بندگان همایون دستی به سبیل مبارک کشیدند و فرمودند آن‌وقت بهتر از حالا بود. هنوز چشم و گوش مردم این‌طور باز نشده بود... (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰، ۵۲۴).



خفت آور از یکسو، و سکوت و بی کفایتی نظام سیاسی حاکم از سوی دیگر، طبقه روشنفکر فوق‌الذکر را متقاعد ساخته بود که اگر نظام سیاسی ایران همچون برخی از قدرت‌های اروپایی، از پادشاهی سلطنتی به جمهوری تغییر یابد و استبداد جای خود را به حکومت قانون دهد، می‌توان روی سعادت و خوشبختی را دید؛ راه‌حلی که در انقلاب فرانسه و برخی از کشورها اروپایی از جمله آلمان هم - لافل به‌نحو نظری - طرح شده بود و ادبیات متعددی را پدید آورده بود. به این ترتیب، ایرانیان در جریان آشنایی گسترده با غرب معاصر، نخست با قدرت نظامی غرب و سپس با قدرت سیاسی و قانونی آن‌ها آشنا شدند.

اگرچه مقارن پایان عصر ناصری و آغاز عصر مظفری گفتمان قانون با رمز «یک کلمه» در آراء کسانی چون مستشارالدوله، طالبوف و دیگران (طالبوف، ۱۳۵۷، ۱۱۳-۱۱۱)، تنها گفتمان موجود نبود و عده‌ای از روشنفکران از جمله ملکم، ابوالقاسم خان ناصرالملک، تقی‌زاده و دیگران بر تقدّم علم و آموزش بر هرگونه تغییر ساختار سیاسی و اجتماعی تأکید می‌ورزیدند و از این جهت کشور ایران را در وضعیتی نامناسب برای عملی ساختن حکومت مشروطه می‌دیدند، اما در عمل این گفتمان قانون بود که چیره شد و خود را در استقرار نظام مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی متجلی ساخت. در این ایام، بسیاری از مقالات اجتماعی و کتب سیاسی و فرهنگی فرانسه در شهرهای مختلف ایران از جمله تهران، تبریز، بوشهر، شیراز و شهرهای غیرایرانی چون استانبول، کلکته، بیروت و پاریس به فارسی ترجمه و منتشر می‌شد و در اختیار انقلابیون داخلی قرار می‌گرفت. تدوین قانون اساسی نیز بر مبنای آرمان‌های حکومت جمهوری و سهم علم و دانش در تولید ثروت ملی و پیشرفت‌های سرزمینی ذیل همین گفتمان مورد تأکید قرار گرفت.

اگرچه نظام مشروطه خیلی سریع با ناملایمات و غضب‌های سیاسی دستگاه سنتی قدرت سیاسی و دینی روبه‌رو شد و در نتیجه بازگشت استبداد، انقلابیون پرشور حذف و یا متواری شدند، اما پس از استقرار مجدد مشروطه و مجلس، خیلی سریع گفتمان قانون و «یک کلمه» جای خود را به گفتمان «حفظ مشروطه از طریق علم‌ودانش» داد تا اثباتی باشد بر دعاوی پیشین برخی از روشنفکران. به‌عنوان مثال، ابوالقاسم خان ناصرالملک که به رأی‌العین شاهد پیش‌بینی‌های خود بود، این بار نیز به صراحت اعلام داشت که نظام مشروطه در یک جامعه بی‌سواد نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.



آیا شکی وجود دارد که ما برای تغییر وضع جاری به مردان تحصیل کرده محتاجیم؟ نه! به نام الله ما محتاج مردان تحصیل کرده‌ایم. به نام کعبه، پیامبر، دین و مذهب ما به مردان تحصیل کرده محتاجیم. اولین و تنها راه ممکن برای پیشرفت، برابری، عدالت، سعادت، سلطانی و غرور از توسعه علم و وجود مردمانی می‌گذرد که با توجه به نیازهای زمانه تحصیل کرده‌اند (به نقل از همان، ۷۵).

ملکم نیز در ندای عدالت بر این باور بود که تنها گسترش آموزش است که غرب را به استقرار نظامی سیاسی بر پایه عدالت موفق کرده است. به عقیده او، ایران فقیر و مفلوک و درمانده است زیرا عدالت قانونی ندارد و این خود ناشی از آن است که رهبران ما از درک اهمیت آموزش عاجزند (ملکم نسخه خطی شماره ۳۷۸۷، کتابخانه دانشگاه تهران). سپهسالار نیز آموزش را شرط ضروری استقرار نظام مشروطه برای تضمین آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی می‌دانست. او در علم و جهل مدعی است «کلید پیشرفت مادی و معنوی، علم و تنها علم است. در هر حوزه‌ای از زندگی، چه سیاست، چه امور نظامی و چه اجرا و مدیریت، تنها با علم می‌توان به کمال رسید».

این تأکید از آن رو بود که هرچند با استقرار مشروطه، مجلس و مطبوعات آزاد و احزاب، در شکلی ابتدایی و خام، حاصل آمده بود اما به عقیده روشنفکران زمانه، این مظاهر صوری از دو وجه فاقد پشتوانه و استحکام کافی به نظر می‌رسید: نخست، ساختارهای مذکور در کشورهای اروپایی به‌ویژه فرانسه، در جریان سیر طبیعی رشد فرهنگ و نظامات علمی و دانشی برآمده در جامعه مدنی آن‌ها به‌دست آمده ولی در ایران چنین زمینه و پشتوانه‌ای یا حضور نداشت و یا هنوز به اندازه کافی برای پشتیبانی از چنین نظامی طرح نشده بود؛ دوم، ساختار اجتماعی جدید در رابطه‌ای دیالکتیکی، موجد نیروی انسانی زبده، آگاه، متخصص و متعهد و در همان حال، نیازمند به آن بود تا این نیروها حسب نظم اجتماعی و سیاسی جدید بتوانند سر رشته امور را در اختیار گرفته و شعارهای انقلاب مشروطه خود را محقق سازند.

حسب این دو وجه، گفتمان علم و دانش برای نجات نظام نوپای مشروطه ایران در دوران آخرین شاه قاجار که دوران آزادی‌های نسبی سیاسی و فرهنگی بود، به‌گونه‌ای خیره‌کننده اما کاملاً طبیعی زمینه رشد نهادهای اجرایی و علمی را در تمامی سطوح



ابتدایی، متوسطه و عالی و از همه مهم‌تر، در هر دو سطح پسرانه و دخترانه فراهم آورد. تأسیس مدرسه‌های دولتی و غیردولتی در کنار شروع به کار مدارس عالی‌ای چون مدرسه سیاسی، مدرسه طب، دارالمعلمین و دارالمعلمات، مدرسه حقوق، مدرسه تجارت، مدرسه فلاح و مدرسه دامپزشکی و مدارس دخترانه متعدد ذیل الگوهای نوین آموزشی اروپایی و امریکایی، به نفوذ بیشتر زبان و فرهنگ غربی با اولویت فرانسه بر ساختار آموزشی نوین ایران منجر شد. در آن ایام، عمده اعزام‌های دولتی و تحصیلی‌ها و سفرهای علمی دولتی و خانوادگی نیز به مقصد فرانسه انجام می‌گرفت. دفتر وزارت معارف در پاریس به سرپرستی حسین‌خان علاء تا سال ۱۳۰۹ شمسی، اعزام و سفر صدها دانشجوی ایرانی به اروپا و به‌طور خاص به فرانسه را مدیریت می‌کرد (صدیق، ۱۳۹۷، ۱۲۰). در سال ۱۳۰۰ رضاخان که به تدریج قدرت را به دست می‌گرفت، ۶۰ نفر را به دانشکده‌های نظامی فرانسه اعزام کرد و در سال ۱۳۰۵ یعنی در اولین سال زعامتش در قامت شاه ایران، به پیشنهاد وزیر معارف و دیگر روشنفکران از جمله تیمورتاش وزیر دربار قدرتمند خود ملقب به سردار معظم خراسانی، ۲۰ نفر را برای تحصیل در رشته مهندسی رهسپار فرانسه کرد.^۱ از سال ۱۳۰۷ شمسی به بعد نیز که بزرگ‌ترین اعزام تاریخ آموزش نوین تا آن مقطع ذیل قانون اول خرداد سال ۱۳۰۷ عملیاتی شد و طی شش سال، ۶۴۰ دانشجوی به خارج اعزام شدند، ۹۱/۵ درصد از آن اعزام‌ها متوجه فرانسه بود.^۲ بنابراین، فرستادن اغلب دانشجویان به اروپا با اولویت فرانسه، به سنتی بی‌بدیل تبدیل شده بود و دانستن زبان فرانسه به عنوان مجرای کسب علوم و فنون نوین محسوب می‌شد. این نفوذ تا آن حد گسترده بود که اروپایی‌ها، ایران را «فرانسه آسیا» قلمداد می‌کردند. چرا که در عمل، نظام آموزش و پرورش ایران شامل سازمان مدیریتی آموزش قوانین و مقررات، مدارس، روش‌های آموزش،

۱. همزمان اعزام‌هایی متفرق و کوچک به مقصد ایتالیا (مثلاً در سال ۱۳۰۵، ۹ نفر برای تحصیل در نیروی دریایی) نیز انجام می‌شد.
۲. آمار اعزامی‌ها از این قرار است: در ۱۳۰۷، ۱۰۰ نفر به فرانسه، ۴ نفر به انگلستان، ۷ نفر به آلمان؛ در ۱۳۰۸، ۷۸ نفر به فرانسه، ۱ نفر به سوئیس، ۸ نفر به انگلستان، ۲ نفر به آمریکا، ۶ نفر به آلمان، ۳ نفر به بلژیک؛ در ۱۳۰۹، ۷۸ نفر به فرانسه، ۴ نفر به آلمان، ۹ نفر به انگلستان، ۷ نفر به بلژیک، ۱ نفر به سوئیس؛ در ۱۳۱۰، ۶۶ نفر به فرانسه، ۲۲ نفر به انگلستان، ۲ نفر به آمریکا، ۷ نفر به آلمان، ۴ نفر به سوئیس؛ در ۱۳۱۱، ۷۴ نفر به فرانسه، ۱۵ نفر به انگلستان، ۳ نفر به آمریکا، ۴ نفر به آلمان، ۳ نفر به بلژیک، ۲ نفر به سوئیس؛ در ۱۳۱۲-۱۳۱۴ (جمعاً ۱۳۰ نفر)، ۸۵ نفر به فرانسه، ۱۶ نفر به انگلستان، ۹ نفر به آمریکا، ۴ نفر به بلژیک، ۱۵ نفر به آلمان، ۱ نفر به سوئیس (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۷، ۸۴).



متون درسی، برنامه آموزشی، آزمون‌ها و امتحانات و استانداردها، در تمام حکومت احمدشاه قاجار تحت نفوذ فرانسوی‌ها قرار داشت (همان، ۶۸ و ۱۶۵). در دبیرستان‌ها نیز، زبان فرانسه در کنار زبان انگلیسی، آلمانی و روسی بیشترین تعداد ساعت در هفته را به خود اختصاص داده بود؛ اما از آنجه که دانش‌آموزان عمدتاً فرانسه می‌دانستند، سه زبان دیگر عملاً یا تدریس نمی‌شد و یا به‌نحو محدودی مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۱ به‌گفته صدیق، این وضعیتی حتی تا پایان دهه اول قرن اخیر شمسی ادامه داشت به‌گونه‌ای که تا سال ۱۳۰۹ تمامی دبیرستان‌های دولتی، زبان فرانسه را اختیار کرده و دانش‌آموزان این زبان را بر زبان انگلیسی و آلمانی ترجیح می‌دادند (همان، ۶۸). خود او از تعجب یک بازرس خارجی از تسلط اکثریت دانش‌آموزان یک مدرسه دولتی در تهران به زبان فرانسه نیز یاد کرده است (همان). در همین بازه، حتی در فرایند استخدام معلمان و استادان خارجی هم اولویت با معلمان و استادان فرانسوی بود؛ زیرا عمده دانش‌آموزان به این زبان مسلط بودند. به‌علاوه، تصمیم‌گیران ارشد نظام آموزشی نیز خواه بدان دلیل که تحصیل کرده فرانسه بودند و یا با زبان فرانسوی آشنایی داشتند و خواه بدان دلیل که الگوی فرهنگی و سیاسی و آموزشی فرانسوی را بر دیگری الگوها از جمله الگوی روسی، عربی-ترکی و حتی انگلیسی و آلمانی ترجیح می‌دادند، فرانسوی‌شدن را امری مطلوب می‌دانستند. این نفوذ در عرصه آموزشی تا بدان حد بود که از ۱۸ وزیر معارف (آموزش و پرورش)، در بازه پانزده‌ساله ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۹، چهارده نفر علاوه بر فارسی، فقط فرانسه می‌دانستند و چهار نفر مابقی، هم فرانسه و هم انگلیسی می‌دانستند (همان، ۶۸).

نباید فراموش کرد که خوشنامی مستشاران خارجی، اعم از بلژیکی‌ها در عرصه گمرک و امور مالی، امریکایی‌ها در عرصه راه‌آهن، آلمانی‌ها در عرصه زرادخانه، معادن و بانک‌ها و فرانسوی‌ها در عرصه آموزش، برج پاستور و تلگراف و کشاورزی، امر «تقلید» را نه به‌عنوان یک رفتار مذموم بلکه برعکس، به‌عنوان رفتاری پسندیده در سطح ملی به فضیلتی مقبول تبدیل کرده بود. بنابراین، تقلید نظام آموزش ایران از الگوی فرانسوی و تا حدی ترکیه‌ای در دوره دوم حکومت رضاشاه به‌مثابه سیاستی معقول و قابل دفاع قلمداد می‌شد. حال باید

۱. ۶ ساعت در مقایسه با ۵ ساعت درس فارسی، ۴ ساعت تاریخ و جغرافیا و ۴ ساعت ریاضیات.

دانست کدام شئون از نظام آموزشی فرانسوی‌ها برای ایرانیان آن روزگار جذاب بود و چگونه این شئون با وجه میهن‌پرستی موردنظر ایرانیان که بر استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی آن‌ها به‌نحو نسبی تکیه داشت، جمع شد.

۴. الگوی فرانسوی تعلیم و تربیت تا ایده وحدت ملی و میهن‌دوستی ایرانی

آزادی نسبی دوران احمدشاهی و استفاده حداکثری روشنفکران و سیاستمداران ایرانی از این فضا در کنار تحولات بین‌المللی، از جمله وقوع جنگ جهانی اول و تقسیم ایران به سه منطقه تحت نفوذ روس و انگلستان و شروع شورش‌های متعدد در نقاط مختلف ایران در پایان حکومت قاجار، زمینه لازم را برای اعلام رسمی و پررنگ مفاهیم «کشور»، «ایران» و «دولت‌ملت»، که پیش از این صرفاً به‌صورت پراکنده در نامه‌ها و اسناد و قانون‌های مجلس بر زبان آورده می‌شد، فراهم آورد. تأسیس مدرسه عالی سیاسی و ورود فارغ‌التحصیلان آن مدرسه به عرصه مدیریت و اجرا، در کنار تشکیل شبکه‌ای از نخبگان دنیادیده از جمع معلمان مدارس متمدنی‌ای چون سپهسالار، مروی، دارالفنون، سیاسی و از فرنگ برگشتگان، گامی مهم برای تبیین «ایده وحدت ملی» در مقابل «ایده وحدت اسلامی»، که خواهان حذف مرزهای سرزمینی به نیت وحدت جهان اسلام بود، به حساب می‌آمد. در این گفتمان، وحدت و استقلال ملی و حفظ مرزهای رسمی و معنا بخشیدن به پرچم از مجرای شناسایی حدود و ثغور سرزمین و برجسته کردن مقاطع حائز افتخار و آموزش مضامین ملی به‌مثابه کلیدهای رهایی‌بخش ایران از سلطه قدرت‌های جهانی محسوب می‌شد. برای این کار لازم بود آموزش، به‌ویژه در سطح ابتدایی و متوسطه، در سیاقی واحد و ملی اجرا شود و روح ملی‌گرایی و میهن‌پرستی در جان متعلمین نهادینه گردد؛ الگویی که در سطح بین‌المللی توسط سیاستگذاران آموزشی آلمان و فرانسه تبیین شده بود اما به‌دلیل ساخت‌های فرهنگی و آموزشی ایران و تداوم روابط فرهنگی میان روشنفکران ایرانی و فرانسوی، این ایده فرانسوی بود که همچون راهنمای سیاستگذاران ایرانی ملی‌گرا ایفای نقش کرد.

اگرچه فرانسه همواره به‌عنوان سرزمین راسیونالیسم دکارتی شناخته می‌شود، اما آنچه فرانسه اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم را از دیگر کشورهای اروپایی و آمریکایی





متمایز می‌کرد، نظام آموزشی منحصر به فرد آن بود که به شیوه‌ای افراطی بر میهن‌پرستی شورمندان و وفاداری به برنامه‌های حکومت تأکید داشت؛ درست در مقابل الگوی میهن‌پرستی آلمانی که خود را به کشف حقیقت‌های بیشتر، ایفای نقش جدی دانشکده فلسفه در نظام دانشگاهی و ایده وحدت علوم و جامعه تمرکز داشت (ماحوزی، ۱۳۹۹).

نظام آموزشی فرانسه، که بر پایه روشنفکری دینی شکل گرفته و توجه به فرهنگ باستانی را در هیئت لژهای فراماسونری و سنت‌گرایان اصلاح طلب لازمه بازسازی و غنای فرهنگی و غلبه بر انجمادهای مذهبی و بازمانده از اروپای قرون وسطی می‌دانست، با اجرای مدرنیزاسیون عمودی (از بالا به پایین) و دخالت و کنترل بسیار شدید حکومت بر آموزش، مدعی اعطای شکوه و عظمت به ملت و کشور فرانسه و پیشتازی آن نسبت به سایر رقبا به‌ویژه پروس (آلمان) بود (ویل^۱، ۲۰۰۸). از همین رو، این نظام آموزشی، اجرای برنامه ملی آموزش واحد و یکسان را—که از ابتدایی تا دانشگاه^۲ بر مطالعات میهن‌پرستانه نظری تأکید داشت و مدعی ساختن شخصیت‌هایی قدرتمند و حساس نسبت به سرزمین، جامعه و کشور. فرانسه بود—با قدرت تمام اجرا می‌کرد (لئون جرارد^۳، ۱۹۱۴؛ و وبستر^۴، ۱۹۷۶). در این سبک از آموزش، ساختن دولت-ملت و القای مفهومی از سرزمین قدرتمند و برتری ملی نسبت به سایر همسایگان به‌عنوان مجرای برای نیل به فرانسه‌ای قدرتمند و بی‌بدیل، مورد تأکید سیاستمداران و سیاستگذاران آموزشی بود (وایلدر^۵، ۲۰۰۵).

فرانسوی‌ها این شور را تنها به نهادهای آموزشی خود محدود نمی‌کردند بلکه نظام تبلیغاتی وسیعی در سطح حکومت و جامعه، این مهم را به فضیلتی غیرقابل تردید تبدیل کرده بود. بنابه گزارش تقی‌زاده، فرانسوی‌ها از کودکی در کتب درسی خود، میهن‌دوستی را آموخته و روزنامه‌ها و فضای عمومی، این شور را تازه نگه می‌دارند (تقی‌زاده، ۱۳۹۳، ۱۲). آن‌ها پس از درنگ در شرایط پیش آمده و مطالعه تفوق آلمان در ماجرای جنگ با فرانسه در سال ۱۸۷۰

1. Weil

۲. در این موضوع باید کالج‌های فنی میراث ناپلئون که به آموزش‌های عملی و فنی کوتاه‌مدت اشتغال داشتند را مستثنا کرد.

3. Léon Guérard

4. Webster

5. Wilder

که به تسلیم شدن ناپلئون سوم در مقابل بیسمارک و در نتیجه تسخیر پاریس و فروپاشی امپراتوری دوم فرانسه و از دست دادن شهرهای آلزاس و لورن و تشکیل جمهوری سوم فرانسه منجر شد و برای فرانسوی‌ها تحقیری بسیار تلخ محسوب می‌شد. به بازسازی نظام آموزشی و ترویج ملی‌گرایی از طریق برجسته کردن شئون ملی و گنجاندن ویژگی‌های ملی و فرهنگی شهرهای مرزی و مرکزی در فحوای آموزش و تمرکز بر پرچم به عنوان نماد هویت ملی روی آوردند و آموزش را مجرای عملی کردن مطلوب خود دانستند؛ ضرورتی که برای روشنفکران ایرانی نیز قابل درک و اقتباس بود چنانکه تقی‌زاده نیز برای پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته، از جمله گرجستان و آذربایجان و افغانستان، اتخاذ چنین سیاستی را پیشنهاد داد (همان، ۱۴). در این الگو، وطن‌دوستی کلید تمامی پیشرفت‌ها و همچون سپر محافظی در مقابل نامایمات محلی و منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌شد.

برای ایرانیانی که دائماً در معرض بلایای بیرونی و درونی اعم از امنیتی و پزشکی و غذایی و اقتصادی بودند، ترسیم الگویی بومی از ملی‌گرایی سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی می‌توانست نسخه‌ای نجات‌بخش باشد؛ نسخه‌ای که هم در همراه کردن جامعه با خود و هم برای تربیت نیروی انسانی متخصص شایسته و متعهد به آموزش و پرورش مدرن، واحد و منسجم نیاز داشت. بر این اساس، از اواخر قاجار و اوایل پهلوی، برنامه جامع آموزشی ذیل برنامه‌های «انجمن مکاتب ملیّه ایران» معروف به «انجمن معارف» — که در سال ۱۲۸۶ شمسی و از میان مدرسان و فارغ‌التحصیلان مدرسه سیاسی (۱۲۷۹) و دارالفنون تأسیس شد — قدم‌های منسجمی برداشته شد. حضور فعال بزرگانی چون امین‌الدوله، میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله صدراعظم مشروطه، یحیی دولت‌آبادی، محمدعلی فروغی، ابوالحسن خان فروغی، وزرای علوم و دیگران در این انجمن سبب شده بود تا انجمن با هم‌فکری اعضای خود و بر اساس رصد الگوهای جهانی، نسخه جدیدی از تحوّل نظام آموزشی ایران را تدوین کند. تأسیس مراکزی چون کتابخانه ملی، مدرسه اکابر، دارالتألیف، دارالترجمه، مدارس جدید پسرانه و دخترانه، راه‌اندازی شرکت طبع و نشر کتب و غیره از جمله مأموریت‌هایی بود که این انجمن برای خود تعریف کرده بود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ۱۸۳). این نهادها، که هم به لحاظ صوری و هم به لحاظ محتوایی الگویی جدید را پیش روی خیرین و شخصیت‌های





علم‌دوست برای تأسیس مدارس نوین قرار داده بود، توانست در سراسر کشور شعب متعددی از مدارس را با رویکردهای جدید آموزشی دائر کند. تأسیس شورای عالی معارف در سال ۱۳۰۰ شمسی، برنامه‌ریزی برای یکسان‌سازی آموزش در سطح ملی و ترویج روح ملی‌گرایی در برنامه‌های درسی بر اساس ایده وحدت ملی را انتظام و سرعت بخشید. اجباری کردن تدریس به زبان فارسی به‌عنوان اصلی‌ترین مجرا و وسیله نیل به وحدت ملی برای تمامی مدارس حتی مدارس خارجی در مقطع ابتدایی، گنجانیدن مضامین ایران‌شناختی و تعریف مفهوم «ایران» و «کشور» در کتب درسی تاریخ، جغرافیا و ادبیات فارسی، و بارور ساختن ادبیات فارسی به کمک ارتش و فرهنگستان در دهه بعد، تلاش برای عملی‌ساختن پرورش معطوف به انتظام شخصیتی و بازخوانی شئون ملی‌گرایانه فرهنگ‌ها و اقوام متعدد ایرانی، از زمره کارها و فعالیت‌های وزارت معارف و شورای عالی معارف در آن ایام محسوب می‌شود.

این بار نیز ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی، سبک و سیاق آموزش نوین را شکل داده بود و نظام علم‌همچون وسیله و ابزاری برای برآورده کردن نیازهای اجتماعی و سیاسی طرح شده بود. به‌دیگر سخن، اصلی‌ترین انگیزه طراحی این نظام آموزش، تقاضای اجتماعی و کارکرد مسئولانه آن در قبال نیازهای مشخص مراکز قدرت، شامل نظام اجتماعی، نظام اقتصادی (بازار) و نظام سیاسی بود. در اینجا پیشرفت‌های نظامی، تغییرات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، ارتقاء فرهنگ عمومی متناسب با برنامه‌های ملی‌گرایانه‌ای که ایران مدرن را هدف خود قرار داده بود و غیره (آدمیت، ۱۳۵۱، ۴۵۶؛ و توفیق، ۱۳۹۷، ۵۴-۵۰) می‌توانست تا حد مقبولی، چهره و ساخت اجتماعی ایران را متناسب با ضرورت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تغییر دهد.

با این ملاحظه به‌نظر می‌رسد اتخاذ رویکرد ملی‌گرایانه اقتدارگرا و شورمندانه توسط سیاستمداران ایرانی از میان سه الگوی رایج در جهان، یعنی الگوی فرانسوی، ترکیه‌ای و آلمانی، نه از سر تفنّن و اقتباسی از سر مُد و یا حتی ناآگاهی، بلکه بر اساس درکی دقیق از شرایط موجود انجام گرفته است. در این خصوص نباید فراموش کرد که این نسخه در زمانه‌ای عرضه شد که ایران در معرض خطر فروپاشی و تجزیه توسط عوامل بیرونی و داخلی قرار داشت و فقر و بیماری و عدم امنیت و فقدان مسئولیت به‌گونه‌ای آزاردهنده



حیات فردی و جمعی ساکنان این کشور را تهدید می‌کرد. از سوی دیگر، امپراتوری اسلامی عثمانی متلاشی شده بود و کشورهای نوپدید غرب آسیا هرکدام خواهان ابراز هویتی متمایز بودند؛ ابراز هویتی واقعی ساختگی که در آن دو نیروی قدرتمند همواره حاضر در منطقه، یعنی روسیه و انگلیس ایفای نقش می‌کردند. اقتدارگرایی آمرانه آتاتورک در میراث امپراتوری نیز می‌توانست برای ایرانیانی که تحولات منطقه را رصد می‌کردند، اندیشه بر سر کار آوردن «دیکتاتور مصلح» را ضرورت بخشد؛ دیکتاتوری که منش آمرانه خود را فضیلتی آشکار می‌دانست و با صدای بلند کودتاجی بودن خود را فریاد می‌زد. بنابراین، طبیعی است در این شرایط به جای علم، آموزش واحد ملی گرایانه بنشیند و ایده آل علم برای علم و یا کشف حقیقت‌های بیشتر - که در الگوی آلمانی مورد توجه بود - مجالی برای پیش آمدن نیابد. در نتیجه، همین فضا و گفتمان بود که مدرنیزاسیون ملی گرایانه موردنظر روشنفکران عصر احمدشاهی (صدیق، ۱۳۹۷، ۱۱۰-۱۰۰) رضاخان میرپنج را کسوت شاهی پوشاند و حکومت را به وی سپرد تا از مجرای اقتدارگرایی آمرانه‌اش، پروژه مدرنیزاسیون ملی گرایانه ایرانی با سرعت بیشتری صورت تحقق یابد. طبق قاعده در این فضا، کارکرد آموزش، تعلیم و تربیت کودکانی است که باید آماده خدمت به وطن باشند.^۲ اهتمام به ملی گرایی در نظام آموزشی نوین ایران تا آن حد بود که خود شاه نیز در بدرقه

۱. در عرصه آموزش، آتاتورک مدارس دینی را تعطیل کرد، آموزش و پرورش را ارتقاء داد، برنامه‌های درسی را جدید کرد، بر آموزش فنی و حرفه‌ای تأکید کرد، آموزش بزرگسالان را اجباری کرد، برای آموزش معلمان روستایی دهکده‌ها و کمپ‌های متعدد آموزشی به راه انداخت، دانشگاه استانبول را به کمک آلمان‌های نازی در سال ۱۹۳۳ به صورت نوینی بازگشایی کرد، دانشگاه فنی استانبول را مجدداً سازماندهی کرد و دانشگاه آنکارا را نیز تأسیس کرد. اندکی بعد از او، رضاشاه نیز، که نیم نگاهی به تحولات ترکیه داشت و پیرامون او روشنفکران و مشاوران متعددی قرار داشت، برنامه‌های مشابهی را دنبال کرد؛ او مدارس عمومی ابتدایی را توسعه داد، مدارس متوسطه (عالی)‌ای که مدارک معتبر اعطا می‌کردند را نیز توسعه داد، دانشگاه تهران را ساخت، اندیشه ملی گرایی را به برنامه‌ای جدی در تمامی وزارتخانه‌ها تبدیل کرد، فعالیت مراکز علمی و آموزشی سنتی و اسلامی را محدود کرد، آموزش زنان را ارتقاء داد، برنامه آموزشی بزرگسالان (اکابر) را اجرا کرد، نظام آموزشی را متحد و یکپارچه کرد، فرهنگستان تأسیس کرد، سازمان پرورش افکار راه‌انداخت، و عده بسیاری را برای فراگرفتن علوم و فنون جدید راهی اروپا با اولویت فرانسه کرد.

۲. دشتی این موضوع را چنین بیان داشته است:

هدف مدارس ابتدایی در وهله اول و از همه مهم‌تر، تعلیم فرزندان ما به گونه‌ای است که دین‌دار و پرهیزکار باشند ولی نه به همان شکلی که پیشینیان خدا را تصور می‌کردند... مدارس باید وجدان جوانان ما را قالب‌ریزی کند، میهن‌پرستی به آن‌ها بیاموزد تا آن‌ها با خرسندی برای فداکاری برای اجتماع و وطنشان آماده شوند، از گذشته پرافتخار ملتشان آگاه گردند و غرور ملی لازم برای اینکه مصمم و متهیج با هر متجاوز بیگانه رودرو شوند را به دست آورند. مدارس ابتدایی باید روحیه تعهد و احترام به قانون و حاکمان بلندمرتبه کشور را تزریق کند (دشتی، ۱۳۱۲، ۳۶-۹۳۵).

اولین دوره دانشجویان اعزامی به اروپا (۱۳۰۷)، که عمدتاً رو به سوی فرانسه داشتند، فراگرفتن مضامین میهن پرستانه را از زمره وظایف آن‌ها می‌دانست:

... این اول دفعه نیست که من در موقع عزیمت محصلین به اروپا آنان را بدرقه می‌کنم. نهایت تا کنون محصلین لشکری اعزام می‌داشتیم و حالا خیلی مسرورم که این مرتبه شاگردان کشوری روانه می‌داریم. البته شما باید بدانید که چرا شما را به یک مملکت جمهوری اعزام می‌داریم، فقط برای این است که حس وطن پرستی فرانسویان را سرمشق خود قرار داده مخصوصاً حب وطن را از آن‌ها آموخته و با این ذخیره به وطن برگشته مشغول خدمت به مملکت شوید. امیدوارم این اولادهای من با دو ذخیره مهم به ایران برگردند: یکی حب وطن و وظیفه شناسی، که عموم شاگردان باید آن را تحصیل کنند، و دیگر رشته علمی که هر کدام برای آن انتخاب شده‌اید... (یغمایی، ۱۳۷۵، ۳۱۱-۳۱۰).

تصویب قانون تأسیس دارالمعلمین مرکزی و عالی در همان سال و ساختن ۲۵ باب دانش سرای مقدماتی و یک باب دانش سرای عالی دخترانه در تهران و شهرستان‌ها حسب قانون سال ۱۳۱۲ مجلس برای تربیت گسترده معلم و گنجاندن مضامین ملی و فرهنگی در کتاب‌های تاریخ، جغرافیا، ادبیات، تعلیمات دینی و اجتماعی (زرگری نژاد، ۱۳۹۷، ۴۸۹)، نمونه‌هایی از اقدامات اجرایی برای پیش بردن ایده وحدت ملی در نظام آموزشی نوین ایران است. پیوندهای متعدد دانشگاه تازه تأسیس تهران در ۱۳۱۳ با ساختار آموزشی پیشین دانشکده‌ها و مدارس عالی‌ای چون دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی و اقتصادی و تجارت، مدرسه سپهسالار و دانشکده معقول و منقول، دارالمعلمین و دانش سرای عالی - که به ادبیات و علوم اهتمام داشت - و غیره^۱ (همان، ۴۸۷) نیز گویای پیوندهای ساختاری میان سنت آموزشی پس از مشروطه با برنامه توسعه آموزشی پهلوی اول است.



۱. نخستین آیین‌نامه‌های دانشکده ادبیات برگرفته از نظام‌نامه‌های دانش سرای عالی بود. نظام‌نامه تفکیک شده «ادبی» و «علمی» دانش‌سرا نیز مبنای تفکیک دانشکده ادبیات از دانشکده علوم قرار گرفت. به علاوه، حدود دو دهه، دانش سرای عالی تا ساخته شدن ساختمان‌های جدید، میزبان دانشکده‌های ادبیات (تا ۱۳۳۷) و علوم بود. دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی نیز که از سال ۱۳۱۳ به دانشگاه تهران منضم شد، در همان ساختمان قدیم خود در خیابان لاله‌زار در چهار رشته قضایی، دیپلماسی، اقتصادی-اداری و رشته تجارت به کار خود ادامه داد. همین وضعیت در مورد دانشکده معقول و منقول که خرداد ۱۳۱۳ در مدرسه سپهسالار تأسیس شده بود و دانشکده طب، که تا سال ۱۳۱۶ کار خود را در ساختمان قدیم لقمان ادامه می‌داد، نیز جاری بود (زرگری نژاد، ۱۳۹۷، ۲۲۴-۲۲۲). علاوه بر این پیوندها، افرادی چون یحیی دولت‌آبادی، احتشام السلطنه و عبدالله مستوفی اساساً طرح تأسیس آموزش عالی نوینی که به دانشگاه تهران ملقب شد را ادامه طرح پیشین دارالفنون قلمداد می‌کردند (همان، ۳۳-۳۲ و ۱۷۷). بر این اساس در فروردین ۱۳۱۳ مصوب شده بود مدارس عالی از عنوان «فاکولته» و «دانشکده» برخوردار شوند و لیسانس بدهند و مجموع شعب عالی به عنوان «اونیورسیتیه» شناخته شود و معلم مدارس عالی نیز «استاد» خوانده شود (همان، ۷۱).



با این ملاحظه می‌توان گفت نظام آموزش نوین در ایران از لحظه تأسیس دارالفنون تا پایان دهه اول حکومت پهلوی، مقارن تأسیس دانشگاه تهران، دو گفتمان نزدیک اما متمایز را پشت سر گذاشته است: ۱) گفتمان علم برای کسب قدرت نظامی، که از آن تحت عنوان «نظریه ترقی بر بنیاد اقتدار کشور» نیز یاد شده است؛ و ۲) گفتمان آموزش برای نجات مشروطه و ساخت جدید سیاسی ایران با رمز وحدت ملی. باید توجه داشت که نظر به ضعف‌های نظامی و ضرورت تجهیز و تقویت نیروهای نظامی، در تمامی ادوار مربوط به این دو گفتمان، همواره توجه ویژه‌ای به اعزام بخشی از محصلان به مراکز آموزشی نیروهای نظامی در کشورهای معتبر می‌شد. با این حال، گفتمان غالب در دوره دوم، معطوف به وحدت ملی و آموزش ملی گرایانه بود و نه تفوق نظامی. در اینجا، ارتش نیز خود موتور مسنجم و منضبط پروژه مدرنیته ایرانی بود. اما آیا دانشگاه تهران تنها نهادی همچون نهادهای آموزشی مدرسه و سازمان پرورش افکار و حتی فرهنگستان بود یا آنکه رسالتی بیشتر بر دوش داشت؟

۵. دانشگاه تهران و تبیین مدرنیته ایرانی

متأثر از فضای فرهنگی و اجتماعی حاکم بر ایران در دهه نخست قرن اخیر شمسی، زمره‌های متعددی درباره اولویت تعلیم ابتدایی و یا عالیه در روزنامه‌ها و مطبوعات و نطق‌های مجلس و دیگر فضاها شنیده می‌شد. اولین بار روزنامه «آینده» و «شفق سرخ» بود که در سال ۱۳۰۴ این اقتراح را پیش کشیدند تا متفکرین را به سخن گفتن در این باره ترغیب کند (زائری، ۱۳۹۸). گفت‌وگوهای کارشناسی هرچه که بود، در نهایت این تعلیم ابتدایی بود که اولویت یافت زیرا هم در کمیت و هم در مناسب بودن فضای عمومی، هنوز جامعه آمادگی نداشت که دانشگاهی داشته باشد که در آن دیپلمه‌ها را برای خدمات مشخص مورد نیاز دستگاه اداری و دیوان سالاری جدید تعلیم و تربیتی مضاعف دهد. جامعه به شدت گرفتار فقر سواد عمومی بود و اندک بودجه موجود می‌بایست صرف زیرساخت اصلی، یعنی تعلیم ابتدایی می‌شد. فرض بر این بود که نیاز به متخصصان عالی را می‌توان با اعزام‌هایی چند به دانشگاه‌ها و مدارس عالی خارج کشور پوشش داد؛ چنانکه مصوبه سال ۱۳۰۶ مجلس شورای ملی به دولت این اجازه را داد تا سالانه صد نفر را برای



تحصیل بورسیه و اعزام کند. اما اوضاع خراب‌تر از آن بود که حتی صد دیپلمه در سال اول یافت شود. به این منظور فرزندان خانواده‌هایی که با هزینه شخصی و خانوادگی در دانشگاه‌های خارجی در حال تحصیل بودند نیز جزو لیست وزارت معارف قرار گرفتند تا این مهم انجام گیرد.

اما با تشدید تقاضای اجتماعی طبقه در حال رشدی که در نتیجه رشد اقتصادی و اداری به موقعیتی جدید دست یافته بود و همچنین نیاز دستگاه اداری و اقتصادی جدید کشور به نیروهای متخصص بیشتر و لزوم تربیت تعدادی بیشتر در داخل به جای صرف هزینه‌هایی گزاف برای افرادی محدود در خارج کشور^۱ و کم کردن حضور مستشاران خارجی در ایران، متناسب با ارزش‌های ملی گرایانه و استقلال نسبی کارشناسی (زرگری‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۷، ۱۹۲)، و همچنین برخی از اخبار مایوس‌کننده برای حکومت مبنی بر مشارکت دانشجویان اعزامی در فعالیت‌های سیاسی ضد حکومت و شاه،^۲ نهایتاً در سال ۱۳۱۰

۱. عیسی صدیق در ایران مدرن و نظام آموزشی آن مدیریت بودجه‌های آموزشی موجود برای ساختن دانشگاهی داخل کشور را چنین بیان داشته است:

در نهایت باید اشاره کرد که ایران نمی‌تواند به آموزش رهبرانش به‌نحو نامعینی در دانشگاه‌های خارجی ادامه بدهد و به این نکته که تا کنون تعدادی از فارغ‌التحصیلان ایران با نمرات درخشان در دسترس قرار گرفته‌اند تا بنیاد یک دانشگاه مدرن در تهران افکنده شود که پول پرداختی برای کمک‌هزینه تحصیلی در دانشگاه‌های خارجی به مرور در دسترس دانشجویان قرار بگیرد تا تحصیلات‌شان را تکمیل کنند و اینکه این پول باید عملاً برای هزینه‌های سالانه یک دانشگاه بسنده و برای نیازهای جاری کشور کافی باشد. برطبق پروژه‌ای که توسط نگارنده طرح شده است، برآورده هزینه سالانه برای نگهداری یک دانشگاه که شامل یک مدرسه مهندسی با هیئت‌علمی باشد، هنگام تکمیل از چهار و نیم میلیون قران تجاوز نمی‌کند، درحالی‌که، اکنون دولت به‌تنهایی (بدون وزارت جنگ، بیش از چهار میلیون قران برای کمک‌هزینه تحصیلی در خارج هزینه می‌کند. هزینه ساختمان‌ها و تجهیزات آزمایشگاهی با بهترین توصیه‌ها از جانب مقالات بلندپایه دانشگاه کلمبیا و بنیاد راکفلر محاسبه شد و مجموعاً هفت میلیون قران که در ایران هزینه شود و سیصد هزار دلار است که در خارج جهت خرید دستگاه‌ها و ابزارآلات هزینه شود (صدیق، ۱۳۹۷، ۱۶۸).

۲. خبر تأسیس حزب کمونیست ایران در برلین (۱۳۰۸) و انتشار نشریه «ستاره سرخ» و برپایی کنگره دانشجویان اپوزیسیون در سال ۱۳۰۹ در کلن آلمان و محاکمه رضاشاه به‌عنوان «بازیچه امپریالیسم بریتانیایی» و برگزاری همایش جمهوری‌خواهان ایرانی در سال ۱۳۱۰ در کلن و انتشار جزوه‌ای علیه رضاشاه با عنوان *Protest gegen den de Reza Khan Pahlavi in Persian Terror* که در آن شاه ایران فردی ستم‌گر و آدم‌کش معرفی شده بود از یک‌سو، و بازگشت تقی ارانی به ایران و تدریس در دانشگاه تهران و به تبع آن، تأسیس سازمانی به نام کانون جوانان برای تبلیغ اندیشه‌های مارکسیستی، به‌تدریج شاه را نسبت به نتیجه مثبت اعزام به خارج‌ها بدبین کرد. برخی از تحلیل‌گران این بدبینی را یکی از انگیزه‌های تأسیس دانشگاه تهران دانسته‌اند. معروف است که رضاشاه در واکنش به اخبار ۵۳ نفری که در ایران به تبلیغ اندیشه‌های مارکسیستی مشغول بودند و دستگیر شده بودند گفته بود: «به این گروه مردان جوانی نگاه کنید که با قلبی پر از امید به خارج فرستادیم و سال‌ها از ایشان پشتیبانی کردیم تا به میهنشان بازگردند و خدمت کنند. حالا که برگشته‌اند ... برایمان بلشویسم در چمدانشان سوغات آورده‌اند» (حکمت، ۱۳۵۵، ۲۲۷-۲۲۸). بنابراین برای رضاشاه و اطرافیان، نقطه مقابل میهن‌دوستی خیانت به میهن بود که به باور برخی از نزدیکان رضاشاه و وزارت معارف، گروه‌های کمونیستی فعال در آلمان و فرانسه تجسم آن بودند. در مورد اینکه برخی یکی از



تیمورتاش وزیر دربار از عیسی صدیق که دوره کوتاه دکتری خود را در دانشگاه کلمبیا در امریکا می‌گذراند خواست تا طرحی برای تأسیس دارالفنون جامع ارائه دهد؛ طرحی که دو ماه بعد به دفتر وزیر دربار ارسال شد (صدیق، ۱۳۳۶، ۱۷۲)، اما تا بهار ۱۳۱۳ که مأموریت تأسیس این نهاد به حکمت وزیر معارف وقت واگذار شد، اقدامی صورت نگرفت.^۱

طبیعی بود در آن فضا، دانشگاه تازه تأسیس تهران نیز نهادی علمی در خدمت ایده وحدت ملی باشد. با این حال، دانشگاه موظف بود به دلیل بهره‌گیری از ظرفیت‌های علمی متعددی که از مدارس عالی و دانشکده‌های پیشین به آن رسیده بود، پروژه مدرنیته ایرانی را به نحو آکادمیک تبیین کند. این طرح با سه رکن اسلامیت، ایرانیت و علوم جدید می‌بایست الگویی از ترقی ارائه دهد که در آن، این سه رکن به گونه‌ای سازگار و منسجم، دستگاه دیوان جدید را به خدمت گرفته و زمینه‌های قدرت اقتصادی و نظامی و اداری و بهداشتی و غذایی کشور را فراهم کنند. در این راستا، تحقیقات متعددی درباره تاریخ باستانی ایرانی، برگزاری هزاره فردوسی، دعوت از ایران‌شناسان معتبر بین‌المللی برای همکاری با دانشگاه، همکاری جدی با فرهنگستان برای ارائه یک دستورالعمل معقول و منسج زبانی در عین بازخوانی گویش‌ها و استخراج وجوه مشترک آن‌ها در قالب فارسی معیار، تربیت نسلی از مبلغان مذهبی آشنا با علوم جدید و انگیزه‌های میهن‌پرستانه در مؤسسه وعظ و خطابه و ایسته به دانشکده معقول و منقول، توسعه آموزش‌های علمی-تجربی در دانشکده‌های پزشکی، فنی و کشاورزی و غیره انجام گرفت. این کاری بود که جز دانشگاه تهران، هیچ نهاد دیگری از عهده آن بر نمی‌آمد و نمی‌توانست متخصصان این سه عرصه را در کنار هم بنشانند.

سهم بسیار زیاد علوم انسانی در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران (۵۱/۷) در مقایسه با فنی (۴/۹ درصد) و کشاورزی (۴/۲ درصد) و پزشکی (۳۹ درصد) و تثبیت و توسعه این سهم

انگیزه‌های تأسیس دانشگاه تهران را فعالیت‌های کمونیستی دانشجویان و بورسیه‌های ایرانی در آلمان و فرانسه دانسته‌اند باید به این نکته توجه داشت که خبر این اتفاقات بعد از تأسیس دانشگاه تهران بوده است و نه قبل از آن. ماجرا از این قرار است که متعاقب سرکار آمدن نازی‌ها و تعطیلی فعالیت‌های کمونیستی در آلمان و در نتیجه تشدید فعالیت دانشجویان کمونیست ایرانی در فرانسه و انتشار مجلات ضد حکومت پهلوی در آنجا، دولت ایران در گام نخست در سال ۱۳۱۶، دانشجویان خود را از فرانسه به بلژیک و آلمان و انگلستان منتقل کرد و در گام بعد، در ۸ دی ماه ۱۳۱۸ به صورت رسمی روابط خود را با فرانسه قطع کرد تا به قول مخبرالسلطنه هدایت، فعالیت‌های ضدوطن‌پرستی را متوقف کند (تریان، ۱۳۹۴، ۸۳).

۱. درباره چرایی تعلل سه‌ساله در عملی ساختن طرح تأسیس دانشگاه تهران و برکناری تیمورتاش و سقوط دولت و غیره نگاه کنید: صدیق، ۱۳۳۶، ۱۷۸-۱۷۰.



در سالیان بعد حتی در سال ۱۳۲۰ (علوم انسانی ۶۱/۸ درصد، فنی ۱۲ درصد، کشاورزی ۸/۳ درصد و پزشکی ۲۵/۱ درصد) نیز گویای مأموریت جدی این دانشگاه برای تغییر ذائقه فرهنگی و فکری جامعه متخصصان و جامعه می‌باشد. ریاست متخصصان علوم انسانی آشنا با این فضا بر این دانشگاه در دهه آغازین نیز مؤیدی دیگر است. از این رو می‌توان گفت برخلاف این تحلیل که سهم بسیار زیاد علوم انسانی در دهه آغازین دانشگاه تهران ناشی از سهولت سیاستگذاری در این حوزه و عدم نیاز به تجهیزات فنی و آزمایشگاهی و تشخیص نادرست سیاستگذاران برای فهم نیازهای اجتماعی بوده است (فرستخواه، ۱۳۹۷، ۱۷۱)، این اهتمام مستمر و پایدار در واقع معلول مأموریت اصلی دانشگاه تهران در تبیین ایده وحدت ملی و طرح مدرنیته ایرانی در شئون مختلفی همچون وحدت سرزمین، وحدت جان و میهن، وحدت فکر و عمل، وحدت آموزش و پرورش، وحدت میهن و رژیم، وحدت علم و دین، وحدت دین و ملیت و وحدت این سه با هم بوده است. این امر بالاترین نیاز جامعه ایرانی در حال تغییر بود؛ جامعه‌ای که مصمم بود ساختارهای اجتماعی پیشین خود را با ساختارهای نوین هم‌سو با دیوان‌سالاری برآمده از جامعه‌ی شدن اهالی سرزمین ایران تعویض کند. بنابراین، دانشگاه تهران می‌بایست مدرنیته ایرانی خاص، متمایز از مدرنیته‌های اروپایی طراحی کند؛ مدرنیته‌ای که در بهره‌گیری از علوم جدید با مدرنیته غربی هم‌سویی داشت و در ایرانی و اسلامی بودنش، متفاوت از آن‌ها بود. به عقیده فروغی، این تشابه و تمایز، امکان گفت‌وگو با جهان را در عین حفظ مرزهای متمایز میسر می‌ساخت (حکمت، ۱۳۵۵، ۸-۲۶).

طبیعی است در این فضا، دانشگاه اگر مکانی برای بحث و گفت‌وگو باشد، این بحث‌ها می‌بایست محدود به همین طرح و در چارچوب دیوارهای دانشگاه انجام گیرد. این کنترل بیرونی با اقتدارگرایی آمرانه حکومت پهلوی هم سازگاری داشت. چنانکه پس از شهریور ۱۳۲۰ که فضای سیاسی بین‌المللی و داخلی به تدریج از ارزش‌های آمرانه ملی‌گرایانه رو برگرداند، در دانشگاه تهران نیز زمزمه‌هایی آرام اما جدی برای استقلال دانشگاه از دولت و مفهوم استقلال آکادمیک بر زبان آورده شد و به ثبت مقرراتی ویژه در این باره منجر شد. در همین فضا بود که مذهبی‌ها، چپ‌ها، لیبرال‌ها و ملی‌گرایان به شدت و ضعف‌هایی چند



در دانشگاه فعالیت ورزیده و طی دو دهه دانشگاه تهران را به اصلی‌ترین کنش‌های اجتماعی و سیاسی بدل ساختند. مسلماً در تضعیف تک‌صدایی هژمونی ایده وحدت ملی، سقوط آلمان و ویرانی اروپا و بدنام شدن ایدئولوژی ملی‌گرایانه در سطح بین‌المللی سهمی درخور داشت (واتسن^۱، ۱۹۶۶). شاید در این عدم اقبال، طرح امریکایی‌ها برای جایگزین نمودن اقتصاد بازار به جای ایدئولوژی‌ها به عنوان زمینه‌ای برای برقراری روابط بین‌المللی بین کشورها بدون قضاوت‌های ارزشی، نژادی، زبانی و دینی نیز بی‌تأثیر نبوده است.

این فضای نسبتاً آزاد در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، فضای تنفسی را برای دانشگاه تهران و چند دانشگاه تازه تأسیس فراهم آورد تا ملی‌گرایی را نیز این بار در معنایی جدید فهم کند و نه لزوماً در معنای شورمندانه پیشین^۲. این چرخش را می‌توان در توصیه‌های تقی‌زاده در سال ۱۳۲۷ به دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز مشاهده کرد؛ این بار او از دانشجویان می‌خواهد از فرانسه، خوش‌مشربی، ادب، نزاکت، ذوق، تردماغی و خون‌گرمی را بیاموزند و از انگلستان، تربیت اخلاقی ثابت و محکم، تساهل، انتظام و تعهد و شخصیت مستقل و شرافت و مردانگی (تقی‌زاده، ۱۳۹۳، ۲۷-۱۲۱).

۶. نتیجه

نظام آموزشی نوین ایران، در آغاز تحت سلطه نظام آموزشی فرانسه نبود و اعزام محصلین ایرانی به کشورهای مختلف بدون سوگیری‌های فرهنگی و از سر نیازهای نظامی و فنی انجام می‌گرفت. با این حال، تحولات بین‌المللی در کنار خوشنامی فرانسوی‌ها و تشابه ذائقه فرانسوی‌ها و ایرانی‌ها که شورمندانه به موضوعات ملی و میهنی واکنش نشان می‌دادند سبب شد تا فرانسه بیش از هر کشور دیگری، مورد توجه ایرانی‌ها واقع شود و نظام آموزشی آن مقبول سیاستمداران و سیاستگذاران ایرانی قرار گیرد. اما این التفات تماماً منفعل و عاری از ابتکار نبود زیرا ایرانی‌ها در تدوین الگوی ملی‌گرایانه موردنظر خود پس از جنبش

1. Watson

۲. در دوره اخیر، ملی‌گرایی قدرت خود را نه از اسطوره‌ها و خاطره‌های ازلی مشترک میان اقوام حاضر در سرزمین و یا وجود وجهی مشترک، اعم از زبانی و قومی و دینی، بلکه از قدرت اقتصادی و میزان حضور در بازار آزاد می‌گیرد. سخن درباره این دوره مقتضی پژوهشی مستقل است.

مشروطه با تأکید بر طرح مدرنیته ایرانی تلاش داشتند دو میراث ارزشمند تاریخی خود، یعنی ملیت و دیانت را با شاخصه مهم مدرنیته، یعنی علوم مدرن، همراه سازند و به جوهری واحد دست یابند که در آن، نتوان به راحتی این سه مؤلفه را از هم تفکیک کرد. این حداقل در مقام خواست، موضوعی قابل توافق بود؛ هرچند در باب میزان نیل به اهداف مورد نظر سخن ها فراوان است. در هر صورت، نظام آموزش عالی ایران از فتح تهران توسط مشروطه خواهان تا شهریور ۱۳۲۰ در تدوین الگوی وحدت ملی به طور عام، و طرح مدرنیته ایرانی به طور خاص پرونده ای حجیم و پرمحتوا از خود بر جای نهاده و شایسته است سهم آن در تاریخ معاصر به شایستگی بازخوانی شود.



منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۴). امیرکبیر و ایران. تهران: انتشارات خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱). اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار. تهران: خوارزمی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری (دوره سه جلدی؛ تصحیح محمداسماعیل رضوانی). تهران: دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۰). روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (به کوشش ایرج افشار). تهران: امیرکبیر.
- تقی زاده، سیدحسن (۱۳۹۳). مقالات تقی زاده؛ تعلیم و تربیت (زیر نظر ایرج افشار). تهران: انتشارات توس.
- شبکه ملی مدارس (رشد) (بی تا). نظام آموزشی فرانسه. برگرفته از <http://old.roshd.ir>
- دشتی، علی (۱۳۱۲). اندیشه‌ای در اطراف تعلیمات اجباری. مهر، ۱(۱۲)، ۹۳۶-۹۳۰.
- زائری، قاسم (۱۳۹۸). اقتراح تعلیم ابتدایی یا تعلیم عالی (مجله آینده ۱۳۰۵-۱۳۰۴). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- زرگری نژاد، غلامحسین؛ صفت گل، منصور؛ و وثوقی، محمدباقر (۱۳۹۷). تاریخ دانشگاه تهران (جلد نخست). تهران: دانشگاه تهران.
- حاضری، علی محمد (۱۳۷۲). روند اعزام دانشجو در ایران. تهران: انتشارات سمت.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵). سی خاطره از عصر فراخاندان پهلوی. تهران: وحید.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱). حیات یحیی. تهران: انتشارات عطار.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۷). تاریخ دانشگاه در ایران (به کوشش نسرين اصغرزاده). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- صدیق، عیسی (۱۳۳۶). یادگار عمر. تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- صدیق، عیسی خان (۱۳۹۷). ایران مدرن و نظام آموزشی آن (مترجم: علی نجات غلامی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۵۷). آزادی و سیاست (به اهتمام ایرج افشار). تهران: نشر سحر.
- ماحوزی، رضا (۱۳۹۹). آیا تغییری در الگوی دانشگاهی در راه است؟ درنگی فلسفی بر ایده فلسفی دانشگاه در آینده
- پساکرونایی جهان. پژوهش های فلسفی، ۱۴(۳۱)، ۲۹۷-۳۰۴. doi: 10.22034/jpiut.2020.39734.2551



ماحوزی، رضا (۱۳۹۴). تحلیلی بر مواجهه فرهنگ و معارف بومی با فناوری‌های جدید غرب در ایران. در رضا صمیم (گردآوری و ویرایش)، مطالعات اجتماعی فناوری؛ تأملاتی نظری و میان‌رشته‌ای (۲۶۰-۲۳۱). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ملکم (بی‌تا). ندای عدالت (نسخه خطی شماره ۳۷۸۷). تهران: کتابخانه دانشگاه تهران.

یغمایی، اقبال (۱۳۷۶). مدرسه دارالفنون. تهران: نشر سروا.

یغمایی، اقبال (۱۳۷۵). وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Guérard, A. L. (1914). *French civilization in the nineteenth century*. London: T.F. Unwin.

Watson, D. R. (1966). The politics of educational reform in France during the 3rd Republic, 1900–1940. *Past and Present*. 34(1), 81–99.

Webster, C. (1976). Changing perspectives in the history of education. *Oxford Review of Education*, 3, 201–213. doi: 10.1080/0305498760020301

Weil, P. (2009). *How to Be French: Nationality in the Making since 1789* (C. Potter, Trans). Duke University Press.

Wilder, G. (2005). *The French imperial nation-state: negritude and colonial humanism between the two world wars*. Chicago: University of Chicago Press.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۹۶

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹



خانواده، دوستان، غریبه‌ها؛ مطالعه کیفی شبکه‌سازی زنان در حوزه صنایع دستی مدرن

حسین راغفر^۱، زینب شفیی^۲

دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۰ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۳

چکیده

اهمیت مفهوم شبکه برای فعالیت‌های کارآفرینی به‌طور فزاینده‌ای تبدیل به مد روز شده است. مطالعات اخیر جامعه‌شناسی اقتصادی جدید نیز پیرامون موضوع کارآفرینی زنان، به‌جای توجه به مشخصات عمومی و محدودیت‌ها، عمدتاً بر اهمیت شبکه‌ها تأکید دارند. مطالعه شبکه‌های زنان کارآفرین، انگیزه‌ها، ابعاد و زوایای گوناگون کنش کارآفرینانه آنها، جنبه‌ای مهم در راه شناخت ابعاد کنش کارآفرینانه زنان در همه کشورها به‌خصوص ایران است. بنابراین، هدف مقاله حاضر افزایش ادراک در مورد شبکه‌های زنان و نحوه بهره‌گیری از آنها برای تحقق کنش اقتصادی/کارآفرینانه است. برای رسیدن به این هدف، رویکرد شبکه اجتماعی مدنظر قرار گرفت و از روش کیفی تحلیل شبکه برای تبیین عمیق فعالیت‌ها استفاده شد. داده‌های این پژوهش از مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته با ۴۰ زن بنیانگذار برندهای صنایع دستی مدرن که در فضای مجازی (اینستاگرام) فعال‌اند، به‌دست آمده است. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که اشکال و کیفیت شبکه‌سازی زنان در این حوزه چگونه است و آیا این شبکه‌سازی به تسهیل کنش‌های اقتصادی کمک کرده است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها نهایتاً سه سطح از شبکه در این مقاله نشان داده شد: (۱) پیوندهای قوی که روابط خانوادگی را در برمی‌گیرند؛ (۲) پیوندهای ضعیف که شامل روابط با دوستان است؛ و (۳) ارتباط با غریبه‌ها که شامل ارتباطات با مشتریان و ارتباطات مجازی است. شباهت مهم و منحصربه‌فرد این مطالعه، بهره‌گرفتن تمامی مصاحبه‌شوندگان از ارتباطات مجازی است. این شبکه‌های ارتباطات مجازی نوعاً تضمین‌کننده دوام و بقای کسب‌وکار نیز هستند.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی اقتصادی، کارآفرینی زنان، شبکه‌های اجتماعی، غریبه‌ها، صنایع دستی مدرن

* این مقاله مستخرج از طرح پسادکتری با عنوان «خوشه دانش‌بنیان صنایع دستی مدرن: با تأکید بر کارآفرینی زنان» است که با حمایت دانشگاه الزهرا انجام شده است.

1. استاد اقتصاد، گروه اقتصاد، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران

raghf@alzahra.ac.ir

2. استادیار جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

ze.shafiei@alzahra.ac.ir

۱. مقدمه

در سال‌های اخیر، کاربرد و محبوبیت مفهوم شبکه، هم در نزد پژوهشگران علوم انسانی و اجتماعی و هم برای فعالیت‌های کارآفرینی به‌طور فزاینده‌ای به رسمیت شناخته شده است (استون و آراجو^۱، ۱۹۸۶). اما مفهوم شبکه مفهوم جدیدی نیست. در دهه ۱۹۵۰ در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی نتایج محبوبیت روزافزون آن را می‌توان دید و به‌نوعی می‌توان گفت مفهوم شبکه در واقع تبدیل به مُد روز شده است. امروزه، در قلمرو کنش‌های اقتصادی نیز نسبت به اینکه شبکه‌ها می‌توانند نتایج و مزایای خاصی را برای کسب‌وکارها رقم زنند، توافقی کلی وجود دارد. شبکه‌های اجتماعی فعالیت اقتصادی را تسهیل و بهره‌وری کارآفرینانه را تقویت کرده و فرصت‌های کسب‌وکار را افزایش می‌دهند (فرنونی و همکاران^۲، ۲۰۱۰، ۴۴). آنها به‌عنوان استراتژی‌های مهم و توسعه‌بخش کسب‌وکارهای خُرد و کوچک، مورد توجه واقع می‌شوند (سورانگی^۳، ۲۰۱۳، ۱۱). به‌طور کلی، شبکه‌های اجتماعی مجراهایی را فراهم می‌کنند که از آن طریق جریان ضروری اطلاعات برای روند کارآفرینی فراهم و تسهیل می‌گردد (استوات و سورنسون^۴، ۲۰۰۵، ۲۱۳).

مطالعات تجربی نشان می‌دهند که کارآفرینان برای شروع، تصمیم‌گیری، حل مشکلات و موفقیت کسب‌وکارشان، به شبکه‌های ارتباط شخصی و حرفه‌ای خود وابسته‌اند (گرو و سالاف^۵، ۲۰۰۳، ۱۳). از این رو تمرکز بر تلاش‌های اولیه کارآفرینان، اجزای سازنده شبکه روابط آنها، و همچنین فرایند شبکه‌سازی و افراد حاضر در یک شبکه اجتماعی کارآفرینی، نه تنها می‌تواند ابزار مفیدی برای مطالعه پویایی‌های موفقیت یک کسب‌وکار باشد، بلکه این امر همواره مسئله مهمی برای محققان، سیاست‌گذاران و کارآفرینان نیز بوده است (گرانووتر^۶، ۱۹۸۵، ۴۸۱). در این زمینه، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. واژگان کلیدی این حوزه شامل «شبکه‌های اجتماعی»، «شبکه»، «جنسیت و شبکه»،



1. Easton & Araujo
2. Fornoni
3. Surangi
4. Stuart & Sorenson
5. Greve & Salaff
6. Granovetter



«رابطه»، «ارتباط و سرمایه اجتماعی» می‌باشد که در مقالات چاپ‌شده در پانزده مجله کارآفرینی از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۱۲ موجود است^۱ (سورانگی، ۲۰۱۳، ۱۲).

به همین نسبت، مطالعات اخیر جامعه‌شناسی اقتصادی جدید پیرامون موضوع کارآفرینی زنان، به جای توجه به مشخصات عمومی و محدودیت‌ها عمدتاً بر اهمیت شبکه‌ها تأکید دارند. مطالعات این حوزه به این مهم می‌پردازند که باید بخش اساسی تفاوت‌های مردان و زنان کارآفرین را در مفهوم شبکه‌ها ردیابی کنیم. در واقع، ترکیب و کیفیت شبکه‌های اجتماعی زنان و مردان کارآفرین می‌تواند تأثیر مستقیمی بر نتایج کار آنان داشته باشد (رابینسون و ستوبرد^۲، ۲۰۰۹، ۸۳). پرسش اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا زنان صاحب کسب‌وکار در بهره‌گیری از شبکه‌ها، نسبت به هم‌تایان مردشان متفاوت‌اند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که شبکه‌های زنان، از نظر شیوه‌های ساختاریایی و حک‌شدگی و به‌طور کلی در بسیاری از جنبه‌های مهم، با شبکه‌های مردان متفاوت است. که پیامدهای این تفاوت می‌تواند بر کنش اقتصادی زنان کارآفرین اثرگذار باشد (آلدریچ^۳، ۱۹۸۹، ۶۴). به‌طور کلی مطالعات تجربی در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که کنش اقتصادی زنان کارآفرین بیش از مردان در شبکه‌های اجتماعی و فردی گوناگون حک شده است. از این رو زنان، نتایج بهتری در نرخ تأسیس، دوام، بقا و رشد کسب‌وکار به دست می‌آورند (همان، ۱۹۸۹، ۵۱). بیشتر پژوهش‌ها در این رابطه به توانایی شبکه‌سازی زنان و نقش مهمی که این شبکه‌ها در تسهیل رشد و موفقیت کارآفرینان زن در برابر کارآفرینان مرد ایفا می‌کنند، اشاره دارند (بلنک^۴، ۲۰۱۰، ۲۷۷). همانند پژوهش‌های تجربی این حوزه در جهان، مشاهدات مقدماتی و همراه با مشارکت ما از میدان صنایع‌دستی مدرن در ایران نیز، نشان از الگوهای تکرارشونده شبکه‌سازی زنانه داشت (شفیعی، ۱۳۹۷، ۸). شبکه‌سازی در این معنا که فرد با چه کسانی در ارتباط و

۱. رجوع کنید به: مجلات جهانی زنان و کارآفرینی، استراتژی کسب‌وکارهای کوچک، نظریه و عمل کارآفرینی، مدیریت کسب‌وکارهای کوچک، استراتژی‌های مدیریت، جهانی کسب‌وکارهای کوچک، جهانی کارآفرینی و نوآوری، آکادمی کارآفرینی، کسب‌وکار و کارآفرینی، کارآفرینی و توسعه منطقه‌ای، مطالعات مدیریت، جهانی مدیریت کارآفرینی، کارآفرینی زنان در مدیریت، معاملات کسب‌وکاری.

2. Robinson & Stubberud

3. Aldrich

4. Blank



تعامل است (مثلاً با دوستان، خانواده، همسالان، همکلاسی‌ها و غیره) و چگونگی تأثیر این افراد بر کنش اقتصادی/کارآفرینانه او. اساساً، یک شبکه اجتماعی را می‌توان به‌عنوان مجموعه حقیقی پیوندها، در همه نوع، بین مجموعه‌ای از افراد تصور کرد (میچل^۱، ۲۸۰، ۱۹۷۳). پیوندهایی مانند دوستان دوستان (بوسون^۲، ۱۹۷۴)، تعهدات گروهی (بورديو، ۱۹۸۶) و پیوندهای قوی و ضعیف (گرانووتر، ۱۹۷۳) می‌توانند اطلاعات سودمند و دسترسی به فرصت‌ها را فراهم کرده و افراد را قادر به دستیابی به منابع کنند (جک^۳، ۲۰۰۵، ۱۲۳۵).

به‌طور کلی در فرایند شبکه‌سازی، کارآفرینان به‌راحتی می‌توانند فهرستی از شبکه اجتماعی خود گردآوری کنند. برای شناخت این فرایند لازم است بدانیم کارآفرینان با چند نفر در مورد موضوعات کسب‌وکار صحبت می‌کنند؛ چقدر زمان صرف روابط شبکه‌ای می‌کنند؛ چه تعداد از اعضای شبکه، به چه اندازه یکدیگر را می‌شناسند؛ و اعضای شبکه دارای چه جایگاهی در بازار هستند. بنابراین، هدف مقاله حاضر افزایش ادراک در مورد شبکه‌سازی زنان و چگونگی تأثیر شبکه‌ها بر کنش‌های اقتصادی/کارآفرینانه آنهاست. برای رسیدن به این هدف، از رویکرد شبکه اجتماعی به‌خصوص جهت‌گیری نظری گرانووتر (۱۹۷۳) درخصوص پیوندهای ضعیف و قوی، بهره گرفته شده است. از روش کیفی تحلیل شبکه، برای تبیین عمیق کنش‌های اقتصادی و شبکه‌ای ۴۰ زن بنیانگذار برند صنایع‌دستی مدرن، استفاده شده است. این زنان از میان بنیانگذاران بیش از ۷۰۰ برند شناسایی شده فعال صنایع‌دستی مدرن در فضای مجازی اینستاگرام (شفیعی و راغفر، ۱۳۹۹) انتخاب شده‌اند. مقاله حاضر با نشان دادن اینکه چگونه همبستگی زمینه‌های حرفه‌ای زنان، خانواده، دوستان، شبکه‌های اجتماعی و غریبه‌ها می‌توانند مسیرهای بدیل شغلی را به خوداشتغالی و کارآفرینی بدل کنند، در نوع خود مطالعه جدید و بدیعی است. از آنجا که شبکه‌ها به‌عنوان عنصری تأثیرگذار بر فرایند و نتایج کارآفرینی درک می‌شوند (هوانگ و آنتونیک^۴، ۲۰۰۳، ۴۹۶)، کارآفرینی نیز به‌عنوان زمینه‌ای که در آن می‌توان پرسش‌هایی را

1. Mitchell
2. Boissevain
3. Jack
4. Hoang & Antoncic

مطرح کرد، انتخاب شده است. در این مقاله در پی پاسخ به این پرسش اصلی هستیم که شکل‌ها و کیفیت شبکه‌سازی زنان در این حوزه چگونه است؟ و آیا این شبکه‌سازی به پیدایش و یا تسهیل کنش‌های اقتصادی آنان کمک کرده است؟

۲. پیشینه پژوهش

کارآفرینان برای تصمیم‌گیری و موفقیت استراتژیک، به شبکه‌های ارتباط شخصی و حرفه‌ای خود وابسته‌اند. با این حال، ترکیب و کیفیت شبکه‌های اجتماعی در بین زنان و مردان کارآفرین می‌تواند تأثیر مستقیم بر نتایج کار هر یک داشته باشد. برای مثال، احتمال بیشتری دارد که مردان پیش از آغاز کسب‌وکار خود در موقعیت‌های مدیریتی یا اجرایی کار کرده باشند. این امر، می‌تواند نوعی عدم تقارن در منابع، اطلاعات و مشاوره میان زنان و مردان کارآفرین ایجاد کند. به عنوان مثال، مردان بیشتر با وکلا، حسابداران و سایر افراد حرفه‌ای که بزرگ‌ترین حامیان آنها هستند رابطه دارند درحالی‌که زنان به‌طور معمول با همسران و دوستان نزدیکشان در ارتباط‌اند (رایینسون و ستوبرد^۱، ۲۰۰۹، ۹۵). بر این اساس اگر شبکه یک کارآفرین به گروهی از افراد، که نمی‌توانند اطلاعات ارزشمندی در مورد کسب‌وکار فراهم کنند، محدود باشد عملکرد شرکت او احتمالاً در مقایسه با شرکتی که صاحب آن توانسته از یک شبکه متنوع و باکیفیت استفاده کند؛ پایین‌تر خواهد بود (همان، ۹۶، ۲۰۰۹). برای مثال، زنان صاحب کسب‌وکار نسبت به مردان اغلب شبکه‌های کسب‌وکار کم‌تنوع‌تر و چالش‌های بیشتری برای دسترسی و گسترش شبکه‌هایشان دارند. علاوه بر این، شبکه‌هایی که زنان دارند دانش مدیریتی و کارآفرینانه کمتری را میسر می‌سازد، و به‌رغم تلاش‌های کارآفرینانه، باز هم زنان از نظر منابع با محرومیت مواجه‌اند. همچنین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان کارآفرین اغلب با میزان قابل توجه سرمایه مالی محدودتر از مردان کسب‌وکارشان را آغاز می‌کنند (روب^۲، ۲۰۱۳، ۶۶) و به نظر می‌رسد زنان نسبت به مردان دسترسی کمتری به شبکه‌های شخصی و حرفه‌ای داشته باشند (بلنک،





۲۰۱۰، ۲۸۸). در این حالت، زنان از ابتدا محروم‌اند و با کمبود ارتباطات حرفه‌ای، مدل‌های نقشی و فرصت‌های راهبری مواجه‌اند که این‌ها می‌توانند در درازمدت بر مشاغل آنها اثرگذار باشند (اپتون^۱ و همکاران، ۲۰۱۵، ۲۲).

به‌طور کلی سه دلیل وجود دارد که نشان می‌دهد چرا باید انتظار داشت که شبکه‌های زنان صاحب کسب‌وکار از شبکه‌های مردان متفاوت باشد و چرا شبکه‌های اجتماعی برای زنان اهمیت بیشتری دارند:

الف) تبعیض جنسیتی در بازار کار. زنان معمولاً به مشاغل با فرصت‌های محدود برای ارتقا و توسعه مهارت دست پیدا می‌یابند. احتمال کمی وجود دارد که آنها به موقعیت‌های نظارتی دست پیدا کنند و کسانی که دارای موقعیت‌های مدیریتی هستند با سرعت کمتری نسبت به هم‌تایان مردشان افزایش حقوق و دستمزد، به دست می‌آورند (گوفی و ساکیس^۲، ۱۹۸۳، ۶۲۵).

ب) مسئولیت‌های ویژه زنان در خانه و خانواده. فشارهای خانوادگی می‌تواند باعث تشدید روابط با افراد حامی و مدیر در خارج از خانواده شود. از طرف دیگر، اجاب‌های خانوادگی محدودیت زمانی را برای شبکه‌سازی گسترده به‌وجود می‌آورد. یک مطالعه در مورد شبکه‌های دوستی نشان می‌دهد که زنان متأهل، به ویژه زنانی که دارای فرزند هستند، نسبت به زنان مجرد و بدون فرزند تعداد بسیار محدودتری از افراد را در شبکه‌های فردی‌شان دارند (فیشر و اولیکر^۳، ۱۹۸۳، ۱۲۷).

ج) سرمایه انسانی پایین‌تر زنان. پژوهش‌های مهمی وجود دارد که نشان می‌دهد سرمایه انسانی اکتسابی زنان اغلب از مردان پایین‌تر است (رسکین و رز^۴، ۱۹۹۲، ۳۴۴؛ سکین و هارتمن^۵، ۱۹۸۶). بنابراین، در بیشتر مطالعات تجربی سعی شده است به این پرسش مهم پاسخ داده شود که آیا در ماهیت شبکه‌های کارآفرینی زنان و مردان تفاوت‌های

1. Lee

2. Goffee & Scase

3. Fischer & Olikier

4. Reskin & Ross

5. Reskin & Hartmann



ساختاری وجود دارد و تا چه اندازه این تفاوت‌ها در رشد و موفقیت زنان اثرگذار است؟ مطالعات متعددی نشان می‌دهد که زنان بیشتر تمایل دارند خویشاوندان خود را به‌عنوان شبکه افرادی که با آنها در مورد مسائل مهم بحث می‌کنند، معرفی کنند. در حقیقت، زنان حتی زمانی که دارای موقعیت اجتماعی مشابه با مردان هستند، باز هم تمایل دارند شبکه‌های خویشاوندی بیشتری در مقایسه با مردان داشته باشند (ماردسن^۱، ۱۹۸۷؛ مور^۲، ۱۹۹۰). برای مثال رنزولی^۳ (۱۹۹۸) دریافته است که زنان صاحب کسب‌وکار، خویشاوندان بیشتری را نسبت به مردان در بین شبکه‌های مشورتی خود دارند. همچنین پژوهش کلیور^۴ (۲۰۱۱) حاکی از آن است که کارآفرینان زن به احتمال زیاد اعضای خانواده و زنان دیگر را که شریک تجاری آنها نیستند، در فعالیت‌های کسب‌وکاری خود درگیر کرده و تمایل دارند نسبت بیشتری از زنان را در شبکه‌های اجتماعی‌شان داشته باشند (کلیور، ۲۰۱۱، ۳).

زنان کارآفرین معمولاً سرمایه استارت‌آپی خود را از طریق اقوام و دوستان خود به دست می‌آورند (رینولدز و وایت^۵، ۱۹۹۷، ۹)؛ اما این امر همواره مثبت نیست و ممکن است به قیمت هدر رفتن اطلاعات لازم برای دستاوردهای اقتصادی تمام شود و تنوع و دسترسی شبکه‌های زنان را نیز محدود کند (فیشر و اولیکر^۶، ۱۹۸۳؛ هولبرت^۷، ۱۹۹۱). بنابراین، شبکه‌های کارآفرینی احتمالاً برای زنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (جک، ۲۰۰۵، ۱۲۳۶). در ایران نیز هر چند مطالعات تجربی زیادی در این حوزه انجام نشده است اما پژوهش‌های موجود مؤید همین نتایج است (برای مثال ر.ک به آراستی و جوکار، ۱۳۸۵؛ آراستی و طرزمینی، ۱۳۹۲؛ آراستی، کنعانی و سیدقاسمی، ۱۳۹۲؛ گلرد ۱۳۸۸؛ گلرد و عسگری، ۱۳۹۶).

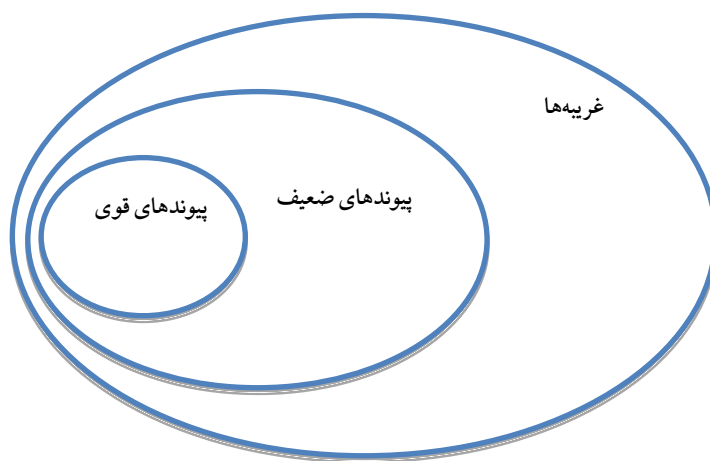
1. Marsden
2. Moore
3. Renzulli
4. Klyver
5. Reynolds & White
6. Fischer & Olikar
7. Hurlbert



به طور کلی بیشتر مطالعات این حوزه به سه مؤلفه اصلی فعالیت، تراکم و تنوع شبکه توجه دارند و از این حیث بیشتر این پژوهش ها دو فرضیه اصلی را مطرح کرده و در پی آزمون آنها هستند. برای مثال، در مورد مؤلفه فعالیت شبکه اشاره شده است که هدف از شبکه های کارآفرینی حداکثرسازی دسترسی به اطلاعات در مورد ویژگی های مهم شروع و اداره یک کسب و کار است. فعالیت شبکه ممکن است شامل مشارکت در انجمن های حرفه ای و گروه های کسب و کاری، شرکت در سمینارهای آموزشی و صحبت با دوستان و همکاران در مورد موضوعات مرتبط با کسب و کار باشد. بنابراین، فعالیت شبکه بر کمیت تعاملات متمرکز است. متغیرهای مهم شامل تعداد افرادی است که کارآفرینان با آنها در مورد کسب و کار بحث می کنند و زمانی که برای توسعه و حفظ تماس های کسب و کاری صرف می کنند (استابر^۱، ۱۹۹۳، ۷۷).

با طرح مؤلفه فعالیت، حال به مؤلفه تراکم شبکه و فرضیه رایج در آن می رسیم. این فرضیه بیان می کند که مردان صاحب کسب و کار در رفتار شبکه ای خود از زنان فعال ترند. در واقع، نظریه قدرت پیوندهای ضعیف را مطرح می کند و پرسشی از تراکم است. برخی مطالعات، که توسط گرانووتر (۱۹۸۲) خلاصه شده، نشان می دهند که آشنایان دور و دوستان غیر صمیمی در ارائه اطلاعات و تماس های سودمند برای به دست آوردن شغل مناسب، نقش مؤثرتری دارند. بر اساس این یافته ها انتظار می رود ارتباطاتی که مبتنی بر همبستگی و دوستی باشد بیشترین کاربرد را در جست و جو برای شغل، مشتریان، منابع مالی و غیره داشته باشد. این اصل که در فعالیت های کارآفرینی کاربرد دارد، نشان می دهد اگر هدف کارآفرین حداکثر کردن اطلاعات و شناسایی فرصت ها و منابع جدید باشد، ساختن شبکه هایی که اعضای آنها به خوبی یکدیگر را نمی شناسند، سودمندتر است (آلد ریچ و زیمر، ۱۹۸۶، ۱۷). فقط پیوندهای اجتماعی ضعیف، کارآفرین را فراتر از خودش به افرادی که اطلاعات و تأثیر بالقوه مفیدی دارند، وصل می کند. بر همین اساس، آلد ریچ و زیمر (۱۹۸۹) دریافته اند که زنان کارآفرین بیشتر از مردان دارای شبکه های با چگالی پایین و پیوندهای ضعیف هستند.

بر اساس آنچه در مورد فعالیت، تراکم و تنوع شبکه‌ها گفته شد، به طور کلی شبکه‌ها را می‌توان در دو سطح دسته‌بندی کرد. برخی شبکه‌ها شخصی‌اند مانند پیوندهای خانوادگی، دوستان و همسایگان. سایر شبکه‌ها، شبکه‌های ارتباطی کسب‌وکار به حساب می‌آیند؛ مانند روابط با مصرف‌کنندگان، فروشندگان و اعتباردهندگان (آلد ریچ، ۱۹۸۹، ۱۰۴). اگر کسب‌وکاری در فضای مجازی، به بقا و فعالیت خود ادامه دهد این شبکه‌های ارتباطی در بستر فضای مجازی شکل خواهند گرفت. بر این اساس روابط فردی زنان برندساز را بر مبنای نظریه قدرت پیوندهای ضعیف گرانووتر (۱۹۸۵) می‌توان به سه سطح تقسیم کرد.



شکل شماره (۱). مدل مفهومی شبکه روابط کارآفرینان (۱)

منبع: آلد ریچ و همکاران، ۱۹۹۶

دایره مرکزی مدل (۱) نشان‌دهنده مشوقان و مشاوران زنان کارآفرین و شامل مجموعه نسبتاً کوچکی از روابط و پیوندهای قوی است. روابط و پیوندهای قوی معمولاً بلندمدت‌اند و بر مبنای اصل عمل متقابل بی‌شرط شکل گرفته‌اند. افراد تمایل به سرمایه‌گذاری زیاد در این نوع رابطه دارند و نیازمند ارتباط نسبتاً مکرر با دیگران هستند. پیوندهای قوی معمولاً نسبت به روابط دیگر قابل اعتمادترند و شامل اعتماد و نزدیکی احساسی می‌شوند (آلد ریچ و همکاران، ۱۹۹۶، ۳). دایره بعدی پیوندهای ضعیف زنان را





شامل می‌شود که بسیار کوتاه‌مدت‌تر و متضمن تناوب بسیار کمتری در تماس‌ها هستند. روابط ضعیف کمتر قابل اعتماد و مبهم‌تر و نامطمئن‌تر از روابط قوی‌اند. آنها اغلب به راحتی محو می‌شوند و تنها زمانی احیا می‌شوند که نیاز به کمک ضروری باشد (همان، ۱۹۹۶، ۴). دایره سوم نشان‌دهنده روابطی است که برای مقاصد عملی کارآفرینی زنانه ساخته می‌شود و بهتر است به جای پیوند با عنوان ارتباطات (مجازی) از آن‌ها یاد شود. ارتباطات عملی معمولاً با غریبه‌ها یا افرادی که هیچ ارتباطی با آنها وجود نداشته است، رخ می‌دهد. این مخاطبین به طور معمول در مدت زمان کوتاهی حضور دارند و خیلی کم و یا اصلاً نیازمند درگیری عاطفی نیستند (همان، ۱۹۹۶، ۴).

هر چند این چهارچوب سه‌بخشی را برای کمک به روشن شدن روابطی که شبکه کارآفرینی پیرامون یک کسب‌وکار شکل می‌دهد، مطرح کرده‌ایم؛ اما در حقیقت مرزهای بین این حلقه‌ها به آسانی قابل تشخیص نیست. تفاوت بین پیوندهای قوی و پیوندهای ضعیف به سادگی قابل تشخیص است. اما شناخت تفاوت بین پیوندهای ضعیف و غریبه‌ها که شامل تماس‌های نادر با کسانی که به سختی می‌شناسیم می‌شود؛ مشکل است. در نتیجه بیشتر مطالعات و تحقیقات این حوزه در مورد پیوندهای قوی است، مطالعات اندکی بر روی پیوندهای ضعیف انجام شده و تقریباً هیچ مطالعه‌ای به نقش و اهمیت روابط با غریبه‌ها در شکل‌گیری و بقای یک کارآفرینی نپرداخته است. در واقع در حوزه مطالعات جامعه‌شناسی اقتصادی درک محدودی از ارزش و اهمیت و نحوه ایجاد و شکل‌گیری آنها وجود دارد. از این رو این مقاله در پی پر کردن این خلأ پژوهشی است.

۳. روش پژوهش

از آنجا که هدف در این پژوهش درک و اکتشاف است نه اندازه‌گیری (اوناس^۱، ۱۹۹۹، ۳۵۱)؛ بنابراین از رویکرد کیفی برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها بهره گرفته شده است. این روش به تحلیل دقیق‌تر و غنی‌تر روابط کمک می‌کند (مورگان و اسمیرسیچ^۲، ۱۹۸۰، ۴۹۱). میدان

1. Oinas

2. Morgan & Smircich



پژوهش در اینجا فضای مجازی (شبکه مجازی اینستاگرام) است. مصاحبه‌شوندگان به‌طور عمده از طریق دانش پیشینی و ارتباطات مجازی شناسایی شدند؛ به‌گونه‌ای که با حضور فعال در مکان بازار^۱ (بازار شبکه‌ای مجازی) اطلاعات اولیه و زمینه‌ای مصاحبه‌شوندگان، که همگی در این مکان بازار قرار دارند، به دست آمده است. مصاحبه‌شوندگان بر اساس نمونه‌گیری هدفمند و نظری (استرواس^۲، ۱۹۸۷، ۳۸-۹) انتخاب شده‌اند. در ابتدا برای روشن شدن موضوع پژوهش ۴۷ نفر مورد مصاحبه قرار گرفتند. این‌ها به‌عنوان مصاحبه‌های اولیه برای تشخیص و آزمون تم‌های در حال ظهور استفاده شد. در مجموع از میان این مصاحبه‌ها، مصاحبه ۴۰ زن برن‌ساز انتخاب شدند. چارچوب جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها از مرور ادبیات این حوزه به دست آمده است. این امر درکی نظری و زمینه‌ای را فراهم می‌کند. همچنین اجازه می‌دهد روابط شبکه‌ای به‌عنوان موضوعات مناسب برای تحلیل شناسایی شوند. فرایند جمع‌آوری داده‌ها به وسیله نظریه در حال ظهور، کنترل و اجازه داده شده است که ایده‌ها تصحیح و پالایش شوند. جمع‌آوری داده‌ها طی یک دوره سه ساله از مصاحبه‌های عمیق نیمه‌ساختاریافته به دست آمد. مصاحبه‌های رسمی بر اساس یک برنامه نیمه‌ساختاریافته، به صورت حضوری یا تلفنی انجام شد که در آنها مصاحبه‌شوندگان به‌طور طولانی مورد پرسش واقع شدند. مصاحبه‌ها بر اساس سؤالات پژوهش و تم‌های مستخرج از مطالعه ساماندهی شد. این تم‌ها شامل شبکه‌ها، روابط، چگونگی استفاده و فعال‌سازی آنها برای کارآفرینی است. این مصاحبه‌ها ضبط و پیاده شدند. زمان مصاحبه‌ها از دو ساعت تا چهار ساعت متغیر بود به‌گونه‌ای که هیچ مصاحبه‌ای زیر دو ساعت نبود. شکل داده‌های در حال ظهور، مسیر و طول مصاحبه نیمه‌ساختاریافته را تعیین کرد. مصاحبه بر اساس وضعیت واقعی پیش‌رو اداره می‌شد، اما سؤالات اصلی مرتبط با تم‌ها در تمامی مصاحبه‌ها پرسیده شد. در طول مصاحبه برای اینکه اطمینان حاصل شود که مصاحبه‌شونده رهبری و جهت‌دهی نمی‌شود و اطلاعات دریافت شده وضعیت واقعی و موجود را نشان می‌دهند، ویژگی اکتشافی کاملاً حفظ شد. در نهایت، فرایند پژوهش مقدار زیادی داده تولید کرد. داده‌های خام به‌عنوان موردها، نگارش و با رویکرد مطالعه

1. market place

2. Strauss



موردی تحلیل شدند. این روش برای مرتب کردن اطلاعات غنی‌ای که از طریق اسناد، مصاحبه‌ها، مشاهدات و بحث‌ها جمع‌آوری شده است به کار گرفته می‌شود. سپس برای اینکه دسته‌بندی‌ها و الگوهای کلی فعالیت‌ها تعیین شوند، این موردها تحلیل شده و تطبیق داده شد. هر برون‌دادی، در دسته‌بندی‌های در حال ظهور، به‌طور مستمر با دیگر برون‌دادها مقایسه شد تا از این طریق توصیف‌ها و تحلیل‌ها دائما تصحیح شوند. برای رسیدن به تحلیل داده‌ها، تم‌ها (برای مثال پیوندها و شبکه‌ها) از پیشینه نظری شناسایی و داده‌ها برای جزئیات مرتبط با این تم‌ها کشف شدند. سر آخر فعالیت واقعی شبکه‌ها شامل شناسایی نیازهای کارآفرینانه و جایگاه یک فرد در شبکه‌ای که برآورده‌کننده نیازهای واقعی اوست، تحلیل شدند.

۴. یافته‌ها

بخش حاضر به بحث پیرامون داده‌ها و یافته‌های مقاله می‌پردازد و ابتدا با این بحث آغاز می‌شود که چگونه زنانی که بنیانگذار برندهای صنایع دستی مدرن هستند با افراد دیگر رابطه برقرار می‌کنند؟ نوع روابط مورد استفاده و تأثیر آنها در کنش اقتصادی/کارآفرینانه چگونه است؟ سپس، در مورد این بحث خواهیم کرد که روابط زنان مورد مطالعه چگونه گسترش می‌یابند و شکل می‌گیرند. البته باید توجه داشت که اتخاذ رویکردی جنسیت‌محور در این باب متناسب با ویژگی‌های میدان مطالعه است؛ چرا که مشاهدات تجربی نشان می‌دهد سهم بنیانگذاران زن و دختر در این حوزه به مراتب قابل توجه‌تر است. برای مثال، از تعداد ۲۱۰ برند حوزه صنایع دستی مدرن که در بخش‌های دکوراسیون داخلی، زیورآلات، کیف و کفش، پوشاک و مانتو، سفال، عروسک و اسباب‌بازی، و غیره در فضای مجازی به‌خصوص اینستاگرام فعال هستند و در مطالعه‌ای تجربی شناسایی شده‌اند، بنیان‌گذار ۱۷۴ برند، زنان/دختران هستند (شریعتی و شفیعی، ۱۳۹۷، ۲۱۳). در ادامه به تفکیک در مورد نقش هر شبکه و رابطه‌ای (پیوندهای قوی، ضعیف، غریبه‌ها) در کنش اقتصادی و کنش کارآفرینانه زنان بحث خواهیم کرد.

۴-۱. پیوندهای (قوی): خانواده

یک شبکه فردی شامل همه افرادی است که یک کارآفرین به‌طور مستقیم با آنها در ارتباط است. ساده‌ترین نوع شبکه فردی کارآفرینان، شامل پیوندهای مستقیمی می‌شود که در آن



شخصی که کارآفرین او را به‌طور مستقیم و بی‌واسطه می‌شناسد و با او در ارتباط است و او را به افراد دیگر متصل می‌کند. پیوندهای مستقیم معمولاً شامل افرادی است که کارآفرین به صورت چهره‌به‌چهره در مدت زمان‌های طولی ملاقات می‌کند و کسانی که از آنها خدمات، مشاوره و یا حمایت‌های عاطفی دریافت می‌کند. یکی از مهم‌ترین پیوندهای مستقیم، ارتباطات خانوادگی است (آلدریچ و و فیول^۱، ۱۹۸۹، ۳۴۴).

هر چند ردپای وجود پیوندهای (قوی) خانوادگی در روایت تمامی مصاحبه‌شوندگان از آغاز شکل‌گیری تا تداوم کسب‌وکار مشهود است، اما تنها برای برخی از آنان، اعضای خانواده و روابط خانوادگی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. برای آنها خانواده به‌عنوان پیوندی قوی، نه تنها مشوق اولیه و اصلی شروع کسب‌وکار، بلکه مستقیماً به تداوم و شکل‌گیری برند کمک کرده است. به‌گونه‌ای که حتی با گذشت زمان برخی از این برندها شکلی از بنگاه خانوادگی شده‌اند. در اینجا خانواده، پیوندی قوی را به نمایش می‌گذارد که بر اساس اعتماد زیاد، انتظارات، پیوند خانوادگی و بر مبنای ارزش‌های نسبی و خانوادگی شکل گرفته است. این پیوند منجر به اعتماد، کسب اطلاعات و عرضه منابع می‌شود و به‌دلیل ویژگی اعتمادسازی بسیار بالایی که دارند، ریسک شروع یک کسب‌وکار را پایین می‌آورند و منفعت‌طلبی در آن کنترل شده‌تر است. در این روابط، شواهد کمی گویای روابط مبادله‌ای است. اعتماد در این نوع روابط به روش‌های گوناگون مشهود است: اعتماد به اینکه خانواده فعالیت‌ها را کمک یا پشتیبانی می‌کند، اعتماد به اطلاعاتی که اعضای خانواده دارند و اعتماد به دانش بومی خانواده. در این حالت اگرچه بنیان‌گذاران از دیگر روابط شخصی نیز بهره می‌برند اما به نظر می‌رسد، از این روابط تنها زمانی که اطلاعات، منابع و مهارت‌های ضروری در درون شبکه خانوادگی موجود نباشد، استفاده می‌کنند. برای مثال، سمیرا بنیان‌گذار برند دستا می‌گوید:

تجربه نشون داده که هر چیزی تو خانواده شکل بگیره خیلی بهتره. تو هر کاری یه سری مشکلات و دلخوری پیش میاد ولی در نهایت اگه شما یه بیزینس فامیلی داشته باشید این اتفاق نمیفته. من پدرم خیلی می‌تونست کمکمون کنه با کارگاه و چرخ‌های صنعتی... خاله‌ام

هم خانمی بودن که خیلی ذوق کارهای گلدوزی داشتن و دیدیم خوب می‌تونیم با هم کار کنیم، در ضمن کارای قبلی هم با هم انجام دادیم و تجربه اینجوری با هم داشتیم و یه نیازی بود که احساس کردیم ما این کار را باید شروع کنیم (مصاحبه حضوری، ۹۵/۷/۱۵).

مهسا بنیان‌گذار برند طوطی می‌گوید:

از اول دنبال کاری بودم که نه سرمایه زیاد بخواد، نه من بخوام برم یه جا کار کنم... اینکه یه کاری باشه که بتونیم همه با همدیگه انجام بدیم برای خانواده‌مون شدنی باشه. این کار خانوادگیه، یعنی یکی رو از کار برداری، اون یکی از کار می‌افته. از قدیم هم گفتن خانواده گوشت هم رو بخورن استخون‌های هم رو دور نمی‌ندازن. آدم اعتمادی که به خانواده‌اش داره به هیچ کس نداره برای همین باید خانوادگی کار کرد (مصاحبه حضوری، ۹۵/۷/۱۰).

و یا سهیلا بنیان‌گذار برند کلوزار می‌گوید:

اولین کیف رو فرستادم آمریکا برای دخترم. به هرکی نشون داده بود همه خیلی خوششون اومده بود. به من گفت مامان همین کار رو ادامه بده. کار خیلی خوبیه. الانم کارهای فروش محصولاتمون تو آمریکا رو با دامادم انجام میدم، من شانسیم که همیشه داشتم این بود که همسرم پشتم بود. هم از نظر مالی هم از نظر کمک فکری هم همه چی. گفت برو من پشتم نگران هیچی نباش. هرجوری فکر میکنی انجام بده... پسر و همسرم با من کار می‌کنن. کارای سایتمون رو پسر انجام میدم. کارای درآمدی و تمام سرمایه اولیه به عهده همسرم بوده... خیلی خوشش اومده از این کار... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۸/۲).

پیوندهای قوی نه تنها امکان دسترسی به اطلاعات و منابع را فراهم کرده‌اند بلکه حتی در بعضی از نمونه‌ها توانسته‌اند جای خالی شبکه پیوندهای ضعیف را نیز پر کنند. امکان دسترسی غیرمستقیم برای تماس سریع با افراد خارج از دسترس را فراهم می‌کنند، مجرای برای کسب اطلاعات می‌شوند و یا فرصت‌های بالقوه کارآفرینی، توسعه کسب‌وکار و تداوم فعالیت‌ها را شناسایی می‌کنند. برای مثال آذین بنیان‌گذار برند داستان زمین می‌گوید:

من و خواهرم زرین خودمون شروع کردیم برای اینکه ما از بچه‌گی همیشه با همیم... یه مجموعه، مختلف لباس طراحی و یه شو گذاشتیم... تو ایران خیلی دست شما باز نیست باید کارتون رو بگیرید دست‌تون برید تو مغازه‌ها. من خودم روحیه این رو ندارم... بعدم می‌دونم مغازه‌ها تو ایران یه جو ری رابطه‌ایه. اون دختر خاله‌اونه و اون یکی پسر خاله





اونه و اینجوری کار می‌گیرن وگرنه به کار شما نگاه هم نمی‌کنن که ببینن خوبه یا نه و حتماً باید پارتی داشته باشی... برای اولین نمایشگاهمون، چون پدر بزرگم جز هیئت مدیرهٔ برج شون هست سالن اجتماعات اونجا رو صحبت کردیم و اجاره کردیم. مادر بزرگم هم عضو خیریه رعد هستش. باهاش صحبت کردم، گفتم اگر می‌تونید هماهنگ کنیم که یک قسمتش رو یک چیز کافی شاپ مانندی بززن هر چی فروختن مال خودشون. بعد دیگه اونا هماهنگ کردند... (مصاحبه حضوری، ۹۴/۹/۱).

یا سارا بنیان‌گذار برند زیپ می‌گوید:

من کاری رو که می‌خواستم شروع کنم مواد اولیه‌اش رو اصلاً تو ایران پیدا نمی‌کردم... مادرم اهل ملایر هستن. اونجا خیلی پشم و نمد هست. من از طریق آشنایای مادرم تونستم به نفر رو اونجا پیدا کنم که کارش این بود. تلفنی باهاش صحبت کردم و چون پدرم دفتر باربری دارن و به شهرهای مختلف میرن می‌تونستم همیشه به رابط بفروستم اونجا و از این طریق باهاشون در تماس باشم... (مصاحبه حضوری، ۹۴/۸/۲۰).

اما در سایر نمونه‌ها، خانواده تنها نقش مشوق اولیه یا تکمیلی را ایفا می‌کند، که کمک مستقیمی در شکل‌گیری یا فرایند رشد برند نداشته است. نقش پیوندهای قوی در این نمونه‌ها به قدری پررنگ نیست که اگر حتی آنها را حذف کنیم کسب‌وکار از بین برود و یا شکل نگیرد. بلکه نقش آنان تنها تکمیلی و نمادین است. برای مثال مریم بنیان‌گذار برند ام بی می‌گوید:

مامانم کمکم می‌کرد بعضی وقتا... خاله‌هامم کمک کردن... ولی بیشتر از همه داداشم و خواهرم تشویق می‌کردن... داداشم و پسر خاله‌ام کارهای سایت رو هم انجام می‌دادن. پسر خاله‌ام سایت رو راه‌اندازی کرده بود... برادر هم کارهای دسته‌بندی رو انجام می‌داد و یادم داد که چجوریه. ولی در کل خودم بیشتر از اینکه کسی تشویقم کنه خودم کار کردم... (مصاحبه حضوری، ۹۴/۸/۵).

استقبال خانواده از دست‌سازه‌های برخی برندسازان به شکل درخواست ساخت محصول هنری نهایی و یا مصرف آنها همواره مشوقی برای شروع کار بوده است. برای مثال، منترا بنیان‌گذار برند منترا می‌گوید:

خب این کارا همیشه اول از خانواده و فامیل شروع می‌شه و بعد گسترش پیدا می‌کنه... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۴/۲۵).

آزاده بنیان‌گذار برند آزاده می‌گوید:

اولین نفری که خوشش اومد و الانم خیلی تشویقم می‌کنه، دخترخاله‌ام بود که گفت من یکی مثل این می‌خواهم برام درست کن... (مصاحبه حضوری، ۹۴/۸/۲۱).

و فروغ بنیان‌گذار برند هور می‌گوید:

اولش تو خونه یه چهار، پنج سالی تفریحی برای خودم و خانواده‌ام کار درست می‌کردم ولی نه به‌طوری جدی. برای تفریح این کار رو انجام می‌دادم و به اطرافیانم هدیه می‌دادم اونا هم خیلی خوش‌شون میومد سفارش می‌دادن یا تشویق می‌کردن... (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۷/۱۹).

و یا فاطمه بنیان‌گذار برند رد می‌گوید:

اولین طرحم رو به دختر عمه‌ام فروختم... می‌خواستم برای یه مؤسسه کارآفرینی ببرم و نشون بدم، برای چند تا از دوستان و فامیل‌ها فرستادم که نظرشون رو بگن، خیلی خوششون اومد، یه نفر خرید و همون تبلیغ کرد و بقیه خریدن. یعنی همون شب چهار پنج تا سفارش گرفتم... (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۷/۲۶).

بنابراین واضح است که برای عده‌ای از مصاحبه‌شوندگان روابط قوی اهمیت داشته و حمایت (مالی و معنوی)، دانش و اطلاعات را برای پایه‌گذاری یک کسب‌وکار فراهم می‌کند. این پیوندها به‌عنوان محرک اولیه کسب‌وکار و افزایش‌دهنده اعتبار و اعتماد عمل می‌کنند. پیوندهای قوی، زنان کارآفرین را قادر می‌سازد تا به محافل و اجتماعات دیگری که دارای مزایای خاصی هستند (مانند اطلاعات در مورد بازار و اطلاعات اجتماعی) دسترسی پیدا کنند. اما در برندهایی که پیوندهای قوی نقش تعیین‌کننده ندارند، شاهد اهمیت و تعیین‌کنندگی شبکه پیوندهای ضعیف در شکل‌گیری و موفقیت برند هستیم. برای مثال صالحه بنیان‌گذار برند مرغک می‌گوید:

خانواده‌ام همیشه مشوق من بودن... همسر هم هیچ‌وقت، هیچ مخالفتی با هیچ‌کدوم از کارایی که انجام دادم نداشت. نه مخالفت داشت نه دخالت داشت. ایشون کار خودشون رو انجام می‌دادن، منم کار خودم رو انجام می‌دادم و همیشه هم پشتیبان من بودن تو تمام دوره‌ها... (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۹/۲۰).



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۱۲

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

مریم بنیان‌گذار برند میم می‌گوید:

خانواده من، مهم‌ترین تأثیری که گذاشتن روی کارم این بود که این فضا رو در اختیار گذاشته بودن. یعنی آگه این اتفاق نمی‌افتاد شاید من خیلی سختی می‌کشیدم برای موفقیت. ولی کلاً هیچ وقت با هنر خوندن من موافق نبودن و برای همین یکم بیشتر دشواری به وجود اومد تا اینکه بخوان کمک کنن. مهم‌ترین تأثیرش برادر بزرگم بود که خودش هنرمند نقاشه اون خیلی تشویقم کرد ولی بقیه خانواده شاید خیلی کمک خاصی بهم نکردن.... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۴/۲۱).

سپیده بنیان‌گذار برند میچکا می‌گوید:

یادمه روزی که برای اولین بار چیزی درست کردم، بردم به شوهرم نشون دادم. گفت خیلی خوشگله. اینا رو ببر بفروش. بردم شهر کتاب بابل همه اش رو از من خرید. بعد تقریباً همین جوری هی ادامه پیدا کرد... همون اوایلم که شوهرم می‌دید که من از پارچه‌های شلوار لی یه چیزای ساده‌ای درست می‌کنم. شاید خیلی هم خوشش نمی‌اومد... ولی بازم تشویقم کرد (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۸/۸).

و یا غزاله بنیان‌گذار برند برازا می‌گوید:

همیشه چیزایی درست می‌کردم. چیزی گیرم می‌ومد با اون گوشواره و گردنبند برای مادر و خواهرم درست می‌کردم... اتفاقی یه دستبندی درست کردم... همسرم به من گفت چه بامزه، بیا یه چیزایی درست کنیم با هم... خیلی چیزها درست کردیم و نمایشگاه گذاشتیم تو خونه مون. دوستانمون اومدن، استقبال کردن، خیلی چیزها خریدند. سال ۸۹ بود ۸۰۰ هزار تومان فروختیم. خودمون تعجب کردیم (مصاحبه حضوری، ۹۵/۴/۲۳).

۴-۲. پیوندهای ضعیف: دوستان

هر چند بدنه اصلی مطالعات تجربی شبکه‌های کارآفرینی زنان حول محور اهمیت پیوندهای قوی و مطالعه ارتباطات مستقیم شکل گرفته، اما در واقع این پیوندهای غیرمستقیم است که ما را به جوهره شبکه‌ها نزدیک می‌کند. روابط غیرمستقیم بسیار بیشتر از امکانی که روابط مستقیم در اختیار کارآفرینان می‌گذارد، قادرند تا به‌طور قابل ملاحظه‌ای دسترسی آنان به اطلاعات و منابع را افزایش دهد (آلدریچ و فیول^۱، ۱۹۹۴، ۶۴۶). ما این مهم را در روایت





بیشتر مصاحبه‌شوندگان از کنش اقتصادی‌شان می‌بینیم. آنها به شکل گسترده‌ای بر شبکه روابط ضعیف یعنی دوستان و دوستانِ دوستان تأکید می‌کنند.

همان‌طور که اشاره شد برای بیشتر مصاحبه‌شوندگان پیوندهای خانوادگی نقش حیاتی، اثرگذار و تعیین‌کننده‌ای نداشته است. اعضای خانواده مستقیماً در شکل‌گیری کنش اقتصادی/کارآفرینانه دخیل نبوده‌اند و نقش خانواده در کنش آنها مفقود است. در عوض، شروع و شکل‌گیری این برندها منحصراً نتیجه بهره‌گیری و اعتماد به قدرت پیوندهای ضعیف بوده است. این روابط حتی می‌تواند شامل متخصصانی باشد که مصاحبه‌شوندگان پیش از کنش اقتصادی از تجربیات یا اطلاعات آنها برای کارآفرینی بهره‌برده‌اند. در این نوع از روابط آنها به دنبال توسعه و تقویت رابطه شخصی و حرفه‌ای‌شان با افراد گوناگون هستند. برای مثال، شیرین بنیان‌گذار برند شیرین دگمه می‌گوید:

اول ایده‌ام رو با استاد راهنمام مطرح کردم، خیلی استقبال کردن و گفتن همین موضوع خوبه ادامه‌اش بدیم. به خاطر همین هم من تصمیم گرفتم موضوع پایان‌نامه‌ام رو همین (دگمه‌های داستانی) انتخاب کنم... بعد از دفاع هم سفت و سخت همون رو دنبال کردم... (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۸/۱۶ و ۹۵/۸/۲۳).

و فرزانه بنیان‌گذار برند نیگولوو می‌گوید:

با اولین عروسک‌هایی که ساختم اتفاقاً تو دانشگاه نمایشگاه گذاشتیم و همه خیلی استقبال کردن... اصلاً فکرشم نمی‌کردم... از همانجا بود که استادام پشتم بودن و حمایت می‌کردن... از استادام پرس‌وجو می‌کردم و آنها هم خیلی کمکم می‌کردن... راهنمایی می‌کردن که کارهایت رو ببر کانون پرورش فکری نشون بده... خیلی پشتم بودن (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۹/۱۰).

و یا آناهیتا بنیان‌گذار برند زیلور می‌گوید:

من یه سری طرح داشتم و دنبال این بودم که بدم به یه کسی برام بسازه. به یکی از دوستانم گفته بودم که دنبالشم اون دوست بعد از یکسال با من تماس گرفت گفت که یه آقایی هستن دوست منه کارگاه داره... اما نشد همکاری کنیم. ولی اون آقا یه آقای دیگه‌ای رو می‌شناخت که همین آقایی که الان همکار من هستن بود... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۱۰/۱۰).

و یا مریم بنیان‌گذار برند میم می‌گوید:

این کار فعّلیم از اونجایی شروع شد که یه کسی استاد چاپ پارچه بود... که من خیلی اتفاقی از طریق یکی از دوستانم با ایشون آشنا شدم و کارهام رو بهشون نشون دادم... چون تجربه خیلی زیادتری داشتن... گفتن برو سراغ یه کار دیگه... بعد از اینکه مدتی کار کردم... به فکر افتادم برای خودم فروشگاه داشته باشم... بازم یه آشنایی خیلی اتفاقی متوجه این قضیه شد که من دارم دنبال یه جایی برای فروش زیورآلات میگردم... اون آشنا به من یه فضایی داد که اجازه‌ای نبود درصدی بود برای همین من جرئت پیدا کردم که راحت این کار رو انجام بدم....

در اکثر نمونه‌ها شبکه‌های دوستان، همکلاسی‌ها، هم‌دانشگاهیان نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و بنیان‌گذاری برند نتیجه همکاری دوستان یا شبکه دوستانه است. برای مثال مریم بنیان‌گذار برند ام‌بی می‌گوید:

با دوستم که همکلاسی بودیم شروع کردم. هم اتفاقی هم بودیم تو خوابگاه... شاید اگه خونه خودمون بودیم... نمیشد کار کنیم. این که کنار هم بودیم تأثیر داشت... می‌خواستیم تو بازارچه دانشگاه شرکت کنیم. مهم شرکت کردن توی اون بازارچه بود برامون... بعد از اینکه نمایشگاه تموم شد یکسری کارها موند بعد ما نمی‌دونستیم که کارها رو چیکار کنیم... کارهای مونده رو آوردیم از اتاق خودمون شروع شد. بچه‌ها که خریدن دیدیم خوبه. کم کم اتفاقی بغل هم میومدن همین‌طوری دیگه کلاً اونارو هم همونجا فروختیم توی خوابگاه...

و صالحه بنیان‌گذار برند مرغک می‌گوید:

من با دوستم برای یه پروژه دانشگاه کار عملی انجام دادیم... و تو جشنواره اول شدیم... بهمون اجازه دادن که کارهامون رو تو دانشگاه بفروشیم... از کارمون استقبال دانشجویی شد... همه خیلی از کیف‌های ما خوش شون اومد... دیدیم این کیف‌هامون جای کار داره... بعد با همدیگه کار کردیم و یک نفر سومی هم به ما اضافه شد. خیلی نظر و فکر ما شبیه هم بود، خیلی زیاد می‌پسندیدیم که سه تایی با همدیگه کار کنیم. اون مدت تو اون شرایط هفت، هشت سال پیش واقعاً می‌طلبید که به همدیگه کمک کنیم که یک برندی رو پایه‌گذاری کنیم... احتیاج داشتیم که سه تایی یه مثلث تشکیل بدیم و کار رو شروع کنیم... یعنی سه‌تای ما مکمل‌های همدیگه بودیم حالا کم یا زیاد... حالا چه از نظر روانی، چه از نظر کارای یدی....





این بنیان‌گذاران می‌توانسته‌اند جزئیات اطلاعات مورد نظرشان را از شبکه‌ی دوستان به‌دست آورند. این ارتباطات شخصی که توسط بنیان‌گذاران مورد استفاده قرار می‌گیرد شامل افرادی می‌شود که کارآفرین با آنها آشناست. فرایند آشنایی از طریق دانش و تجربه در طول زمان به‌دست می‌آید که منجر به اعتماد به افراد می‌شود. بنابراین، دانشی که در ارتباط با افراد به اطلاعات ختم می‌شود مهمترین شاخصه این پیوند است. برای مثال منترا بنیان‌گذار برند منترا می‌گوید:

یکی از دوستای راهنماییم به من مؤسسه طلافنون رو معرفی کرد... به من گفت حتماً بیا شرکت کن... موندم و ادامه دادم... یه نمایشگاه اختصاصی با همین دوستم که این کار رو شروع کرده بودیم، گذاشتیم. اون نمایشگاه خیلی شلوغ شد و عالی بود... بعدش همه ما که تو کارگاه طلافنون بودیم سعیده و غزاله، و دو تا دوست دیگه به این نتیجه رسیدیم که یه نمایشگاه گروهی بذاریم... سعیده بیشتر لینک داشت و تونست تماس بگیره با دوست هاش و نمایشگاه رو هماهنگ کنه... این نمایشگاه رو گذاشتیم و از اون به بعد دیگه همین جوری گروه ما ادامه پیدا کرد و با هم دیگه کار می‌کردیم... تو این نمایشگاه با هم صمیمی‌تر شدیم....

و مریم بنیان‌گذار برند میم می‌گوید:

بار اول ایده ساخت زیورآلات رو دوستم شهرزاد به من داد، برای خودش درست کرده بود.... بعد دوستان دیدن که چیزهایی که ساخته بودم تو گوش من قشنگه بعد از من خواستن و طبیعتاً می‌خواستن که در ازاش یه پولی به من بدن و کم کم همین‌طوری ادامه پیدا کرد تبدیل به این شد که یه کاری شد....

و یا فرزانه بنیان‌گذار برند نیگولوو می‌گوید:

فیس‌بوک رو یکی از دوستانم به من معرفی کرد گفت می‌تونم کارهات رو بذارم و بفروشم... اون خودش کسب‌وکار اینترنتی نداشت ولی دوستاش داشتن... اطلاعاتشم کامل بود. حتی بهم گفت چجوری می‌شه تبلیغ کرد و همه چیز رو بهم یاد داد....

همچنین کنش کارآفرینانه برخی مصاحبه‌شوندگان بر مبنای پیوند چندگانه شکل گرفته است. به پیوندی که هم‌زمان هم محتوای کسب‌وکاری دارد و هم محتوای دوستی یک

پیوند چندگانه می‌گویند (جوهانسن و همکاران^۱، ۱۹۹۴، ۳۳۰). یافته‌ها نشان می‌دهند که تأثیر این روابط شامل درک دوستان از وضعیت و اهداف کسب‌وکار است. این امر منجر به شکل‌گیری احترام و اعتماد (هم به دانش و هم به توانایی‌های حرفه‌ای) می‌شود. نهایتاً یک کسب‌وکار و برند، از دل این اعتماد بیرون می‌آید. برای مثال پرناز و علیرضا بنیان‌گذار برند المک می‌گویند:

ما بچه‌های هنر بیشتر با همدیگه دوستیم و بیشتر با خدامون می‌گردیم چون فکر می‌کنیم خیلی چیزا رو می‌تونیم با هم به اشتراک بزاریم و از هم یاد بگیریم... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۱۰/۱۰).

و زهره و فرزانه بنیان‌گذار برند درکارگاه می‌گویند:

من (زهره) با فرزانه توی موزه اسباب بازی آشنا شدم و دوست شدیم، فرزانه روی اسباب‌بازی‌ها نقاشی می‌کشید... انقدر سلیقه‌هامون به هم شبیه بود و با هم احساس نزدیکی می‌کردیم که سریع با هم دیگه دوست شدیم و تصمیم گرفتیم امتحانی چندتا کار مشترک انجام بدیم... نتیجه‌اش انقدر خوب شد که همه رو همون روز فروختیم، برای همین تصمیم گرفتیم با هم کار کنیم... (مصاحبه حضوری، ۹۷/۱۱/۹).

در مقایسه با روابط خانوادگی، پیوندهای ضعیف به‌طور گسترده‌ای بر فرایند دو طرفه مبادله یا بده‌بستان بین اعضای شبکه استوار است. ارتباط با دوستان شامل درجه‌ای از مبادله است که در آن اطلاعات و منابع مبادله می‌شود. این مبادله گاهی معنای اقتصادی دارد. برای مثال در ابتدا، کنش اقتصادی بیشتر میان کسانی است که در شبکه حضور دارند. به این معنا که شبکه دوستان می‌توانند مصرف‌کننده اصلی محصولات تولید شده باشند. برای مثال، غزاله بنیان‌گذار برند غزال می‌گوید:

ترم آخر دانشگاه بود... تورشته‌های هنری کارها رو می‌اریم برای نمایش می‌چینیم... بچه‌ها اومدن کارهامون رو دیدن یکی از دوستان یکی از کارهام رو خیلی دوست داشت بعد من همون جا کارم رو بهش فروختم و به بچه‌ها گفتم من کارم رو گذاشتم برای فروش، اگر می‌خوایید من می‌فروشم... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۳/۸).



یا آتنا بنیان‌گذار برند زیلور می‌گوید:

چیزی که درست می‌کردم یواش‌یواش به صورت اتفاقی دوستان دیدن دوستای خودم و دوستای خانوادگی مون و اینا خیلی دهان‌به‌دهان و دوست دوستی چرخید... و خیلی خوششون اومد. اومدن گفتن این خوبه برام منم درست کن... جوری شد که سال دیگه‌اش تبدیل به این شد که سفارش گرفتم....

و یا سعیده بنیان‌گذار برند سعیده می‌گوید:

دو تا از دوستان خیلی بهم لطف کردن... یکیشون عکاس تبلیغاتی بود یه سری عکس برای نمایشگاه اول من گرفت ازم هزینه نگرفت. عکسای خیلی گرون‌قیمتی گرفت. و دومین نفرم کسی بود که لوگو و کارتم رو طراحی کرد و اونم پول نگرفت... اگه قرار بود این کار رو خودم بکنم کلی پول باید می‌دادم... بعدم دوستانم از همون اوایل ازم خرید کردن، حمایت مالی‌ام کردن جایی که نیاز داشتم، من اولین نمایشگاهم رو با صدگرم نقره قرضی گذاشتم، یکی از دوستانم که همکارم هست بهم نقره قرض داد... اگه نبود من نمیتونستم نمایشگاه رو بزارم... یه زمانی هم شد که قشنگ به کف رسیده بودم یعنی هیچی پول نداشتم یکی دیگه از دوستانم بهم پول قرض داد... و تونستم کارم رو جلو ببرم... (مصاحبه حضوری، ۹۵/۲/۲۵).

اما این مبادله همواره در معنای پولی و اقتصادی به کار نمی‌رود. مهم‌ترین بخش این مبادله در شبکه دوستان مبادله اطلاعات است. برای مثال مریم بنیان‌گذار برند میم می‌گوید:

بیشتر اولین مشتری‌هام دوستانم بودن بعد دوستانم دوستاشون رو آوردن تا رسید به اینجا... یک علتی که اولش استارت خیلی خوبی خورد توی فیس‌بوک این بود که من خودم به‌عنوان شروع‌کننده ۴۰۰-۵۰۰ نفر رو داشتم که جوون و اهل این جور چیزا و هنری بودن، خودشون اومدن پیچ‌ام رو لایک کردن... بعد دوستای اونا طبیعتاً اومدن... هم شبکه‌های اجتماعی هم شبکه‌های مجازی هم شبکه‌های اجتماعی خودشون تو گروه‌های هنری و غیرهنری و بیزینسی آشنای زیادی داشتن واقعاً عین یه درختی که شاخه داد شد. یعنی شاید دوستانم نقش زیادی، تو معرفی من توی شبکه‌های مجازی داشتن....



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۱۸

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹



با این وجود این مبادله تنها زمانی رخ می‌دهد که اعتماد به فرد از طریق دانش و تجربه ایجاد شده باشد. اعتماد نه تنها به اطلاعات عرضه شده بستگی دارد، بلکه با اعتماد بین فردی نیز در ارتباط است. این نکته‌ای توسط منترا بنیان‌گذار برند منترا توضیح داده شده است، که نشان می‌دهد دوستان از یکدیگر حتی در حالت رقابت نیز حمایت می‌کنند:

من هیچ وقت به این چهار نفر به عنوان رقیب نگاه نکردم شاید ما رقابت سالم داریم. ما همیشه در راستای اینکه کار اون یکی بهتر بشه ایده دادیم به هم. یعنی سعی کردیم برای پیشرفت همدیگه تلاش کنیم. یعنی اصلاً فکر نکردیم که من باید بهتر باشم. باید به کاری کنم که من بیشتر بفروشم... دوستی ما خیلی دوستی خوبی بوده و اینکه همیشه چند تا فکر بهتر از یه فکره به نظر من. من فکر نمی‌کنم خودم تنهایی اگه می‌خواستم به نمایشگاه موضوعی کار کنم اینقدر پیشرفت می‌کردم، نسبت به الان که با چهار نفر دیگه کار می‌کنم. چهار فکر مختلف هست و هرکدامشون وقتی کاری می‌سازم به ایده‌ای راجع به کار من دارن که اگه اینجارو اینجوری کنی بهتر میشه. هیچ وقت اینطوری نبوده که اونا بخوان برای من بزنن و من بخواهم برای اونا بزنم... فکر می‌کنم خیلی آدم خوش‌شانسی بودم که با این گروه همکاری کردم و باعث پیشرفت من شدن.

۳-۴. پیوند با غریبه‌ها: ارتباطات مشتریان، ارتباطات کاری

شباهت مهم و منحصر به فرد در این مطالعه، بهره‌گرفتن تمامی پاسخ‌دهندگان از ارتباطات مجازی است. چرا که به طور کلی فرایند برندسازی صنایع دستی مدرن در بستر شبکه ارتباطات مجازی شکل گرفته است. به طور کلی، ارتباط با غریبه‌ها در دو سطح شکل می‌گیرد. این دو سطح شامل ارتباط با مشتریان و ارتباطات مجازی کاری است. مصاحبه‌شوندگان از این طریق به شبکه‌ها، امکان و موقعیت‌های بهتر و فراوان‌تری برای گسترش دایره‌ کنش اقتصادی خود دست یافته‌اند. مزیت کلیدی شبکه‌ها در اینجا، ایجاد دسترسی به اطلاعات و مشاوره است. این پیوندها برای کنشگران به مثابه ابزاری هستند که اطلاعات کلیدی مربوط به بازار را فراهم می‌کنند (فری من^۱، ۱۹۹۹). برای مثال مریم بنیان‌گذار برند میم می‌گوید:



خیلی پیش اومده که از طریق شبکه‌های مجازی با کسی آشنا بشم که به کارم کمک کنه. اکثر کسانی که توی اروپا فعلاً فروش دارن از اینستاگرام پیدام کردم... قبلاً از فیس‌بوک... خیلی از این فروشگاه‌ها که به صورت امانی کارهام رو می‌فروشن منو از فیس‌بوک می‌شناختم یا تو اینستاگرام کارها رو دیدن. خیلی هاشون هم از طریق مشتری‌ها آشنا میشن با کار من... دو تا خیره خیلی خوب هم بود... یه مشتری منو معرفی کرده بود که به این خانم زنگ بزنیند، غرفه بگیره. کلاً کارهای من همه اکثراً از طریق یه مشتری یا از طریق یه دوست همین جوری آشنا به آشنا معرفی شدن... وقتی هم که دنبال سوزن‌دوز می‌گشتم بازم از اینستاگرام پیدا شد... یعنی یه خانومی که بلوچ هستن از ایرانشهر تو اینستاگرام باهام ارتباط گرفتن و با چندتا شون شروع کردم به کار کردن...

سعیده بنیان‌گذار برند سعیده می‌گوید:

من خیلی دوست داشتم با دیجی‌کالا کار کنم... چون کار کردن باهاشون خیلی خوبه... وقتی میگن چه کارهایی رو می‌خوان آخرش چک رو می‌نویسن بهت میدن... اینطوری باعث میشه فروشنده هم یه کاری بکنه، تلاش کنه برای اینکه کار تو رو بفروشه... خودشون از اینستاگرام منو پیدا کردن و زنگ زدن....

کارآفرینان برای کسب اطلاعات مربوط به کسب‌وکار، مشاوره و حل مشکل از طریق تماس‌هایی که منابع متعددی را فراهم می‌کنند، به غریبه‌ها متکی‌اند (جوهانسن و همکاران، ۱۹۹۴). ارتباطات مجازی فرصت را برای کسب اطلاعات بیشتر برای بنیان‌گذاران فراهم کرده و این اطلاعات، به طور مستقیم در کنش اقتصادی آنها اثرگذار است. برای مثال، مرضیه بنیان‌گذار برند وصله‌پینه می‌گوید:

اون زمان که کارم شروع نشده بود هنوز تو فیس‌بوک پیج بته‌چین و مری‌نمدی رو دیدم... برام جذاب بود کارشون... بعد این دوتا صاحب برند همون اولش خیلی به من کمک کردن. من اولین سفارشی که داشتم رو اصلاً نمی‌دونستم چطوری پول رو باید دریافت کنم چقدر باید بیعانه بگیرم. راه و رسمش رو نمی‌دونستم. از اونا پرسیدم. کمک کردن تا راه افتادم...

یا مریم بنیان‌گذار برند ام‌بی می‌گوید:

اون اوایل نمی‌دونستم که چجوری باید لایکای پیج بره بالا، چجوری بازدیدکننده باید داشته

باشه... مریم (بنیان‌گذار برند پردیس) خودش تو فیس‌بوک کار می‌کرد کمکم کرد... سفارش داد... یه جور حالتی بود که می‌خواست مثلاً کمک کنه به یکی که بیاد بالا... گفت باید شماره کارت رو بدی به مشتری یا اینکه باید عکس‌ها رو بزاری تو پیج‌ات و اعتمادسازی کنی... بعد خودشم عکس کارهای منو گذاشت توی پیج خودش و گفت اینو من از اینجا خریدم... اون زمان پیج پردیس شناخته شده بود و این تبلیغ شد برای من...

علاوه بر این، بنیان‌گذاران برای به‌دست آوردن و رسیدن به اعتماد شبکه‌ای فعالانه از ارتباطات با مشتریان بهره می‌برند. برای مثال، مریم بنیان‌گذار برند ویلیکا می‌گوید:

خانواده من تو شهر کوچک زندگی می‌کنن و کاری که من انجام می‌دادم یه کار نو بود... یه کاری بود که واقعاً باید یه جایی قبولش می‌کرد می‌پذیرفت تا حالا بعد مردمی که تو شهر کوچک تر هستن این کار رو پذیرن... اگه من هزار سالم تو این شهر کوچک تلاش می‌کردم که خودم رو ثابت کنم این اتفاق نمی‌افتاد... وقتی می‌تونستم که این کاری که تولید می‌کنم بره به سراسر کشور بره به تهران... و دیده بشه... خوشبختانه وقتی که کارم رو شروع کردم اینترنت جا افتاده بود... فیس‌بوک بود... فضای مجازی بود و یکسری اعتمادسازی‌هایی شده بود... خودمم باید یه سری کارهایی انجام می‌دادم که اعتماد ایجاد بشه... و گرفت و شد...

و یا مرضیه بنیان‌گذار برند وصله‌پینه می‌گوید:

شروع کار من تو فضای مجازی خیلی صمیمانه بود، اصلاً فکرشم نمی‌کردم اون موقع مخاطبای کارم بیشتر تینیجرها بودن یه برخوردهای خیلی عجیب و غریبی دیدم... مثلاً چندین دفعه برام هدیه فرستادن یا منو بیرون می‌برن، جوری باهم برخورد می‌کنن که انگار فلان بازیگر محبوبم... این محبوبیت و جلب اعتماد خیلی برام جالبه... پیام میدن، حتی بعضیاشون که از همون ابتدا با من بودن الان تبدیل به دوست شدن برام این صمیمت خیلی برام جالب بود... و بازم باید تأکید کنم که این فضا به من کمک کرد که ادامه بدم...

همچنین آنها از ارتباط با مشتریان برای نظارت بر محیط خارجی و مکان بازار استفاده می‌کنند، به‌گونه‌ای که از وضعیت سلیقه و ذائقه مخاطبان مطلع می‌شوند. این اطلاعات به‌دست آمده پویایی و دوام یک برند را تضمین می‌کنند. برای مثال شیرین بنیان‌گذار برند شیرین دگمه می‌گوید:





بازارچه‌های خیریه‌ای که شرکت کردم خیلی کمک کرد تا بتوانم مخاطبم رو پیدا کنم... این بازارچه‌ها اولین جایی بود که مستقیم با مخاطب در ارتباط بودم. این ارتباط مستقیم با مشتری و شنیدن نظراتشون خیلی به کار من کمک کرد... بعضی از جوون‌ها که مشتری کار من بودن اونجاها بودن و می‌تونستم حضوری باهاشون در ارتباط باشم... وقتی کارت تو مغازه‌ها... نمیبینی کدوم کار زودتر فروش رفته و نمی‌فهمی مخاطب چه چیزی می‌خواهد... چرا این کار رو بیشتر دوست داری؟ چرا دوست نداری؟ تو اون بازارچه‌ها تونستم با مخاطبم ارتباط برقرار کنم و اونجاها هم خیلی مشتری اضافه شد. بعضی از مشتری‌ها خودشون مغازه یا کتاب‌فروشی داشتن یا مثلاً من رو معرفی می‌کردن به جاهایی...

و صالحه بنیان‌گذار برند مرغک می‌گوید:

از جمعه بازار پارکینگ پروانه شروع کردیم و کارهامون رو فروختیم... همه بچه‌هایی که الان به جورهایی کارهاشون برند شده و معروفن تو جمعه بازار بودن اون سال‌ها... به روز به خانمی که مدیر فروش بودن تو شهر کتاب اومدن جمعه بازار کارهای ما را دیدند و آنجا تلفن ما را گرفتن و سفارش کار دادند این اولین سفارش عمده ما بود... بعد از اون باز به خانم دیگه‌ای از خانه هنرمندان تو جمعه بازار ما رو پیدا کرد... و قرارداد بستیم....

در واقع پیوندهای ضعیف و غریبه‌ها، شبکه‌ها را تشکیل می‌دهند و همین شبکه‌ها نیز به پر کردن شکاف دانش کارآفرینان در رابطه با برند، کنش اقتصادی/ کارآفرینانه و یا بازارها کمک می‌کنند. بنابراین، این روابط نه تنها حمایت عاطفی برای ریسک‌پذیری کارآفرینی را فراهم می‌آورند (برودرل و پریندورفر^۱، ۱۹۹۸)، بلکه پایداری و بقای کسب‌وکار را نیز افزایش می‌دهند (گیمنو و همکاران^۲، ۱۹۹۷). این شبکه ارتباطات مجازی نوعاً تضمین‌کننده دوام و بقای برند هستند. بنیان‌گذاران اظهار می‌دارند زمانی که توسط مخاطبان و مشتریان تشویق می‌شوند برای ادامه کار انگیزه پیدا می‌کنند. برای مثال مریم بنیان‌گذار برند ویلیکا می‌گوید:

زمان‌های ناامیدیم بسیار بسیار زیاد بوده... ولی من نجات‌دهنده‌ها و ناجی‌هایی داشتم... شبایی شده که گفتم اگه فردا دیگه سفارشی نداشتم دیگه کار نمی‌کنم... فرداش

یهو یکی میاد چندتا کار سفارش میدہ این خیلی انگیزہ میدہ... یا اینکه مخاطب‌ها حتی با یه لایک با یه پیام بعضی وقتا واقعاً نجات‌دهنده یه آدم‌ن... چون من از بازار فقط کامپیوتر رو می‌بینم دیگه... برای همین کوچک‌ترین چیز هم مثل یه طناب بهش چنگ می‌اندازم که نجاتم بدہ... (مصاحبه تلفنی، ۹۵/۲/۲۲).

و یا مرضیه بنیان‌گذار برند وصله‌پینه می‌گوید:

چیزی که بهم انگیزہ می‌داد این بود کہ می‌دیدم ازش استقبال میشہ... همون اولی کہ عکسارو گذاشتم اینستاگرام سفارش گرفتم... اینکه سفارش بگیری و بینی خیلی بازخورد خوبی دارہ لایک میشہ کامنت می‌زارن بہت این انرژی و انگیزہ رو میدہ کہ ادامه بدی... (مصاحبه تلفنی، ۹۶/۲/۲۱).

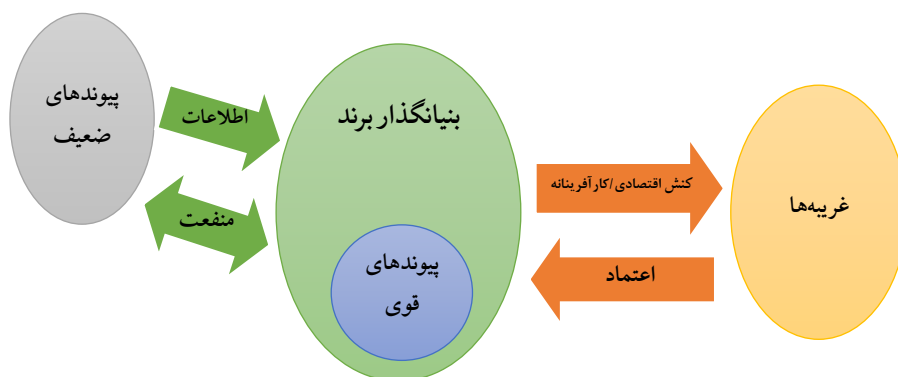
غریبگی در اینجا، بہ موقعیت فردی اطلاق می‌شود کہ دور اما عملاً نزدیک است. غریبہ واجد صفت خاص تحرک است و این تحرک، شکلی از نزدیکی و دوری پدید می‌آورد کہ موقعیت غریبہ را می‌سازد. شخصی کہ کاملاً در تحرک است، بہ طور اتفاقی با ہر یک از عناصر منفرد گروہ تماس برقرار می‌کند (زیمل، ۱۳۹۵، ۱۱۱). ہمین امر نیز باعث می‌شود غریبہ در شکل‌گیری، تثبیت و گسترش شبکہ نقش ایفا کند.

۵. نتیجہ‌گیری

در این مقالہ سہ سطح از شبکہ نشان داده شد. پیوندهای قوی کہ روابط خانوادگی را در برمی‌گیرد. پیوندهای ضعیف کہ شامل ارتباط با دوستان و آشنایان است و در آخر ارتباط با غریبہ‌ها کہ شامل ارتباطات با مشتریان و ارتباطات مجازی است. دستہ‌ای از زنان بنیانگذار برند صنایع‌دستی مدرن با تعیین‌کنندگی و نقش مہم پیوندهای قوی بہ کنش اقتصادی پرداختہ‌اند. کسب‌وکار آنان بہ بنگاہ خانوادگی تبدیل شدہ است. برای آنان خانوادہ منبع اطلاعات است کہ بہ دلیل اعتماد زیاد، ریسک پایین و منفعت طلبی کنترل شدہ کنش اقتصادی را مسیر ساختہ است. اما برای تعداد بیشتری از برندسازان، خانوادہ و پیوندهای قوی تنها در نقش مشوق اولیہ ظاہر شدہ و یا با فقدان پیوندهای قوی در برابر نقش پررنگ و اساسی پیوندهای ضعیف در کنش اقتصادی این بنیان‌گذاران روبہ‌رو ہستیم. آنها جزئیات



اطلاعات را از شبکه‌های دوستان، همکلاسی‌ها و هم‌دانشگاهی‌ها کسب می‌کنند. با آنها همکاری، پیوند چندگانه اعتماد و مبادله دو طرفه دارند. که این فرایند مبادله دو طرفه نه تنها باعث می‌شود دوستان مصرف‌کننده اولیه محصولات باشند بلکه اطلاعات و منابع را هم برای بنیانگذار فراهم می‌کند. دست‌آخر شباهت مهم و منحصر به فرد این مطالعه، بهره گرفتن تمامی پاسخ‌دهندگان از ارتباطات مجازی است. به‌طور کلی اگر زنان بنیانگذار برندهای صنایع دستی مدرن را به دو تیپ حرفه‌ای‌ها^۱ و آماتورها^۲ تقسیم کنیم، می‌توانیم بگوییم حرفه‌ای‌ها بر اساس اصل همسانی^۳ بیشتر از قدرت پیوندهای ضعیف (روابط دوستان) برای پیشبرد کنش اقتصادی/کارآفرینانه خود بهره‌برده‌اند و آماتورها فقدان پیوندهای ضعیف را با پیوندهای مجازی (ارتباط با غریبه‌ها) جبران نموده‌اند.



شکل شماره (۲). مدل مفهومی شبکه‌سازی زنانه برندسازان (۲)



۱. فارغ‌التحصیلان دانشگاهی رشته‌های هنر که عمدتاً به دنبال پیوند زدن سرمایه‌های تحصیلی و فرهنگی اخذ شده در طی سال‌های تحصیل خود با زندگی روزمره و کنش اقتصادی‌اند.
۲. خودآموخته‌گان هنری یا فارغ‌التحصیلان رشته‌های غیرهنری. این افراد با توجه به مهم‌ترین ویژگی دنیای پست‌مدرن یعنی فراگیری اخلاق DIY (خودت بساز، خودت انجام بده) به فراگیری یک فن و تکنیک پرداخته و از طریق آن به خوداشتغالی و کارآفرینی دست زده‌اند.



به‌طور کلی با توجه به مزایای پیوندهای ضعیف، ممکن است انگیزه‌ای برای کارآفرینان وجود داشته باشد که نسبت روابط شبکه‌ای خود را با افرادی که برای یکدیگر شناخته شده نیستند، افزایش و نقشی را که اعضای خانواده ممکن است در موفقیت کسب‌وکار ایفا کنند، کاهش دهند. اما همان اندازه که روابط می‌توانند باعث موفقیت فرد کارآفرین شوند، می‌توانند محدودکننده نیز باشند. تمامی اشکال روابط از جمله (پیوندهای قوی، ضعیف، غریبه‌ها) دارای محدودیت‌هایی هستند. پیوندهای قوی به همان اندازه که می‌توانند نقش مشوق‌آمیز و پیش‌برنده داشته باشند، می‌توانند به ضد خود نیز تبدیل شوند. برای مثال، در بحث پیوندهای قوی، نگرش خانواده‌های زنان برندساز به اشتغال و فضای آن حاصل نگرشی سنتی است. آنان کارهای رسمی و مزدبگیری را شغل به حساب می‌آورند و دائماً در نقش سرزنش‌کننده یا دلسوز به بنیان‌گذاران تأکید می‌کنند که به‌دنبال کار «درست و حسابی» باشند. همچنین ممکن است کار آنها به این دلیل که نوعی کار زنانه است و حالت تفریح، سرگرمی و کار خانگی دارد، جدی گرفته نشود. یا باز هم برای مثال در بحث پیوندهای ضعیف، آنجایی که این روابط شامل رابطه اعتمادکننده و امین است چنانچه اعتماد از جانب امین نقض شود، پیوند گسسته می‌شود و این از بین رفتن اعتماد می‌تواند شامل پیوند با غریبه‌ها نیز باشد. فاصله باریک میان اعتماد و بی‌اعتمادی می‌تواند یکی از محدودیت‌ها و چالش‌های این نوع روابط باشد.

در پایان لازم به ذکر است که تعریف پیوندهای قوی/ضعیف و مرز بین آنها از زمان نگارش مقاله معروف گرانووتر (۱۹۷۳) تا به امروز جنجال برانگیز و محل مناقشه یوده و منتقدان زیادی نیز داشته است. برخی منتقدان معتقدند که مرز بین پیوندهای ضعیف و قوی کاملاً روشن نیست. مناقشه برانگیز بودن تعریف حدود قدرت پیوندها باعث می‌شود مطالعات مختلف از تعبیر گوناگونی برای توضیح، تشریح و سنخ‌شناسی پیوندها بهره گیرند. بنابراین، به نظر می‌رسد تا حدودی این نظریه موقعیت‌محور و فرهنگ‌محور باشد. هر چند بر اساس نظر گرانووتر روابط خانوادگی و دوستان نزدیک، پیوند قوی به حساب می‌آیند، اما ما در این مقاله برای مطالعه ابعاد کنش کارآفرینانه، تنها روابط خانوادگی را پیوند قوی و روابط دوستان را پیوند ضعیف در نظر گرفته‌ایم. چرایی این موضوع را باید در

مفهوم منفعت جست‌وجو کرد. یکی از فرض‌های اساسی نهفته در شکل‌گیری مدل اقتصادی شبکه این است که افراد درگیر در شبکه، آگاهانه انتخاب می‌کنند که با چه کسانی در تعامل باشند. فرض می‌شود که افراد روابطی را که برای آنان پرمفعت است، شکل می‌دهند و نگه می‌دارند. از روابطی که برایشان منفعتی در پیش ندارد دوری می‌کنند. بر این اساس هزینه‌فایده‌ای که کنشگران متحمل می‌شوند، اهمیت دارد. البته فرض این دیدگاه این نیست که افراد کاملاً عقلانی‌اند و به گزینه‌های بالقوه‌شان آگاهی کامل دارند؛ بلکه متضمن این ایده است که شبکه‌هایی که از شکل‌گیری روابط جدید یا پایان دادن به روابط قدیمی منفعت قابل توجهی به دست می‌آورند، نسبت به شبکه‌هایی که در آنها چنین منفعتی وجود ندارد، زودگذرتر و بی‌دوام‌ترند (جکسون^۱، ۲۰۰۷). بر اساس این استدلال، از آنجایی که شبکه روابط دوستانه از شکل‌گیری روابط جدید یا پایان دادن به روابط قدیمی منفعت قابل توجهی به دست می‌آورند، بنابراین زودگذر، بی‌دوام و ضعیف هستند. درحالی‌که شبکه روابط خانوادگی به این دلیل که از چنین منفعتی برخوردار نیستند پیوند قوی به حساب می‌آید.



منابع

- آراستی، زهرا؛ کنعانی، احمد؛ و سیدقاسمی، نویساسادات (۱۳۹۲). انگیزه‌های کارآفرینی زنان و مردان در بخش صنعت، شباهت‌ها و تفاوت‌ها. زن در توسعه و سیاست، ۱۱(۱)، ۸۳-۱۰۰.
- آراستی، زهرا؛ اکبری جوکار، محمدرضا (۱۳۸۵). بررسی شیوه‌های ارتباط شبکه‌ای زنان کارآفرین ایرانی و تأثیر آن در راه‌اندازی کسب‌وکار. مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، ۴(۳)، ۵-۲۲.
- آراستی، زهرا؛ طرزمی، الناز (۱۳۹۲). چگونگی تغییر نقش شبکه‌های اجتماعی زنان کارآفرین از مرحله نوپایی به تثبیت: مورد مطالعه بخش صادرات. توسعه کارآفرینی، ۶(۴)، ۲-۳۲.
- زیمِل، گنورگ (۱۳۹۵). گزیده مقالات (مترجم: شاپور بهیان). تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- شفیعی، زینب (۱۳۹۷). جامعه‌شناسی کنش اقتصادی زنان کارآفرین با تأکید بر برندهای صنایع دستی (رساله دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه). دانشگاه تهران، تهران، ایران.
- شفیعی، زینب؛ و راغفر، حسین (۱۳۹۹). عصر دست‌سازهای مدرن: مطالعه‌ای جامعه‌شناختی. تهران: انتشارات سروش.
- شریعتی، سارا؛ و شفیع، زینب (۱۳۹۷). "تولدی دیگر" مطالعه کیفی پدیده نوظهور صنایع دستی مدرن در عصر شبکه‌ها. جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱۰(۱)، ۱۸۹-۲۲۹.
- گلد، پروانه (۱۳۸۸). خانواده و راهکارهای توسعه کارآفرینی زنان ایرانی. پژوهش زنان، ۷(۲۱)، ۱۴۹-۱۳۱.
- گلد، پروانه؛ حسینی، مریم؛ و عسگری، الهه (۱۳۹۶). رابطه شبکه‌های اجتماعی با عملکرد کسب‌وکارهای زنان با نقش میانجی هوشیاری کارآفرینانه و تبعیض جنسیتی. توسعه کارآفرینی، ۱۰(۲)، ۲۹۹-۳۱۸.
- Aldrich, H.E., Reese, P., & Dubini, P. (1989). Women on the Verge of a Breakthrough: Networking Among Entrepreneurs in the United States and Italy. *Entrepreneurship and Regional Development*, 339-356. doi: 10.1080/08985628900000029
- Aldrich, H.E. (1989). Networking among women entrepreneurs. In *Women owned Businesses*. (pp.103-132). Publisher: Praeger.
- Aldrich, H.E., & Zimmer, C. (1986). Entrepreneurship through social networks. In *The Art and Science of Entrepreneurship* (pp. 3-23). Cambridge, MA: Ballinger.
- Aldrich, H.E., & Fiol, M. C. (1994). Fools rush in? The institutional context of industry creation. *Academy of Management Review*, 19, 645-70. doi: 10.5465/amr.1994.9412190214
- Aldrich, H.E., Elam, A. B., & Reese P. R. (1996). Strong ties, weak ties, and strangers: Do women business owners differ from men in their use of networking to obtain assistance?. In S. Birley & I.C. MacMillan (Eds.), *Entrepreneurship in a Global Context* (pp:1-25). London: Routledge.



- Andre, R. (1992). A national profile of women's participation in networks of small business leaders. *Journal of Small Business Management*, 30(1), 66-73.
- Birley, S. (1985). The role of networks in the entrepreneurial process. *Journal of Business Venturing*, 1(1), 107-17. doi: 10.1016/0883-9026(85)90010-2
- Blank, R. (2010). Women Owned Businesses in the 21st Century. *U.S. Department of Commerce Economics and Statistics Administration. White House Council on Women and Girls*. Retrieved from <http://www.esa.doc.gov/sites/default/files/women-owned-businesses.pdf>
- Boissevain, J. (1974). *Friends of friends, networks, manipulators and coalitions*. Oxford: Basil Blackwell.
- Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In Richardson, J. G. (Ed.), *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education* (PP. 241-258). New York: Greenwood.
- Bruderl, J., & Preisendorfer, P. (1998). Network support and the success of newly founded businesses. *Small Bus Econ.* 10, 213-225. doi:10.1023/A:1007997102930
- Easton, G. & Araujo, L. (1986). Networks, bonding and relationships in industrial markets. *Industrial Marketing and Purchasing*, 1(1), 8-25.
- Fischer, C.S., & Olicker, S.J. (1983). A research note on friendship, gender, and the life cycle. *Social Forces*, 62, 124-133. doi:10.2307/2578351
- Fornoni, M., & Arribas, I., & Vila, J. E. (2010). Measurement of an Individual Entrepreneur's Social Capital: a Multidimensional Model. *National University of Mar del Plata*. doi:10.1007/s11365-011-0204-1
- Freeman, J. (1999). *Venture capital as an economy of time*. In *Corporate Social Capital and Liability* (pp. 460-482). Kluwer Academic Publishing, Boston. doi:10.1007/978-1-4615-5027-3_26
- Gimeno, J., Folta, T., Cooper, A.C., & Woo, C.Y. (1997). Survival of the fittest? Entrepreneurial human capital and the persistence of underperforming firms. *Administrative Science Quarterly*, 42(4), 750-783. doi:10.2307/2393656
- Goffee, R., & Scase, R. (1985). *Women in charge: The experiences of female entrepreneurs*. London: George Allen and Unwin.
- Granovetter, M. (1985). Economic institutions as social constructions: A framework for analysis. *American Journal of Sociology*, 91, 481-510. doi: 10.1177/000169939203500101
- Greve, A., & Salaff, J. (2003). Social networks and entrepreneurship. *entrepreneurship. Theory & Practice*, 28, (1), 1-22. doi: 10.1111/1540-8520.00029
- Hoang, H. & Antoncic, B. (2003). Network-based research in entrepreneurship: A critical review. *Journal of Business Venturing*, 18(2), 495-527. doi:10.1016/S0883-9026(02)00081-2
- Hurlbert, J.S. & Acock, A.C. (1990). The effects of marital status on the form and Composition of social networks. *Social Science Quarterly*, 71. 163-174.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۲۸

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹



- Oinas, P. (1999). Voices and silences: The problem of access to embeddedness. *Geoforum*, 30, 351–61. doi: 10.1016/S0016-7185(99)00026-3
- Jack, S. L. (2005). The role, use and activation of strong and weak network ties: A qualitative analysis. *Journal of Management Studies*, 42(6), 1233–1260. doi:10.1111/j.1467-6486.2005.00540.x
- Jackson, M. O. (2007). The study of social networks in economics, *The Missing Links: Formation and Decay of Economic Networks*. Retrieved from <https://web.stanford.edu/~jacksonm/netsocialecon.pdf>
- Johannisson, B., Alexanderson, O., Nowicki, K., & Senneseth, K. (1994). Beyond anarchy and organization: entrepreneurs in contextual networks. *Entrepreneurship & Regional Development*, 6(4), 329–356. doi:10.1080/08985629400000020
- Klyver, K. (2011). Gender differences in entrepreneurial networks: adding an alter perspective. *Gender in Management: An International Journal*, 26(5), 332–350. doi:10.1108/17542411111154886
- Upton L. O., Broming, E. J., & Upton, R. L. (2015). *Research on women entrepreneurs' social networks*. Retrieved from <https://cdn.www.nwbc.gov>
- Marsden, P. V. & Campbell, K. E. (1984). Measuring Tie Strength. *Social Forces*, 63(2):482–501. doi:10.2307/2579058
- Mitchell, J. C. (1979). Social networks. *Annual Review of Anthropology*, 3, 279–299. doi:10.1146/annurev.an.03.100174.001431
- Moore, D. P. (1990). An examination of present research on the female entrepreneur—suggested research strategies for the 1990's. *Journal of Business Ethics*, 9, 275–281. doi:10.1007/BF00380327
- Morgan, G., & Smircich, L. (1980). The Case for Qualitative Research. *Academy of Management Review*, 5(4), 491–500. doi:10.5465/amr.1980.4288947
- Renzulli, L. A., Aldrich, H., & Moody, J. (2000). Family Matters: Gender, Networks, and Entrepreneurial Outcomes. *Social Forces*, 79(2), 523. doi:10.2307/2675508
- Reskin, B., & Ross C. (1992). Jobs, authority, and earnings among managers. *Work and Occupations*, 19, 342–365. doi:10.1177/0730888492019004002
- Reskin, B., & Hartmann, H. (1986). *Women's work, men's work: Sex segregation on the job*. Washington: National Academy.
- Reynolds, P.D. & White S. (1997). The entrepreneurial Process: Economic growth, men, women, and minorities. *westport, CT: Quorum*. doi:10.1002/hrdq.3920100212
- Robb, A. (2013). Access to capital among young firms, Minority-owned Firms, Women-owned firms, and high-tech firms. *SBA, Office of Advocacy, Under contract No SBAHQ-11-M-0203*. Retrieved from <http://www.sba.gov/advocacy/7540>

- Robinson, Sh., & Stubberud, H. A. (2009). Sources of advice in entrepreneurship: gender differences in business owners' social networks. *International Journal of Entrepreneurship*, 13, 83-101
- Singh, R.P., Hills, G.E., Lumpkin, G.T., & Hybels, R.C., (1999). The entrepreneurial opportunity recognition process: Examining the role of self-perceived alertness and social networks. *Academy of Management Meeting, Chicago, IL*. doi:10.5465/apbpps.1999.27600505
- Smeltzer, L.R., & Van Hook, B.L., & Hutt, R.W.(1991). Analysis and use of advisors as information sources in venture startups. *Journal of Small Business Management*; Milwaukee, 29 (3), 10-20.
- Staber, U. (1993). Friends, acquaintances, strangers: gender differences in the structure of entrepreneurial networks. *Journal of Small Business and Entrepreneurship*, 11(1), 73-82. doi:10.1080/08276331.1993.10600450
- Stuart, T.E., & Sorenson, O. (2005). Social networks and entrepreneurship. *International Handbook Series on Entrepreneurship* (Vol. 2; Pp 233-252). doi:10.1007/0-387-23622-8_11
- Stuart T.E., Sorenson O. (2005) Social Networks and Entrepreneurship. In: Alvarez S.A., Agarwal R., Sorenson O. (eds) *Handbook of Entrepreneurship Research. International Handbook Series on Entrepreneurship*, vol 2. Springer, Boston, MA. doi: 10.1007/0-387-23622-8_11
- Strauss, A. L. (1987). *Qualitative analysis for social scientists*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Surangi, H.A.K.N.S. (2013). Research on entrepreneur networks: A comprehensive review of literature. *2nd International Conference on Humanities, Economics and Geography*, 17-18, London (UK).
- Zimmer, C., & Aldrich, H. (1987). Resource mobilization through ethnic networks: Kinship and friendship ties of shopkeepers in England. *Sociological Perspectives*, 30(4), 422-445. doi: 10.2307/1389212



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۳۰

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹



تولید اجتماعی فضای شهری؛ مورد مطالعه، پارک نوبهار کرمانشاه

مهسا عزتی^۱، سیاوش قلی‌پور^۲، همایون مرادخانی^۳

دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۱۳؛ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۲

چکیده

این مقاله به بررسی سازوکار تولید اجتماعی پارک نوبهار در کلانشهر کرمانشاه می‌پردازد. رویکرد نظری مقاله مبتنی بر آراء هانری لوفور در باب «تولید فضا» است. روش مطالعه اتنوگرافی است و برای گردآوری داده‌ها از روش‌های مشاهده، مصاحبه، بررسی اسناد و نقشه‌های ذهنی استفاده شده است. یافته‌های پژوهش عبارت‌اند از: الف) پارک نوبهار در اواخر دهه ۴۰ هجری شمسی در روند شهرک‌سازی‌های گسترده ساخته شده است. ب) نحوه مواجهه مردم با این فضای عمومی متأثر از معانی ذهنی است و گروه‌های سنی هر کدام به فراخور شرایط خویش از آن بهره می‌برند. نوجوانان و جوانان در بازتولید معانی داغ‌خورده و سالنمدان در تولید معانی مثبت نقش دارند. حضور پررنگ نوجوانان و جوانان قدرت نام‌گذاری آنها را بیشتر کرده است. ج) کشگران زندگی روزمره به مرور زمان معانی مختلفی را بدان نسبت داده‌اند. این معانی دوگانه بوده و همزمان خوب/بد، آرامش‌بخش/تهدیدزا هستند. روی هم رفته، معانی منفی برجستگی بیشتری دارند و به مثابه یک مکان برچسب‌خورده در فضای ذهنی شهر شناخته شده است. **کلیدواژه‌ها:** تولید فضا، زندگی روزمره، برچسب‌خوردن، عمل فضایی، نقشه‌های ذهنی، کرمانشاه

۱. کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

mahsa.ezati89@razi.ac.ir ✉

۲. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)

gholipoor.sia@razi.ac.ir ✉

۳. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

Hmoradkhanie@razi.ac.ir ✉

۱. مقدمه

شهرها از عناصر متعددی تشکیل شده‌اند که هر کدام از این عناصر به سهم خود در پویایی و سرزندگی آن نقش دارند. به میزانی که هر کدام از این عناصر در کالبد شهر تعبیه نشوند و یا به‌خوبی کارکردهای خود را انجام ندهند، زندگی روزمره شهروندان با تنگناها و نقصان‌هایی روبه‌رو می‌شود. این عناصر لزوماً فیزیکی نیستند و دارای ابعاد فرهنگی و اجتماعی نیز هستند. یکی از مهم‌ترین آنها فضای عمومی است که فضایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و برخوردهای غیرشخصی است. «فضاهای عمومی فعال، زندگی در شهرها را توانگر می‌کنند. آن‌ها به‌عنوان فضاهای قابل تنفسی عمل می‌کنند که مردم می‌توانند در آن استراحت کرده، معاشرت کنند، غذا و دیگر اجناس لازم خود را تهیه کنند و در رویدادهای عمومی مختلف شرکت کنند و یا به‌سادگی از بودن در محیط شهری لذت برده و زندگی روزمره اطراف خود را لمس کنند» (فرناندو^۱، ۱۳۹۵، ۱۴۹).

فضاهای عمومی، فعالیت‌های جمعی مانند برگزاری جشن‌ها، گردهم‌آیی‌های مناسبتی، مناسک، جشنواره، ورزش‌های همگانی و یا گذران فراغت را ممکن می‌سازند. فعالیت‌های جمعی در فضاهای عمومی سبب افزایش سرمایه اجتماعی، پویایی زندگی شهری و امکان تمدد جسم و جان می‌شود. برخی شهرها از فقر فضای عمومی رنج می‌برند، برخی دیگر به‌رغم دارا بودن فضای عمومی به‌دلایل مختلف از نتایج آن بهره‌مند نیستند:

۱) ویژگی‌های فیزیکی، فضاهای باز را محدود و امکان دعوت مردم به فضای پویا و خلق آن را محدود می‌کند. برای مثال، فضاهای بی‌دفاع، حصارها، کمبود جا برای نشستن، خصوصی کردن حوزه عمومی از جمله این موارد هستند. گاهی برای رفع این مشکل کنترل شدیدی بر فضا اعمال می‌شود که خود سبب تهی شدن فضای عمومی می‌شود. نباید از نظر دور داشت که برخی قوانین و نظارت‌ها برای ایمن شدن فضا مهم هستند؛

۲) انگ‌خوردن نیز به‌مثابه دیواری بلند مانع از حضور شهروندان در فضای عمومی می‌شود و کارکرد انسجام‌بخش فضای عمومی را از بین می‌برد و در مواردی به منطقه‌ای تهدیدزا برای محله‌های مجاور می‌شود. پارک مهم‌ترین فضای عمومی شهر است و مکانی برای تفریح و گذراندن اوقات فراغت شهروندانی است که در یک شهر زندگی می‌کنند.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۳۲

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹



در شهر کرمانشاه تعداد ۱۶۵ پارک وجود دارد که اکثراً پارک‌هایی کوچک و محله‌ای هستند. یکی از این پارک‌ها، پارک «نوبهار» نام دارد. پارک کوچک و تمیزی که امکانات حداقلی و مکان‌یابی مناسبی دارد که در انتهای یک خیابان با پویایی و سرزندگی شهری بالا قرار دارد. تهدیدکننده‌هایی مانند معتادین متجاهر، اراذل و اوباش و بی‌خانمان‌ها در پارک حضور ندارند. با این وجود، موانع اجتماعی برای حضور برخی گروه‌های اجتماعی در آن وجود دارد که در نتیجه معانی منفی‌ای شکل گرفته‌اند که در طول بیش از ۴ دهه به پارک نسبت داده شده است. نکته قابل توجه این که برخی گروه‌ها تصور منفی از پارک ندارند و آن را محل مناسبی می‌دانند. دوگانگی این معانی پرسش‌های متعددی را به ذهن متبادر می‌کند. سازوکار تولید پارک نوبهار به مثابه یک فضای عمومی در شهر کرمانشاه چگونه بوده است؟ معنای پارک نوبهار در ذهنیت افرادی که از آن بهره می‌برند چیست؟ نقش معنای ذهنی پارک نوبهار در رفتار شهروندان چیست؟ گروه‌های سنی و جنسی چگونه با این فضا مواجه می‌شوند؟

۲. پیشینه پژوهش

محمدی و محمودی (۱۳۹۷) در «تجربه جوانی و تولید فضای اجتماعی: مردم‌نگاری انتقادی پرسه‌زنی جوانان در فضای شهری» با تکیه بر دستگاه مفهومی هانری لوفور^۱ و به‌کارگیری روش مردم‌نگاری انتقادی برآن‌اند که دریابند خیابان پاسداران چگونه به واسطه پراکسیس‌ها و بازنمایی‌های فضایی بازتولید می‌شود و معانی و کاربردهای روزمره چگونه فضای مذکور را تحت تأثیر قرار داده و خود از آن متأثر می‌شود. در این پژوهش، خیابان به منزله فضای شهری که در متن روابط و مناسبات اجتماعی تولید می‌شود، در نظر گرفته شده است. و فضا درون گفتمان خاصی بازتولید می‌شود که تجربه جوانی نیز در متن این گفتمان ساخته می‌شود. داده‌ها نشان می‌دهد که جوانان پرسه‌زنی را به شیوه‌ای طبیعی و ناب تجربه نمی‌کنند و به نمایش نمی‌گذارند؛ بلکه سازوکارهایی حساس و مؤثر تولیدکننده جوانی و تجربه‌های مختص به آن هستند. جوانان درگیر در خیابان، هم به واسطه آن ساخته می‌شوند و هم خود در بازتولید فضا نقش دارند. مقاله به‌رغم ادعای تولید فضای اجتماعی به فهم تجربه زیسته جوانی پرداخته است.

1. Lefebvre



قلی‌پور (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «سازماندهی فضایی شهر کرمانشاه در دوره پهلوی اول» تلاش می‌کند سازوکار تولید فضای شهری را توضیح دهد. رویکرد نظری مبتنی بر آراء هانری لوفور و روش پژوهش کیفی است. یافته‌ها نشان می‌دهند که شهر این دوره بر مبنای اندیشه‌های ژرژ هوسمان^۱ ساخته شده و فضای بازنمایی شهر به دو بخش سنتی و مدرن تقسیم شده است.

آشوری و ایراندوست (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل فرایند تولید فضای غیررسمی در شهر سنندج» با استفاده از چارچوب نظری و روش دیالکتیکی لوفور به دنبال رسیدن به پاسخی برای این پرسش‌اند که نتیجه کوشش و منازعه بر تولید فضای غیر رسمی از سه وجه فضایی (بازنمایی فضا، عمل فضایی و فضای زیسته) چگونه خود را در شهر سنندج، که یکی از شهرهای دارای فضای غیررسمی گسترده است، نشان داده و درک شده است. در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که سه گروه فن‌سالاران دولتی و علمی و مردم از شرایط زیست غیر رسمی برداشت متفاوتی دارند. هر گروه، دیدگاه خود را برتر از گروه‌های دیگر می‌داند. تفاوت نگرش سه گروه مذکور با تجربه زیسته ساکنان نشان‌دهنده شکاف عمیق میان گروه‌ها و لزوم در نظر گرفتن راهکارهایی بدیل با نگرشی انتقادی از فضا نسبت به دهه‌های پیشین را ایجاد کرده است.

قلی‌پور، کریمی و صادقی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «شکل‌گیری فضاهای مسکونی در کرمانشاه ۹۵-۱۳۷۵» به سازوکار تولید فضا بر مبنای رویکرد تولید فضای لوفور پرداخته‌اند. روش پژوهش کیفی است و نتایج نشان می‌دهند که سه فرایند در شکل‌گیری فضای مسکونی این دوره نقش داشته است: نخست، سیاست‌های مسکن مهر که سبب رشد شهرک‌های پردیس، دولت‌آباد، دانش و کیهانشهر شد. این شهرک‌ها به پراکندگی و از هم‌گسیختگی فضای شهری دامن زدند؛ دوم، رشد سکونت‌گاه‌های غیررسمی دره‌دراز، نوکان، کرناچی و ده‌پهن است که به‌رغم عدم وجود زیرساخت‌ها و فقر امکانات از پویایی بیشتری در زندگی روزمره برخوردارند؛ سوم، کارکردهای اقتصادی و فراغتی فضاهای مسکونی جدید که تعامل آنها را با بازارچه‌ها داخل شهر اجتناب‌ناپذیر ساخته است. همچنین در سکونت‌گاه‌های غیررسمی سبب رشد پدیده کوچه‌نشینی به مثابه تاکتیکی برای مقاومت در برابر کمبود فضای فراغت شده است.



این مقاله‌ها به بررسی تولید فضا در مقیاس کلان و یک دوره تاریخی پرداخته‌اند؛ اما مقاله حاضر تلاش می‌کند در سطح خرد (پارک) سازوکار مذکور را مدنظر قرار د.

اجلالی و انجم شجاع (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان «زندگی روزمره در پارک‌های شهری» بر مبنای دیدگاه لوفور به شناخت زندگی روزمره ایرانی در پارک‌های کرمان و تهران می‌پردازند. روش پژوهش مردنگاری است. نتایج آن نشان می‌دهد که تهران کلانشهری بیگانه‌ساز است که پرسه‌زنی در پارک مفّری برای فرار از بیگانگی است؛ اما در کرمان کماکان روابط خویشاوندی و همبستگی اجتماعی وجود دارد و این امر زیست‌پذیری پارک را متفاوت از تهران ساخته است. این مقاله با این که چهارچوب نظری آن تولید فضا است اما در بخش یافته‌ها به توصیف زندگی روزمره در دو شهر پرداخته است.

صفایی‌پور و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر عوامل محیطی بر شکل‌گیری اجتماعات فراغتی در پارک‌های شهری» به بررسی تأثیر عوامل محیطی بر شکل‌گیری انواع اجتماعات فراغتی در پارک‌های شهری اهواز می‌پردازد. روش پژوهش پیمایشی است و نتایج نشان می‌دهند که اجزاء و شرایط پارک به‌عنوان خرده‌سیستم‌ها بر شرایط و کنش‌های کل پارک تأثیر گذاشته و سیستم‌های رفتاری اجتماعی را هدایت می‌کند. پارک‌های مورد مطالعه باوجود تفاوت در مطلوبیت فضای درونی و همچنین تفاوت معنادار از نظر عناصر مکانی، عملکردهای متفاوتی را درخصوص جذب گروه‌های فراغتی دارند. به این معنی که مطلوبیت بیشتر مکان پارک و فضای داخلی موجب شده گروه‌های خانوادگی بیشتری در پارک‌ها حضور یابند و ضعف این عوامل موجب بیشتر شدن حضور گروه‌های دوستان و همسالان شده است. مطالعات جامعه‌شناختی در زمینه پارک اندک هستند. این مطالعات شبیه به هم و بیشتر به کارکردهای پارک توجه دارند (برای مثال بنگرید به ربانی، نظری و مختاری ۱۳۹۰؛ امیرفخریان و خاکپور ۱۳۹۰).

۳. مبانی نظری

رویکرد نظری مقاله مبتنی بر آراء هانری لوفور در رابطه با «تولید فضا» است. در طول تاریخ با گذر زمان شیوه‌های تولید و به تبع آنها فضاها تغییر می‌کند. برای مثال شیوه‌های



تولید برده‌داری، فتودالیسم و سرمایه‌داری هریک فضای خاص خود را داشته و دارند. به عقیده لوفور (۱۹۹۱)، فضا یک محصول اجتماعی است که فی نفسه وجود ندارد بلکه تولید می‌شود. این ادعا که «دانش واقعی درباره فضا باید چپستی تولید آن را مورد بحث قرار دهد» (لوفور، [۱۹۷۴] ۱۹۹۱، ۱۱۱) تحلیل وی را با اهمیت بنیادینی درباره روابط اجتماعی در جوامع و اعصار خاص تاریخی مرتبط می‌سازد. لوفور با مطرح کردن این گزاره که «فضای اجتماعی یک تولید اجتماعی» است سعی کرد این درک گسترده را از بین ببرد که فضا یک واقعیت مادی مستقل و «خودبنیاد» است. او در برابر این درک عامیانه، از مفهوم «تولید فضا» استفاده کرد. مفهوم تولید از اندیشه‌های هگل، مارکس و انگلس نشئت می‌گیرد و از آن معانی محدود تولید صنعتی (کالا و محصول) به جایی رسیده است که امروزه تولید کار در محیط مخلوق و تولید معانی فضا مانند شده و دیگر نشانه‌های محیط اجتماعی را در برمی‌گیرد. لوفور می‌گوید: «ما از تولید دانش، ایدئولوژی، نوشتار و معانی، ایماژها، گفتمان، زبان، نشانه‌ها و نماد... و غیره صحبت می‌کنیم» (لوفور، [۱۹۷۴] ۱۹۹۱، ۶۹). او فضا را منوط به روابط اجتماعی ساخت. به بیان دیگر، از نظر او فضا نمی‌تواند به عنوان یک واقعیت آغازین معرفت‌شناسی باشد. فضا «فی نفسه» وجود ندارد بلکه یک تولید اجتماعی است و سازوکار پیچیده‌ای در تولید آن نقش دارد که جوانب مختلفی را در برمی‌گیرد. نقش سرمایه، نیروی انسانی، دانش برنامه‌ریزی و شهرسازی و علوم معماری و مهندسی در ساخت فضا به امر بدیهی تبدیل شده بود. لوفور به ما خاطر نشان ساخت که سیاست و قدرت به همراه جامعه نیز مولفه‌های بسیار مهمی در ساخت فضا هستند. وی متأثر از پارادایم پدیدارشناسی، نقش برجسته زندگی روزمره و بر ساخت معنا به عنوان عنصر اساسی فضا را مطرح کرد. در هر حال سه لحظه مهم در تولید فضا نقش مهمی دارند که به موازات هم و بدون توجه به اولویت تأثیر خود را دارند.

بازنمایی فضا (فضای انگاشت‌شده): همان فضای مفهوم‌سازی شده، فضای دانشمندان، برنامه‌ریزان، شهرسازان، زیربخش‌های تکنوکراتیک و مهندسين اجتماعی به عنوان سنخ خاصی از هنرمندان با یک تمایل علمی است... بازنمایی فضا، فضای مسلط در هر جامعه‌ای (شیوه تولیدی) است. مفاهیم فضایی (به همراه استثنایی که به آن برخورد می‌گشت) به سمت نظامی از نشانه‌های کلامی گرایش دارد.

جدول شماره (۱). دیاگرام سه گانه لوفور

حوزه	ابعاد سه گانه (فضای فیزیکی / تجربه)	معرف ها	انسان
فیزیکی (طبیعت)	عمل فضایی	مسیرها، مقصدها، راه پیدا کردن، شیوه های حمل و نقل	بدن من / بدن تو
	فضای برداشت شده	بوییدن، دیدن، شنیدن، چشیدن، لمس کردن، حرکت کردن، حضور به هم رسانیدن، جدا کردن ^۱	
ذهنی (انتزاعیات صوری درباره فضا)	بازنمایی فضا	نقشه ها، گفتمان ها، مفاهیم، روش ها، مدل ها، نظریه ها، رشته های آکادمیک	ذهن من / ذهن تو
	فضای انگاشت شده	اندیشیدن، تعمق کردن، نظام مند ساختن، خیال کردن ^۲ ، تصور کردن، تفسیر کردن، اندازه گیری کردن، دسته بندی کردن	
اجتماعی (تعاملات انسانی)	فضای بازنمایی	خانه، قبرستان، جشنواره ^۳ ، مزرعه، اداره، بنای عمومی ^۴	تجربه مستقیم من / تجربه مستقیم تو
	فضای زیست شده	زندگی کردن در لحظه، دوست داشتن، ترسیدن، خلق کردن، شهادت دادن، ملحق شدن به، شناختن محدودیت ها، عضویت یافتن	

منبع: کرپ^۵، ۲۰۰۸، ۱۳۳

عمل فضایی (فضای برداشت شده): عمل فضایی یک جامعه، فضای اجتماعی آن را تولید می کند. ... عمل فضایی در بردارنده هم نشینی نزدیکی در درون فضای برداشت شده، میان واقعیت روزانه (روزمرگی) و واقعیت شهری است؛ راه ها و شبکه هایی که مجموعه مکان های جدا شده از هم برای کار، زندگی خصوصی و اوقات فراغت را به هم مرتبط می سازد. این هم نشینی پارادکسیکال است زیرا در بردارنده افراطی ترین جدایی میان مکان هایی است که آن ها را به هم مرتبط می سازد. اجرا و قابلیت این فضای خاص برای هر عضو جامعه فقط به لحاظ تجربی قابل ارزیابی است.

1. dissociating
2. ideating
3. festival
4. public monument
5. Crap





فضای بازنمایی (فضای زیسته): فضا به مثابه امر مستقیماً زیسته شده از طریق ایماژها و نمادهای مرتبط به آن و از این رو فضای ساکنین و کاربران و نیز فضای برخی هنرمندان و کسانی همچون نویسندگان و فیلسوفان اندکی است که آن را توصیف می کنند و آرزوی چیزی بیش از توصیف آن را ندارند. ... فضای بازنمایی فضای فیزیکی را نیز پوشش می دهد و استفاده نمادین از ابژه هایش را ممکن می سازد. بنابراین می توان گفت فضاهای بازنمایی، هرچند با استثنای خاص، به سمت سیستم های کم و بیش همبسته ای از نمادها و نشانه های غیرکلامی گرایش دارند (لوفور، [۱۹۷۴] ۱۹۹۱، ۳۹-۳۸).

سه گانه های لوفور هم به جنبه فیزیکی (مکان ها، فرایندهای انضمامی تولید و مصرف، نشانه ها، نمادها و تصاویر) و هم به تجارب زیسته (خلاقیت های انسانی، احساسات، افکار، تخیلات و نگرش ها) توجه دارند. به عقیده لوفور، فضا صرفاً می تواند به شیوه دیالکتیکی فهم شود زیرا یک انتزاع انضمامی است. انتزاع انضمامی هم زمان میانجی روابط اجتماعی است (زیرا آن ها را ساختار می دهد) و هم محصول کنش های انسانی است» (گاتدینر^۱، ۱۹۸۵، ۱۲۸).

فضا باید بر اساس یک برداشت همگانی فعال به مثابه شبکه ای از روابط فهمیده شود که به طور مستمر تولید و بازتولید می شوند. بنابراین، فضا فرایندی تولیدی است که بر اساس سه بعد دیالکتیکی مرتبط با هم شکل می گیرد. «چنانچه این دیالکتیک سه گانه به مثابه یک مدل انتزاعی درک شود اهمیت خود را شدیداً از دست می دهد» (لوفور، [۱۹۷۴] ۱۹۹۱، ۴۰۹). در درون این دیالکتیک جسم و بدن انسان اهمیت دارند.

فضای اجتماعی نه تنها دارای یک مادیت انضمامی است بلکه دربردارنده مفاهیم فکری، احساسی و تجربه زیسته است. مادیت یا عمل مادی بدون توجه به اندیشه ای که آن را جهت می بخشد، فی نفسه هیچ هستی ای ندارد. از طرف دیگر، اندیشه صرف وجود ندارد بلکه ریشه آن در تجربه زیسته، جسمانیت، مادیت و تاریخ است. هستی اجتماعی بدون جسمانیتی که مبتنی بر آن است و بدون اندیشه ای که آن را ساختار می بخشد غیرممکن است. به همین خاطر نظریه لوفور هم به اندیشه و هم به جسمانیت و تجربه زیسته توجه

کرده است. رابطه يك «سوژه»، که عضوي از يك گروه یا جامعه است، با فضا، به رابطه او با جسم خود اشاره دارد و بالعکس.

سه‌گانه‌های لوفور هم به جنبه فیزیکی (مکان‌ها، فرایندهای انضمامی تولید و مصرف، نشانه‌ها، نمادها و تصاویر) و هم به تجارب زیسته (خلاقیات‌های انسانی، احساسات، افکار، تخیلات و نگرش‌ها) توجه دارند. علاوه براین، هم برای تحلیل فضاهای کلان مقیاس و هم تحلیل سطح خرد مانند محله، مرکز خرید و یا پارک کاربرد دارد.

۴. روش‌شناسی

روش پژوهش «مردم‌نگاری» است. میدان مورد مطالعه پارک نوبهار، واقع در تقاطع بلوار نوبهار شهر کرمانشاه است. تکنیک‌های گردآوری داده عبارت‌اند از: مشاهده، مصاحبه و نقشه‌های شناختی.

مشاهده: مشاهده «مستلزم توجه منظم (سیستماتیک) و ثبت رویدادها، رفتارها و موضوعاتی است که در محیط اجتماعی و مکان يك محل مورد تحقیق وجود دارد» (مارشال و راسمن، ۱۳۸۱، ۱۱۰). با توجه به داده‌های جدول شماره (۲)، مشاهدات به مدت سه‌ماه در روزها و ساعات مختلف انجام گرفت. تمرکز عمده پژوهشگران بر مشاهده کالبد و تعاملات اجتماعی بود.

جدول شماره (۲). ویژگی ابعاد مشاهده و زمان صرف شده

حوزه مشاهده	ویژگی	مدت زمان
کالبد	موقعیت (مکانی)، عناصر (درخت، صندلی، دستشویی و ...)، کیوسک خدماتی	هر ماه ۱۰ روز در چهار نوبت صبح، ظهر، عصر و شب
تعاملات اجتماعی	تفکیک جنسی، تفکیک سنی، گروه دوستان، گروه خانوادگی	هر ماه ۱۰ روز در چهار نوبت صبح، ظهر، عصر و شب

مصاحبه: جهت جمع‌آوری بخشی از اطلاعات مورد نیاز با توجه به نوع مخاطبان از دو گروه مصاحبه به عمل آمده است: گروه نخست، افرادی در شهرداری منطقه یک، معاونت



اجتماعی، مدیریت پاتوق بازنشستگان در پارک و نگهبان پارک هستند. گروه دوم، مراجعه‌کنندگان به پارک هستند و هدف، فهم عمل فضایی این گروه است. مصاحبه با ۴۰ نفر صورت گرفت و بعد از ۳۵ مصاحبه داده‌ها تکرار شده و پژوهش به اشباع نظری رسید. نقشه‌های شناختی^۱: این تکنیک در ارزیابی بعد عمل فضایی به کار می‌رود. از مصاحبه‌شوندگان خواسته شد تصاویر ذهنی همراه با توصیفات و سفرهای تخیلی خود در مکان پارک را با ترسیم یک نقشه نشان دهند تا میزان آشنایی و استفاده از فضا نزد آنان مشخص گردد. بنابراین، ۴۰ نقشه دریافت شد و بر اساس دو گروه جنسی زن و مرد و گروه‌های سنی متفاوت تحلیل و بررسی شدند.

۵. شیوه تحلیل داده‌ها

در مردم‌نگاری شیوه تحلیل داده‌ها شکل و یا مرحله واحدی ندارد و فرایندی است که از بیان مسئله تا گزارش نویسی اتفاق می‌افتد (فترمن^۲، ۲۰۱۰؛ همرسلی و اتکینسون^۳، ۲۰۰۷؛ مارچسیون^۴، ۱۳۹۲؛ بریکس^۵، ۲۰۰۶). تحلیل این پژوهش به پیروی از مراحل سه‌گانه (تحلیل، تفسیر و گزارش نویسی) برپور^۶ (۲۰۰۵، ۱۰۹) انجام گرفته است:

الف) مرحله اول تحلیل است که خود دارای ۶ بخش دارد: ۱) مدیریت داده‌ها: حجم عظیمی از داده‌ها گردآوری شد که به بخش‌های بسیار جزئی تقسیم شدند. ۲) کدگذاری: برای هرکدام از این اطلاعات جزئی کدهایی تعیین شد تا بتوان آن‌ها را سازماندهی کرد. ۳) تحلیل محتوی: تقسیم‌بندی جزئی‌تر در درون کدها انجام گرفت و به ریز اطلاعات جزئی تبدیل شدند؛ ۴) توصیف کیفی: کدهای به‌دست آمده به تفصیل توصیف شدند و تمام ویژگی‌های آن‌ها لحاظ گردید؛ ۵) استخراج الگوها: کدهای توصیف‌شده در ارتباط با یکدیگر و همچنین در ارتباط با موقعیت، فضا و تعاملات قرار گرفتند و الگوهای لازم



۱. این تکنیک برای اولین بار توسط کوین لینچ (۱۳۸۵) در «سیمای شهر» به‌کار رفت.

2. Fetterman

3. Hammersly & Atkinson

4. Murchison

5. Brix

6. Brewer



به دست آمد؛ ۶) طبقه‌بندی: داده‌ها به دو دسته کلی ساخت پارک در دوره پهلوی و سازماندهی فضایی (بازنمایی فضایی، فضای بازنمایی و عمل فضایی) تقسیم شدند. (ب) مرحله دوم (تفسیر داده‌ها): تمام یافته‌ها در ارتباط با هم قرار گرفتند تا تولید اجتماعی پارک توضیح داده شود.

(ج) مرحله سوم (گزارش‌نویسی): گزارش براساس طبقه‌بندی داده‌ها (ساخت پارک در دوره پهلوی و سازماندهی فضایی پارک) تدوین شد.

۶. یافته‌های پژوهش

در این بخش با مروری بر تاریخ شکل‌گیری پارک در کرمانشاه سازوکار تولید آن بر اساس سه‌گانه بازنمایی فضا، عمل فضایی و فضای بازنمایی ارائه می‌شود.

۶-۱. ساخت پارک در دوره پهلوی دوم

تا زمان پهلوی دوم در کرمانشاه پارک نبود اما باغ‌های زیادی در درون و اطراف شهر وجود داشت (شمس، ۱۳۸۱). با توسعه شهر به مرور از تراکم آنها کاسته شد و فضاهای مسکونی جای آنها را گرفت. در دهه ۴۰ هم‌زمان با توسعه همه جانبه شهر در حوزه‌های خدماتی، رفاهی، بهداشتی، آموزشی، لوله‌کشی، مخابرات، آسفالت معابر و میادین (کلارک و کلارک^۱، ۱۳۹۵؛ سلطانی ۱۳۷۱؛ فلور، ۲۰۱۸)، ساخت پارک نیز در دستور کار طراحان و برنامه‌ریزان قرار گرفت. «فضاهای سبز شهری، برخلاف باغ‌های نخستین که مالکیت شخصی داشتند و غالباً برای استفاده عموم نبودند، برای استفاده مردم شهر و به صورت عمومی طراحی و ساخته شدند» (سلطان‌زاده، ۱۳۸۲، ۹۱). پارک‌هایی که در دوره پهلوی دوم به وجود آمدند عبارت‌اند از: پارک شرقی، پارک غربی، پارک کوهستان که در شمال شرقی شهر کرمانشاه قرار دارند و پارک‌هایی که در نقاط دیگر شهر قرار دارند مانند پارک شاهد، پارک شیرین، پارک لاله، پارک نوبهار و پارک معلم هستند.

با شروع جنگ تحمیلی در شهریور ۱۳۵۹ توجه به عمران شهری نادیده گرفته شد. مهاجران زیادی از مرز به سمت کرمانشاه آمدند و تأسیسات و زیربنای شهری زیادی

1. Clarck and Clarck



تخریب شد. در خلال جنگ فعالیت توسعه‌ای و عمرانی صورت نگرفت. «بین سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ زمین‌های حاشیه کرمانشاه از ۶ کیلومتر مربع به ۸۰ کیلومتر مربع بالغ شد» (شهردار باختران، روزنامه اطلاعات، ۲۹ بهمن ۱۳۶۲). در این اوضاع و احوال بسیاری از افراد فرصت طلب و سودجو که همیشه منافع شخصی خود را بر منافع عمومی ترجیح می‌دهند فضاهای عمومی شهری را به نفع خود مصادره کردند و با تفکیک زمین‌هایی که در طرح جامع ۱۳۶۴ برای فضای سبز در نظر گرفته شده بود، چهره شهر را زشت ساختند. برای مثال، سرانه پارک کرمانشاه در سال ۱۳۴۸ حدوداً ۷/۹ متر بود. این میزان در سال ۱۳۶۸ به ۳ متر و در سال ۱۳۷۵ به ۳/۶ متر رسید. به این دلیل که روند رشد جمعیت نسبت به رشد فضای سبز سرعت بیشتری داشته است.

جدول شماره (۳). سرانه پارک بر حسب سال‌های متوالی

سال	۱۳۷۵	۱۳۷۳	۱۳۶۸	۱۳۶۲	۱۳۵۶	۱۳۴۸
سرانه (متر مربع)	۳/۶	۳/۱	۳	۳/۹	۵/۹	۷/۹

منبع: امیریان، ۱۳۷۸، ۱۷۰

بعد از دوران چند ساله جنگ و به‌خصوص در دهه ۸۰ ساختن فضای سبز بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت و اقدامات بیشتری برای آن انجام گرفت. در شهر کرمانشاه حجم بالای فضای سبز را پارک خطی یا کمربند سبز تشکیل می‌دهد که در چند سال اخیر در کمربندی غربی و شرقی (بزرگراه امام) به وجود آمده است. هرچند که در سال‌های اخیر بعد از دهه ۸۰ شاهد رشد و گسترش پارک‌ها و فضاهای سبز بوده‌ایم و اقداماتی در این زمینه صورت گرفته است، اما این میزان به موازات رشد جمعیت نبوده است. به این معنی که جمعیت شهر کرمانشاه با سرعت بیشتری روبه‌رشد بوده است به‌طوری‌که سرانه فضای سبز برای هر نفر پایین‌تر از حد استاندارد آن است.

پارک‌هایی که در سطح شهر وجود دارند به‌لحاظ کالبدی، فضایی و فرهنگی با هم تفاوت‌های زیادی دارند. اکثر آن‌ها کوچک و محله‌ای هستند که جز ساکنین محل کسی

دیگر از آن‌ها استفاده نمی‌کند. برخی از آنها از جایگاه بالاتری برخوردارند و به‌شیوه‌ای هستند که تمام ساکنین شهر از وجود آن‌ها آگاه هستند و یا حتی به آن‌ها رفت‌وآمد دارند. پارک نوبهار یکی از پارک‌های خاص شهر کرمانشاه است که به‌لحاظ جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی در مکانی خاص (بلوار نوبهار واقع در شهرک ۲۲ بهمن) قرار دارد و در فضای اجتماعی شهر شناخته شده است.

۶-۲. سازمان‌دهی پارک نوبهار

سازمان‌دهی فضایی پارک بر اساس سه گانه بازنمایی فضا، فضای بازنمایی و عمل فضایی به شرح زیر است:

۶-۲-۱. بازنمایی فضا: شکل‌گیری فضای پارک در دوره شهرک‌سازی‌های دهه ۴۰ و ۵۰

هجری شمسی

ساخت‌وساز شهرک ۲۲ بهمن اواسط دهه ۴۰ در قسمت شمالی در فاصله میان شهر کهن و رودخانه قره‌سو شروع شد. مشخصه‌های اصلی این شهرک، خیابان‌های عریض و طویل و مناسب برای اتومبیل، بافت شطرنجی و با قابلیت دسترسی بالا بود و به رفت‌وآمد اتومبیل‌ها در آن اندیشیده شده بود. در ضلع غربی و شرقی این شهرک دو اتوبان قرار داشت و به‌راحتی ایده احترام به اتومبیل لوکوبوزیه را عملی کرد. در درون بافت نیز چندین خیابان عریض و طویل متقاطع دسترسی به تمام بافت را ممکن ساختند. «۲۲ بهمن نسبت به شهرک‌های دیگر وضعیت بهتری داشت؛ زیرا هم نزدیک شهر اصلی بود و هم ساخت‌وساز شهری مناسبی برای آن تدارک دیده شده بود و از تأسیسات و تجهیزات شهری مناسبی برخوردار بود. به‌علاوه، کارمندان عالی رتبه در آنجا اسکان یافتند» (قلی‌پور، ۱۳۹۱، ۱۶). یکی از پژوهشگران محلی در این زمینه می‌گوید:

در سال ۱۳۴۱ به واسطه اجرای بندهای ۶ ماده‌ای رضاشاه، خانه‌های سازمانی جهت اسکان کارکنان ارگان‌های دولتی از جمله استانداری، فرمانداری، بنیاد مسکن و... در منطقه ۲۲ بهمن ساخته شدند. و این ساخت‌وساز موجب شد افرادی که در بافت قدیمی شهر زندگی می‌کردند به تدریج به این منطقه وارد شوند. در زمان جنگ نیز تعداد ساکنین این منطقه بیشتر شد چون مردم تصور می‌کردند موشک‌ها دید کمتری در این منطقه دارند (اردشیر کشاورز، مورخ و پژوهشگر).

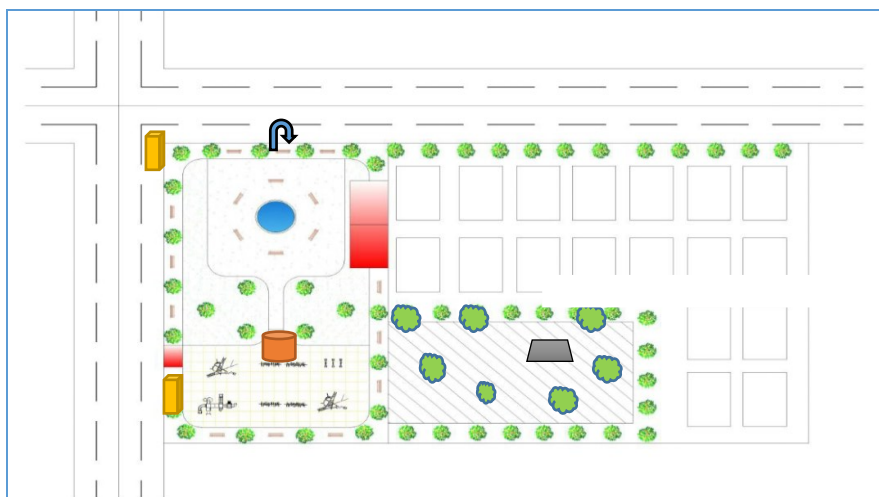


به مرور زمان این شهرک در تمام جهات جغرافیایی رشد کرد و از طرف جنوب به شهر کهن از شمال به شرکت ملی نفت، از غرب به کمربندی و از شرق به بلوار شهید بهشتی متصل شد. از ویژگی‌های بارز این منطقه، اعیان‌نشین بودن، بافت شطرنجی و توپوگرافی مسطح، خیابان‌های فراخ و فضای عمومی فقیر است. بلوار نوبهار که یکی از خیابان‌های این شهرک است تنها فضای عمومی در این قسمت از شهر است. در اواخر دهه ۴۰ به موازات شهرک‌سازی در این نقطه از شهر، در قسمت جنوبی بلوار نوبهار مکانی برای پارک در نظر گرفته شد و در نتیجه توسعه و تکمیل شهرک در اوایل دهه ۵۰، از این مکان به‌عنوان پارک بهره‌برداری گردید.

به تدریج بلوار نوبهار به مکانی با کارکردهای مختلف تجاری، فرهنگی، تفریحی شد. مردم اجازه ندادند روح عقلانی و تکنیکی کسالت‌باری بر این خیابان حاکم شود (قلی‌پور، ۱۳۹۷). از اواسط دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ با شکل‌گیری فضاهای مصرف، فعالیت‌های زیادی از جمله پرسه‌زنی، خرید، تفریح و گذران اوقات فراغت در آن متداول گشت. هم‌اکنون بلوار نوبهار یکی از حوزه‌های عمومی و مراکز تجمع مردم در شهر کرمانشاه به‌شمار می‌رود. در منتهی‌الیه جنوبی بلوار، پارک نوبهار قرار دارد که به‌عنوان بخشی از فضای عمومی محله نوبهار است. پارک در تقاطع نوبهار و در مجاورت ورزشگاه آزادی، با مساحت ۵۸۰۰ متر مربع، دارای ۱۷۱ اصله درخت کاج، ۲۸ نیمکت، ۵ چراغ پایه بلند چهار شعله، ۱۴ سطل زباله، ۲ المان فلزی، ۶ سرویس بهداشتی، مجموعه بازی پلی اتیلن برای کودکان، مجموعه وسایل ورزشی، یک عدد آب‌نما، ساختمانی بیست‌متری جهت نشستن و گفت‌وگو کردن، ساختمان نگهبانی و یک حلقه چاه عمیق است که علاوه بر پارک، آب قسمت زیادی از فضای سبز این منطقه را تأمین می‌کند.

با توجه به نقشه شماره (۱)، پارک به شکل حرف «L» انگلیسی است. ضلع غربی به شکل عمودی و موازی با بلوار نوبهار است. ضلع جنوبی منتهی به کوچه و در شرق آن منازل مسکونی قرار دارند.





تصویر شماره (۱). جانمایی پارک و عناصر موجود در آن

در قسمت جنوبی پارک یک دستگاه خودپرداز بانک شهر است و پشت این دستگاه خودپرداز، مجموعه بازی کودکان قرار گرفته و در اطراف آن نیمکت‌هایی تعبیه شده است. در قسمت جنوبی پارک یک عدد حوض و آب‌نما است که اطراف آن چندین نیمکت قرار دارد. قسمت پشت پارک قطعه‌ای تقریباً کوچک‌تر است و فاقد امکاناتی است که در قسمت جلوی پارک وجود دارد. درون آن فقط یک مجموعه وسایل ورزشی و یک عدد سنگر و درختان متعدد وجود دارد.

۲-۶. عمل فضایی: رفتار فضایی شهروندان در مواجهه با پارک

همه گروه‌های سنی کودکان، نوجوانان، جوانان، میان‌سالان و سالمندان کاربران پارک هستند. کودکان غالباً عصرها یا در زمان رفت‌وآمد به مدرسه یا مهد کودک به همراه پدر و مادر خود جهت بازی کردن به پارک وارد می‌شوند و در قسمت جلوی پارک در اطراف وسایل بازی حضور دارند. ظاهراً این والدین هستند که برای این طیف از افراد تصمیم می‌گیرند و اراده آنها نقشی در این وضعیت ندارد. بدین ترتیب گروه سنی بعدی که به اراده خود وارد پارک می‌شوند نوجوانان هستند.



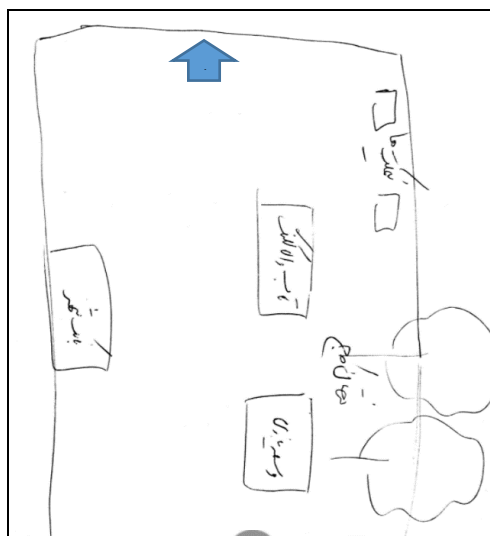
نوجوانان اغلب در زمان‌های فراغت و رفت‌وآمد به مدرسه، و یا جهت قرار ملاقات با دوستان خود از پارک استفاده می‌کنند. با توجه به اطلاعاتی که در طی مشاهدات و مصاحبه‌ها به‌دست آمد، در این تیپ اجتماعی جنسیت بر میزان و نوع استفاده از پارک نقش دارد. پسران نسبت به دختران بیشتر از پارک استفاده می‌کنند و به دو قسمت پارک وارد می‌شوند؛ اما دختران فقط از قسمت جلوی پارک بهره می‌برند. بررسی نقشه‌های ذهنی توسط دو گروه دختران و پسران نوجوان نشان‌دهنده میزان خوانش و آشنایی آنها از فضای پارک است.

پسران: تصویر شماره (۲) که توسط نوجوان پسر کشیده شده است، نسبت به تصویر شماره (۳) که توسط نوجوان دختر کشیده شده است، گسترده‌تر است و عناصر متعددی در آن وجود دارد. این امر متأثر از میزان و نحوه استفاده این گروه از افراد نسبت به دختران است. در این نقشه اشراف بیشتری بر حدود و ثغور پارک وجود دارد، به‌ویژه بخشی از پارک که عامل انگ‌خوردن است. از آنجاکه نوجوان پسر از دو بخش پارک بهره‌برداری می‌کند تصویری از دو بخش پارک در ذهن خود دارد. از قسمت جلوی پارک بانک شهر، ساختمان شهرداری، دکه‌ها و از قسمت پشت پارک سنگر، که علاوه بر درختان متعدد تنها عنصر قابل رؤیت در این بخش است، را در ذهن دارد. او در نقشه خود یک بخش را که قطعه‌ای باغچه کوچک است را ترسیم کرده است که نشان‌دهنده شناخت کامل محوطه پارک است و این عامل متأثر از استفاده بیشتر این نوجوان است.



تصویر شماره (۲). نقشه ذهنی، مهران، ۱۷ ساله ساکن خیابان گذرنامه





تصویر شماره (۳). نقشه ذهنی، پرنیان، ۱۷ ساله، ساکن خیابان نوبهار

دختران: فضای پشت پارک در ذهن دختران جای کم‌تری دارد. آنان عمدتاً قسمت جلو پارک را بهتر می‌شناسند، تصویر شماره (۳) نشان می‌دهد که این دختر نوجوان عناصر جلوی پارک را به خوبی می‌شناسد. عناصر این نقشه عبارت‌اند از بانک، تاب و الاکلنگ، وسایل بازی و نیمکت‌هایی که جهت نشستن در پارک از آنها استفاده می‌کنند. پشت پارک را به درختان کاج تقلیل داده است. از این نقشه این چنین برداشت می‌شود که تصور محدودی از پشت پارک دارد.

نوجوانان پسر در امتداد پرسه‌زنی در خیابان نوبهار به پارک وارد می‌شوند علاوه بر این هدف، برخی از آنها جهت مصرف سیگار و حشی به صورت تفریحی به قسمت پشت پارک وارد می‌شوند. این گروه چون در این فضا که میان گروه همسالان خود قرار می‌گیرند از انجام این کار به نوعی احساس بزرگ‌شدن، جسارت، غرور، هویت و استقلال دارند، به گفته خودشان نمی‌خواهند در برابر همسالان خود کم بیاورند، این سنخ اجتماعی عمدتاً در قسمت پشت پارک پاتوق می‌کنند. اما برخی دیگر از پسران که در سنین پایین‌تری قرار دارند از امکانات بازی و قسمت جلو استفاده می‌کنند.

جدول شماره (۴). مواجهه نوجوانان با فضای اجتماعی پارک

جنسیت	میزان استفاده از پارک	تصور از پارک	تصور از تهدید	نقش در بازتولید فضا	تعداد مصاحبه شندگان
پسر	زیاد	مثبت	ندارند	معنای منفی	۷
دختر	کم	مثبت	دارند	معنای منفی	۲

تصور پسران از پارک مثبت است. این پارک را از هر جهت مکان مناسبی می‌دانند و احساس ناامنی و تهدیدی در مورد پارک ندارند و از پرسه‌زنی یا پاتوق کردن در هر قسمت از پارک ترسی ندارند. اما دختران نوجوانی که میزان استفاده آنها از پارک کمتر است و در قسمت جلوی پارک حضور می‌یابند از رفتن به قسمت پشت امتناع می‌کنند و یک تصور توأمان مثبت و منفی از پارک دارند. فضای پارک را مناسب می‌دانند اما از برخی قسمت‌های پارک احساس تهدید و ناامنی دارند.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۴۸

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

این پارک رو خیلی دوست دارم، از این نظر که پارک آرامی است و به خونه ما نزدیکه جای خوبیه. اما به خاطر وجود پسرای که اینجا سیگار می‌کشن احساس ترس دارم. هیچ‌زمانی تنهایی توی پارک نمیام. گاهی با دوستم از اینجا رد می‌شیم زمان کوتاهی روی صندلی‌ها می‌نشینیم (پرنیان، ۱۷ ساله، ساکن خیابان نوبهار).

نوجوانانی که با اهداف مختلف وارد پارک می‌شوند این پارک را با نام «حشیش» می‌شناسند و فقط با این نام به یکدیگر معرفی می‌کنند. بدین معنا که این گروه در بازتولید معنای منفی از پارک در بین گروه همسالان نقش دارند و این معنا از پارک در نتیجه بازتولید آن چنان برجسته شده است که بر معنای مثبت در نزد این افراد سایه انداخته است.

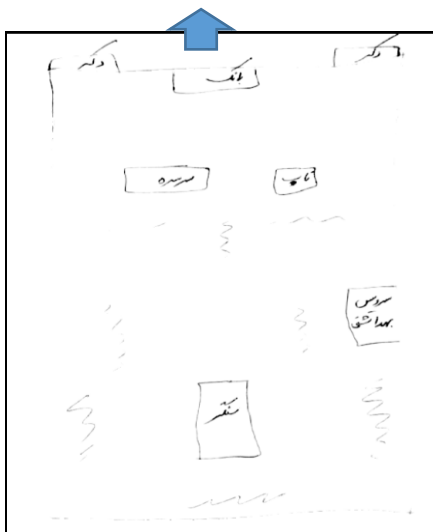
۲-۲-۶. جوانان

جوانان اکثریت جمعیت مراجعه‌کنندگان به پارک را تشکیل می‌دهند و کاملاً با اراده خود و نیز ضمن فعالیت‌هایی مانند خرید و پرسه‌زنی در خیابان نوبهار، قرار ملاقات، پاتوق کردن با دوستان و همسالان، گذراندن اوقات فراغت و مصرف دخانیات به این پارک وارد می‌شوند. پسران جوان و تعداد محدودی دختران جوان در قسمت پشت پارک تجمع می‌کنند، و در همه ساعات روز و تا پایان شب در پارک حضور دارند.

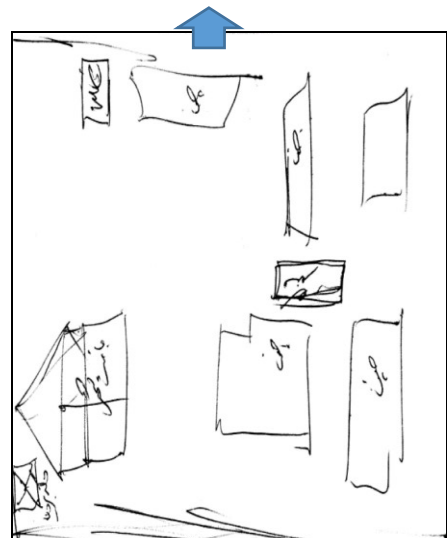


پسران: آنها عناصر پشت پارک را با دقت می‌شناسند و فضای پشت پارک در ذهن آنها برجسته‌تر از جلوی پارک است. اگر هم به قسمت جلوی پارک اشاره می‌کنند جزئی است. در تصویر شماره (۴) اشاره‌ای به فضای بازی کودکان یا صندلی‌های جلوی پارک که عمدتاً جایی برای افراد غیر از جوانان پسر است، نشده است. تنها عناصر برجسته جلوی پارک بانک شهر و دو دکه است به این دلیل که آنها از دکه‌های جلوی پارک سیگار تهیه می‌کنند.

دختران: در مواجهه با پارک دختران دو دسته‌اند؛ گروه نخست، همانند پسران خوانش مناسبی از قسمت پشت پارک دارند. این دسته همان دخترانی هستند که جهت تهیه و استعمال دخانیات از قسمت پشت پارک استفاده می‌کنند؛ اما گروه دیگر چنین نیستند و از فضای جلو پارک بهره می‌برند.



تصویر شماره (۵). نقشه ذهنی، فرنوش، ۲۱ ساله، ساکن گلریزان

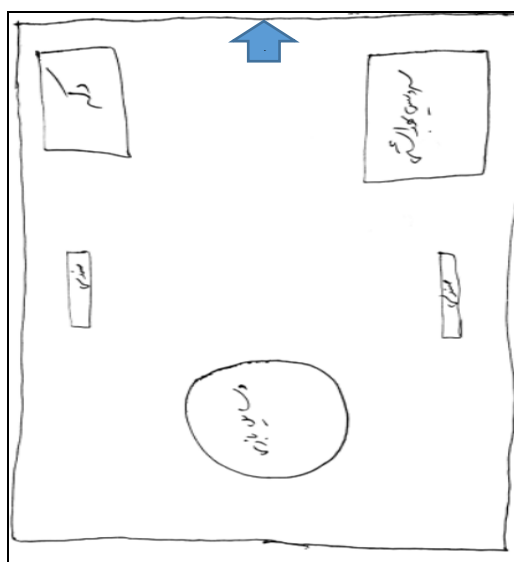


تصویر شماره (۴). نقشه ذهنی، ادریس، ۲۴ ساله، ساکن خیابان نوبهار

گروه دوم از دختران تصویری از فضای پشت پارک ندارند. آنها به دلایل مختلف از جمله انگ‌خوردن فضای پشت پارک و تجمع جوانان و نوجوانان پسر در این مکان حضور نمی‌یابند. یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید:

اصلاً هیچ وقت نشده که توی قسمت پشت پارک برم، چون اونجا هیچ چیزی وجود نداره به جز گروه پسرای که دور هم جمع شدن و سیگار می‌کشند (رژین، ۲۷ ساله، ساکن خ مرکزی).

تصویر شماره (۶) نشان می‌دهد که اشاره‌ای به پشت پارک نشده است و تنها عناصر جلوی پارک از جمله نیمکت‌ها، وسایل بازی کودکان، سرویس بهداشتی و یکی از دکه‌های مقابل پارک عناصری هستند که در ذهن دارد.



تصویر شماره (۶). نقشه ذهنی، شبنم، ۲۵ ساله، ساکن شهرک معلم

گروه جوانان نسبت به پارک تصویری کاملاً مثبت دارند و این پارک را از همه‌جا بهتر می‌دانند. می‌گویند فضای این پارک برای ما خاطره‌ساز و تداعی‌کننده خاطرات است. احساس تعلق نسبت به این پارک دارند و این مکان را «امپراطوری» خود می‌دانند. «هر فرد، واجد آشنایی دیرین با پاره‌ای از قسمت‌های شهر محل سکونت خود است و تصویری که وی از این شهر در ذهن دارد همراه با خاطرات و معانی بسیار برای او است» (لینچ، ۱۳۸۵، ۱۰). در این رابطه یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید:



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۵۰

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

اینجا خانه دوم ماست. به نوعی امپراطوری ما به حساب میاد. ما اینجا را مکانی از آن خودمان می‌دانیم. چون توی این پارک آرامش خاصی داریم که هیچ جا این آرامش را به ما نمیده (رامین، ۲۵ ساله، ساکن خیابان نوبهار).

معمولاً گروهی از جوانان به قصد مصرف سیگار و حشیش به پارک وارد می‌شوند. حضور دائمی و مستمر آنها موجب شده است یک حس مالکیت و هویت نسبت به پارک داشته باشند. برخی دختران جوان هم که تعداد آنها خیلی کمتر از پسران جوان است جهت تهیه و مصرف دخانیات به پارک وارد می‌شوند و به قسمت پشت پارک می‌روند.

جدول شماره (۵). مواجهه جوانان با فضای اجتماعی پارک

جنسیت	میزان استفاده از پارک	تصور از پارک	تصور از تهدید	نقش در بازتولید فضا	تعداد مصاحبه شونده‌گان
پسر	زیاد	مثبت	ندارند	معنای منفی	۹
دختر	متوسط	دوگانه	دارند	معنای منفی	۶



اما اکثریت دختران جوان که وارد پارک می‌شوند جهت انجام کارهای دیگر وارد خیابان نوبهار می‌شوند و به این دلیل که این پارک سرمسیر است دقایقی را در پارک می‌گذرانند و در قسمت جلوی پارک می‌مانند. این گروه تصور دوگانه‌ای از پارک دارند؛ هم این که پارک را مکانی مناسب و زیبا می‌دانند و هم اینکه به دلیل نام سیگار و حشیش تصویری منفی دارند.

محل سکونت ما اینجا نیست محل کار ما مرکز است. زمان برگشت به خانه با دوستم تا سه‌راه ۲۲ بهمن پیاده می‌آییم و چون این پارک توی مسیر هست چند دقیقه‌ای توی پارک می‌نشینیم. احساس آرامش می‌گیریم وقتی روی نیمکت‌ها می‌نشینیم و به درختان نگاه می‌کنیم. اما به خاطر تصویری که افراد و حتی خود ما از پارک داریم از اینجا می‌ترسیم. هیچ وقت پیش نیومده به پشت پارک وارد بشیم (شبنم، ۲۵ ساله، ساکن شهرک معلم).

به همین دلیل این افراد از وارد شدن به پشت پارک و حتی قسمت جلوی پارک در ساعات پایانی روز واهمه دارند. از بین گروه‌های مختلف سنی، به کار بردن این اسم در میان گروه جوانان و نوجوانان پسر متداول است این تیپ از افراد فقط با نام حشیش این

پارک را می‌شناسند و معنای منفی را از پارک بازتولید می‌کنند از ترویج این نام خشنود هستند به این دلیل که معتقدند به نوعی در برابر هنجارها ایستاده‌اند و با فرهنگ رسمی مخالفت می‌کنند. هیچ احساس تهدیدی در پارک ندارند زیرا فضا را به تصاحب خود درآورده‌اند.

آدمای توی پارک خود ما هستیم، به همه جای پارک آشنایی داریم، از چی باید بترسیم، تهدید برای ما معنایی نداره (پسر ۲۴ ساله، ساکن گلریزان).

پارک نوبهار یک گره شهری است و به مثابه یک نشانگر خوب در خوانش فضا عمل می‌کند. افراد برای تعیین موقعیت خود و آدرس دادن به آن ارجاع می‌دهند.

برای قرار با دوستانمان به این پارک آمدیم. معمولاً اینجا قرار می‌ذاریم چون یک جای مشخصی است و همه اینجا رو بلدن (پسر ۲۶ ساله ساکن خیابان گلستان).

از اوایل دهه هشتاد که تنوع خودرو در کشور زیاد شد و مدل‌ها و برندهای مختلفی در میان مردم مورد استفاده قرار گرفت، سواری با اتومبیل‌های لوکس در خیابان نوبهار و برق به یکی از تفریحات طبقات متوسط و بالا تبدیل شد. علاوه بر جوانان این محله، جوانان دیگر محلات هم به جرگه این افراد اضافه شدند. جوانان پارک را مکانی برای پاتوق تبدیل کرده‌اند.

۳-۲-۶. میانسالان

حضور این افراد در پارک به فضای جلوی پارک محدود می‌گردد. آنها با همراهی کردن کودکان جهت بازی با وسایل و امکانات مختص به این گروه، بعدازظهرها در پارک حضور می‌یابند.

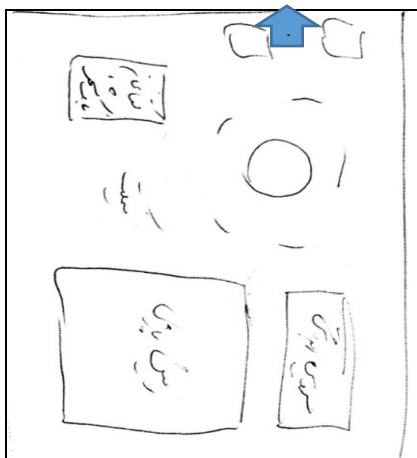
مردان: آن‌گونه که تصویر شماره (۸) نشان می‌دهد اشاره‌ای به پشت پارک نشده است و این شخص عناصر جلوی پارک را به دقت می‌شناسد. به این دلیل که عناصر جلوی پارک را به خوبی ترسیم کرده است؛ مانند دکه‌های مقابل پارک، بانک شهر، وسایل بازی کودکان، سرویس بهداشتی، منبع آب که در قسمت شمالی پارک قرار دارد و درختان فراوانی که در پارک وجود دارند.



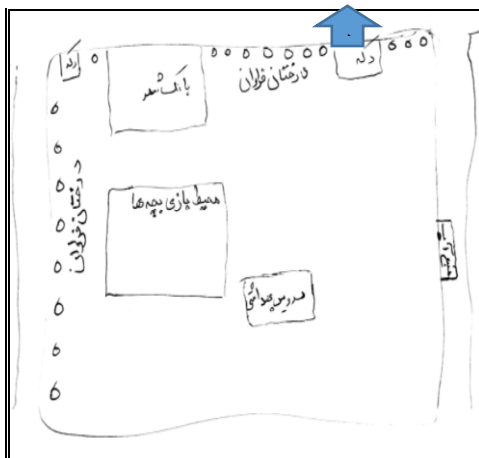
فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۵۲

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹



تصویر شماره (۸). نقشه ذهنی، سارا ۴۰ ساله، ساکن خیابان گذرنامه



تصویر شماره (۷). نقشه ذهنی، بهنام ۴۲ ساله، ساکن فرهنگیان فاز ۲



زنان: تصویر شماره (۹) نشان می‌دهد زنان نیز عناصر جلوی پارک را در ذهن دارند. آنها به بانک شهر، سرویس بهداشتی و حوضی که اطراف آن چندین نیمکت وجود دارد و در اکثر اوقات سالمندان در بر روی آنها می‌نشینند و همچنین محیط بازی کودکان، که این بخش را بزرگتر از دیگر عناصر داخل پارک تصور می‌کند، اشاره می‌کنند.

همان‌طور که در جدول شماره (۶) می‌توان مشاهده کرد میزان استفاده میان‌سالان از پارک، نسبت به گروه جوانان و سالمندان کمتر است. تصویری که این گروه از پارک دارند دوگانه است؛ به این معنی که هم پارک را محیطی مناسب جهت بازی کودکان می‌دانند و هم به دلیل وجود درختان فراوان و کهن‌سال یک فضای دلنشین و یک موقعیت مکانی خوب برای نشستن در کنار افراد دیگر می‌دانند. به علاوه، از آنجا که برخی جوانان قسمت پشت پارک را با عمل فضایی خود به مکانی نامناسب تبدیل کرده‌اند، آن را مکانی را نامناسب می‌بینند که برای حضور کودکان ناامن است، و بیم آن دارند که کودکان به فضای پشت پارک وارد شوند.

من دخترم رو آوردم استخر نزدیک پارک الانم توی زمانی که منتظرم تموم بشه بچه کوچکترم رو آوردم توی پارک بازی کنه. این پارک به فضای دلنشین داره اما بعضی جوونا خرابش کردن و دید افراد رو تغییر دادن نسبت به اینجا (سارا، ۴۰ ساله، ساکن خیابان گذرنامه).



این سنخ اجتماعی از ورود کودکان خود به قسمت پشت پارک ممانعت به عمل می‌آورند. در این گروه از افراد، زنان تصویری از ترس و تهدید در مورد این پارک دارند. مردان نیز تصویری مشابه دارند اما نه برای خود بلکه برای خانواده خود احساس تهدید دارند.

من اصلاً موافق نیستم که خانمم یا بچه‌ها در مواقع فراغت خود از این پارک استفاده کنند، چون اینجا محیطش خطرناکه. توی چند دقیقه‌ای که اینجا نشستم می‌بینم که مدام پسرهای جوان برای کشیدن حشیش یا امثال اون به قسمت پشت پارک می‌روند (علی، ۴۵ ساله، ساکن خیابان گلستان).

جدول شماره (۶). مواجهه میان‌سالان با فضای اجتماعی پارک

جنسیت	میزان استفاده از پارک	تصور از پارک	تصور از تهدید	نقش در بازتولید فضا	تعداد مصاحبه‌شوندگان
مرد	کم	دوگانه	ندارند	معنای منفی	۳
زن	کم	دوگانه	دارند	معنای منفی	۴

این گروه از افراد در بازتولید معنای فضا، این پارک را با نام پارک نوبهار می‌شناسند. از به کار بردن لفظ حشیش پرهیز می‌کنند و کاملاً با شناخته‌شدن پارک با این عنوان مخالف هستند. به بیان دیگر، معنای مثبت از پارک را بازتولید می‌کنند.

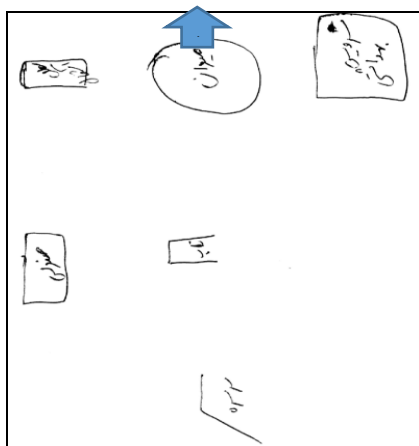
۴-۲-۶. سالمندان

بر اساس نقشه‌های ذهنی کشیده‌شده توسط سالمندان شاهد آن هستیم که زنان و مردان این تیپ اجتماعی نیز تصویری از فضای جلو پارک را در ذهن خود دارند و فقط از قسمت‌هایی مانند پاتوق محله، سرویس بهداشتی، و نیمکت‌هایی که بهره می‌برند ذهنیت دارند. آنچه از نام پارک نوبهار در ذهن آن‌ها تداعی می‌شود سپری کردن اوقات فراغت در کنار هم‌نوعان خود در قسمت شمالی پارک است.

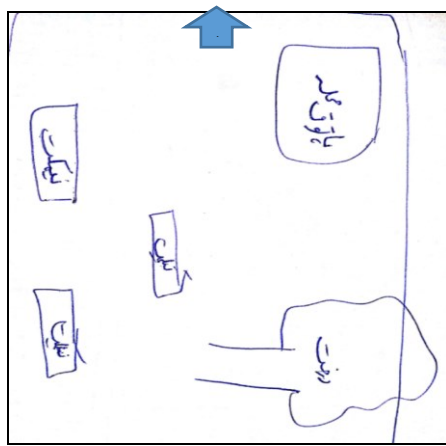
مردان: تصویر شماره (۱۰) توسط مرد سالمند ترسیم شده است. همان‌طور که در این تصویر مشخص است ساختمانی که در قسمت شمالی پارک قرار دارد و به‌هنگام ورود به پارک به آن وارد می‌شوند، در ذهن این فرد جایگاهی مشخص و پررنگ دارد. در این تصویر، نیمکت‌هایی در قسمت جلوی ساختمان پاتوق محله قرار گرفته است که اکثر

اوقات سالمندان از آن استفاده می‌کنند. رسم‌کننده تصویر درختان پارک را تصور می‌کند که همه این عناصر در قسمت جلویی و شمالی پارک است جایی که عمدتاً مردان سالمند در آن قسمت حضور دارند و مشاهده می‌شوند.

زنان: این گروه از سالمندان نیز چنان که از مصاحبه‌ها و نقشه‌های ذهنی برآمد فقط در قسمت جلوی پارک حضور می‌یابند و بنابر استفاده و هدف از پارک آمدن، که هم‌صحبتی و همنشینی در کنار هم‌نوعان خود است، عناصری که در قسمت جلوی پارک هستند را بیش از سایر عناصر می‌بینند و در ذهن خود دارند. چنانکه در تصویر شماره (۱۱) مشخص است، فقط عناصر جلوی پارک مانند تاب و سرسره، نیمکت، سطل آشغال، سرویس بهداشتی و حوضی که در قسمت شمالی پارک است را به یک میدان تشبیه کرده و به تصویر کشیده است.



تصویر شماره (۱۰). نقشه ذهنی، خانم ۶۲ ساله، ساکن خیابان نوبهار



تصویر شماره (۹). نقشه ذهنی، مرد ۸۲ ساله، ساکن خیابان سی‌متری

در بین گروه سالمندان، به دلیل اینکه زنان درگیر کارهای داخل منزل هستند، نسبت مردان به زنان خیلی بیشتر است. مردان سالمندی که اکثراً بازنشسته‌های دولتی هستند به دلیل فرار از تنهایی، آپارتمان‌نشینی و بیکاری بعد از بازنشستگی، صبح‌ها و برخی نیز بعد از ظهرها در فضای جلوی پارک و در مکانی که شهرداری در اختیارشان قرار داده است به نام پاتوق محله،

اوقات فراغت خود را سپری می‌نمایند. زنان معمولاً بعد از ظهرها جهت قدم‌زدن و گفت‌وگو با هم‌سن‌های خود به پارک می‌آیند و در قسمت جلوی پارک می‌نشینند. سالمندان این پارک را به جهت هموار بودن و نداشتن شیب و پله و نزدیک بودن به محل سکونت خود مکانی مناسب جهت گذراندن اوقات فراغت می‌دانند و تصویری مثبت از پارک دارند. تصویری از تهدید یا احساس ترس ندارند و تقریباً از زیست‌جهان جوانان و عمل فضایی آن‌ها در پشت پارک ناآگاه‌اند. این گروه معنای مثبت پارک را بازتولید می‌کنند و از نام‌بردن پارک با عنوان حشیش ممانعت می‌ورزند. کاملاً مخالف این انگ هستند و معتقدند این نام وجهه پارک و وجهه‌ی اجتماعی سالمندانی که اکثراً دارای منزلت اجتماعی هستند را تخریب می‌کند.

جدول شماره (۷). مواجهه سالمندان با فضای اجتماعی پارک

جنسیت	میزان استفاده از پارک	تصور از پارک	تصور از تهدید	نقش در بازتولید فضا	تعداد مصاحبه‌شوندگان
مرد	زیاد	مثبت	ندارند	معنای مثبت	۱۰
زن	متوسط	دوگانه	ندارند	معنای مثبت	۵



به‌طورکلی، اکثر افرادی که به پارک نوبهار مراجعه می‌کنند در درجه اول نوجوان و به‌خصوص جوانان پسر هستند و بعد از این گروه، اکثریت افراد را سالمندان مرد تشکیل می‌دهند. معنای ذهنی دو گروه متفاوت از هم است. گروه اول معنای منفی را بازتولید می‌کنند و تلاش در جهت بازتولید این معنای منفی دارند. گروه دوم تلاش می‌کنند معنای مثبت را بازتولید می‌کنند. هر یک از این گروه‌ها احساس تملک نسبت به پارک دارند و آن را از آن خود می‌دانند.

۳-۲-۶. فضای بازنمایی: بر ساخت معنای دوگانه از پارک نوبهار

ملازم با حالت فیزیکی دوگانه پارک، دوزیست‌جهان و دو معنای مثبت و منفی نیز در آن شکل گرفته است. بر ساخت معنای مثبت و منفی از پارک به‌طور همزمان سبب شده است که افراد در مواجهه با این فضای اجتماعی عکس‌العمل‌های مختلفی داشته باشند. معنای مکانی که در ذهن افراد وجود دارد این مواجهه را متفاوت می‌سازد. برخی از آن‌ها راس



دارند، برخی هم‌زمان خاطرات خوب و بد دارند، برخی افراد نیز آن‌را مکانی مناسب برای گروه همسالان می‌دانند و برخی آن‌را تنها مکان مناسب برای بازی کودکان می‌دانند. پارک به دلیل سرزندگی و داشتن کاربری‌های مختلف، که حیات شهری را به وجود آورده است، در ساعات مختلف شبانه‌روز فعالیت‌های مختلفی را پوشش می‌دهد. افراد بنابر شرایط سنی، فرهنگی و اجتماعی، بخش‌های مختلف پارک را جهت گذران اوقات فراغت خود انتخاب می‌کنند. قطعه جلوی پارک دارای فضایی با قابلیت حیات شهری، رؤیت‌پذیر، بادفاع، شلوغ، سرزنده و پر از هیاهو و رفت‌وآمد است. کارکردهای مختلف و درختان فراوان دارد که در فصل تابستان سایه و هوای معتدل تولید می‌کنند. اما قسمت پشت پارک که به شکل افقی است فضایی رؤیت‌ناپذیر، خلوت، بی‌دفاع و مرده و فاقد امکانات است. بخش رؤیت‌پذیر دارای معنای مثبت و بخش رؤیت‌ناپذیر دارای معنای منفی است. از اوایل دهه ۸۰ بسیاری از مردم این پارک را «حشیش» می‌نامند.

به کار بردن این اسم تقریباً ۲۰ سالی هست که بین جوانان رواج دارد ولی مثل الان عمومیت نداشت. من وقتی خیلی بچه بودم با پدر بزرگم می‌رفتم توی پارک می‌دیدم که تعدادی از جوانان همیشه توی پارک بودند. اونجا جمع می‌شدند و به این کار مشغول بودند (رامین، ۲۸ ساله ساکن خیابان نوبهار).

قسمت پشت پارک به دلیل وجود درختان فراوان، گیاهان شمشاد بلند، دوربودن از خیابان و رهگذران، یک مکان «بی‌دفاع» تلقی می‌شود. همین امر سبب شده که جوانان آن را پاتوقی برای گذران فراغت خویش، و در مواردی مصرف حشیش انتخاب کنند. عدم نظارت بر فضای پشت پارک تا سال‌ها ادامه داشت و جوانان همواره آن‌را برای گذران وقت و مصرف حشیش انتخاب کردند. آن‌ها توانایی نام‌گذاری^۱ داشتند و بخشی از فضا را به تملک خود درآوردند. اصرار جوانان بر تصاحب پارک از طریق حضور مداوم برای آنان هویت خاصی ایجاد کرد که همراه با مصرف حشیش بود و این معنا را برجسته‌تر ساخت.

۷. نتیجه گیری

پارک نوبهار به مثابه یک گره شهری است که افراد بر اساس آن موقعیت مکانی خود را (جهت آدرس دادن و قرار ملاقات) در فضا و جغرافیای تحلیلی تشخیص می دهند. افراد هر مکان دیگری (مسکونی، تجاری، تفریحی و عمومی) را در اضلاع شمال، جنوب، غرب و شرق این پارک را می شناسند و به مثابه یک فانوس دریایی، چراغ راه عابران و پرسه زنان شهر است. فضا صرفاً بستری نیست که اعمال و کنش های افراد در آن اتفاق می افتد، بلکه ویژگی های فضایی بر چگونگی بروز اعمال و کنش ها تأثیرگذار است. چگونگی طراحی فضا می تواند موجب نابرابری در بهره برداری از آن شود و فضا را برای انجام کارهای مختلف (معمول و غیر معمول) مهیا کند؛ یا این که بالعکس یک فضا، مکانی در جهت استفاده مثبت شهروندان شود.

برخلاف رویکردهای از بالا که شهرسازان بر شهر اعمال می کنند، مردم به گونه ای خلاقانه فضاهای خاص خود را تولید و معنا می کنند و این معانی در سپهر اجتماعی شهر گسترده می شوند. معانی گسترش یافته، درون زندگی روزمره چنان تکرار می شود که به امری بدیهی و بخشی از طبیعت ثانوی کالبد و فضای ذهنی شهروندان تبدیل می شود. مشخص نیست چه زمانی و توسط چه کسانی این معانی به مکان داده می شود و بر پیشانی آن حک می شود؛ چراکه بانیان این عمل زیاد هستند. این افراد بدون هدف و به طور طبیعی این کار را انجام می دهند و به مثابه آثار فولکورری است که مؤلفان آن مشخص نیست؛ اما همین معانی تأثیرات گسترده ای در حیات شهری دارد. موقعیت فیزیکی پارک نوبهار و پویایی زندگی روزمره، معنای دوگانه ای را بر این پارک تحمیل کرده است؛ که همزمان خوب/بد، مناسب/نامناسب، آرامش بخش/تهدیدزا است. معنای اول حاکی از فضایی دلنشین با موقعیت مناسب در انتهای بلوار نوبهار است، که جهت تمدد جسم و جان بعد از پیاده روی و پرسه زنی مطلوب است. معنای دیگر متأثر از فضای انگ خورده است که باید از آن پرهیز کرد. هر چه هست، این دوگانگی سال هاست که بر فضای اجتماعی و ذهنی شهروندان حک شده است و تا کنون تغییری در آن ایجاد نشده است.

معانی مثبت و منفی بر ساخت شده در اطراف مکان به مثابه تابلوهای هشدار دهنده ای عمل می کنند که به طور ناخودآگاه رفت و آمد، پرسه زنی و فراغت افراد را تحت تأثیر قرار می دهند. افراد





به فراخور وضعیت اجتماعی، اقتصادی، وجهه اجتماعی، شرایط سنی و جنسی واکنش‌های متعددی از خود بروز می‌دهند. معانی شکل‌گرفته اطراف مکان گاهی موانعی را برای شهروندان به‌وجود می‌آورند، که آنها را از بهره‌بردن از فضا محروم می‌کند و به‌گونه‌ای سبب طرد اجتماعی می‌شوند. پارک نوبهار این ویژگی را دارد و حق برخی گروه‌های اجتماعی را از مالکیت بر این فضا از بین می‌برد. دیواری نامرئی را به‌وجود آورده است که افراد از ترس انگ‌خوردن و ناامنی از آن دوری می‌کنند. بدین ترتیب بخشی از پارک در انحصار گروه نوجوانان و جوانان طبقه متوسط شهری است که که مصرف‌کننده مواد مخدر هستند.

در هر جامعه‌ای موانع ذهنی زیادی وجود دارد که گاهی این موانع ناشی از فضاهای سرمایه‌ای و مراکز خرید است که فقرا را از حضور در آن مکان‌ها طرد می‌کند و امکان مداخله جدی از سوی مدیریت شهری برای آنها وجود ندارد. اما در مورد پارک نوبهار چنین نیست، چراکه این پارک فضای عمومی است و متولی آن ساکنان شهر هستند و جوانان به‌شیوه‌ای نابرابر آن را در انحصار خود دارند. بررسی نقشه‌های ذهنی نشان داد که در ذهن هر گروه (سنی و جنسی) از افرادی که در پارک حضور می‌یابند، برخی از عناصر غایب است؛ یا بالعکس برخی قسمت‌ها یا عناصر پارک در ذهن آنها پررنگ‌تر است. پاسخگویان شناختی از کل پارک ندارند. هر فرد تنها قسمتی از فضا را در ذهن خود داشت و حضور خود را در همان قسمت از پارک متصور بود. برای مثال، گروه‌های سنی غیر از جوانان و نوجوانان به دلایل مختلفی از جمله احساس تهدید از حضور در فضای پشت پارک خودداری می‌کنند.

بر اساس یافته‌های تحقیق و اهمیت وجود پارک به‌عنوان یک فضای عمومی و فراغتی در شهر و با توجه به این که پارک نوبهار در یک موقعیت خاص قرار دارد به ارائه راهکارهایی جهت کاهش کاربرد و معنای منفی از پارک می‌پردازیم. می‌توان با در نظر گرفتن راهکارها در بلندمدت به تغییراتی در کالبد و فضای فیزیکی پارک مبادرت ورزید که این تغییرات فیزیکی بر تغییرات معنا و پررنگ‌تر کردن معنای مثبت نیز تأثیر گذاشت. برخی از این راهکارها بدین صورت است:

(۱) به نیازهای فراغتی جوانان و نوجوان توجه شود چون تا به حال اقدام خاصی در این جهت درون پارک صورت نگرفته است. فضاهای متنوع و چند کارکردی در پارک مانند

امکاناتی نظیر پیست اسکیت، میزهای شطرنج، بدمینتون و پینگ‌پونگ جهت هدایت گروه همسالان ایجاد شود؛

۲) می‌توان فضای پشت پارک را به‌گونه‌ای تغییر داد که دیوار نامرئی در پارک از میان برداشته شود، مانند طراحی سینمای چندبعدی یا قرار دادن مجموعه بازی کودکان در قسمت پشت؛

۳) امکانات فرهنگی نظیر ایستگاه کتاب، فرهنگ‌سرا، کتابخانه، کانون فرهنگی و هنری در قسمت پشت پارک طراحی شود. این اقدامات موجب می‌شود که گروه‌های سنی ترغیب شوند در قسمت پشت پارک حضور یابند؛ بدین ترتیب کاربری آن تغییر می‌کند و امکان استفاده ناسالم جوانان و نوجوانان از این قسمت محدود می‌شود و به موازات این تغییرات فیزیکی تصوّرات منفیِ پیشین نیز کم‌رنگ می‌شود.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۶۰

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

منابع

- اجلالی، پرویز؛ و انجم‌شعاع، ریحانه (۱۳۹۱). زندگی روزمره در پارک‌های شهری: مطالعه مقایسه‌ای پارک‌های تهران و کرمان. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۳(۳)، ۱۱۱-۱۴۸.
- آشوری، کسری؛ و ایراندوست، کیومرث (۱۳۹۷). تحلیل فرایند تولید فضای غیر رسمی در شهر سنندج. مجله جغرافیا و توسعه فضای شهری، ۱۵(۱)، ۲۴۲-۲۱۱.
- امیر فخریان، مصطفی؛ و خاکپور، براتعلی (۱۳۹۱). بررسی و تحلیل نقش کارکردهای اجتماعی پارک‌های شهری؛ نمونه مطالعاتی مناطق یک و شش شهرداری مشهد. فضای جغرافیایی، ۱۲(۴۰)، ۲۱۱-۱۹۰.
- امیریان، سهراب (۱۳۷۸). بررسی و تحلیل پراکندگی فضایی و عملکرد پارک‌های شهر کرمانشاه (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران.
- ربانی، رسول؛ نظری، جواد؛ و مختاری، مرضیه (۱۳۹۰). تبیین جامعه‌شناختی کارکرد پارک‌های شهری؛ مطالعه موردی پارک‌های شهر اصفهان. مطالعات و پژوهش‌های شهری و منطقه‌ای، ۳(۱۰)، ۱۳۴-۱۱۱.
- سلطان‌زاده، حسین (۱۳۸۲). از باغ تا پارک. نامه انسان‌شناسی، ۱(۴)، ۹۱-۱۱۳.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۱). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. تهران: سها.
- شمس، صادق (۱۳۸۱). از آسمان تاريسمان. کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه.
- صفایی‌پور، مسعود؛ و حبیبیان، بهاره (۱۳۹۳). بررسی تأثیر عوامل محیطی بر شکل‌گیری انواع اجتماعات فراغتی در پارک‌های شهری مطالعه موردی: پارک‌های شهر اهواز. مطالعات و پژوهش‌های شهری و منطقه‌ای، ۵(۲۰)، ۴۴-۲۳.
- فرناندو، نیشا (۱۳۹۵). فضاهای باز، ترجمه نرگس خالصی مقدم، در مطالعات شهری: نظریه و عمل (به ویراستاری نعمت‌الله فاضلی). تهران: نشر شهر.
- قلی‌پور، سیاوش (۱۳۹۱). تولید اجتماعی فضای شهری: مطالعه تجربی شهر کرمانشاه (رساله دکتری جامعه‌شناسی)، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- قلی‌پور، سیاوش (۱۳۹۶). سازماندهی فضایی شهر کرمانشاه در دوره پهلوی اول. پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱۷(۱)، ۷۱-۵۱.
- قلی‌پور، سیاوش (۱۳۹۷). تکه‌پارگی، مونوریل و حیات شهری. پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱۸(۱)، ۱۴۱-۱۱۹.
- قلی‌پور، سیاوش؛ کریمی، جلیل؛ و صادقی، گلاویژ (۱۳۹۷). شکل‌گیری فضاهای مسکونی در کرمانشاه ۱۳۷۵-۱۳۹۵. پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۲(۱۰)، ۷۳-۱۰۶.



لینچ، کوین (۱۳۸۵). سیمای شهر (چاپ هفتم؛ مترجم: دکتر منوچهر مزینی). تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

مارچسیون، جولیان (۱۳۹۲). مردم‌نگاری: طراحی، هدایت و ارائه تحقیق (مترجم: سیدقاسم حسنی). تهران: نشر جامعه‌شناسان.

مارشال، کترین؛ و راسمن، کرچمن (۱۳۸۱). روش‌های تحقیق کیفی (مترجم: علی پارسایان و سیدمحمد اعرابی). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

محمدی، جمال؛ و محمودی، جهانگیر (۱۳۹۷). تجربه جوانی و تولید فضای اجتماعی: مردم‌نگاری انتقادی پرسه‌زنی جوانان در فضاهای شهری. فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۷(۱۲)، ۶۹-۴۵.

Brewer, J. (2005). *Ethnography*. Open University Press.

Brix, J. (2006). *Encyclopedia of Ethnography* (Vol 2). Sage Publication.

Carp, J. (2008). "Ground-Truthing" representations of social space. *Journal of Planning Education and Research*, 28(2), 129-142. doi:10.1177/0739456x08324685

Clark, J. & Clark, B. (1966). *Kermanshah: An Iranian provincial city*. Kermanshah, Iran: Razi University.

Fetterman, D. (2010). *Ethnography*. London: Sage.

Floor, W. (2018). *Kermanshah: city and province 1800-1945*. Washington DC: Mage Publication.

Gotdinner, M. (1985). *The social production of space*. Austin: University Of Texas

Hammersly, M. & Atkinsom, P. (2007). *Ethnography: principle in practice*, London: Tavistok.

Lefebvre, H. (1991). *The production of space*. Oxford, Blackwell.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۶۲

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹



کهریزک همچون حاشیه‌ای بر متن تهران؛ مطالعه‌ای تبارشناسانه در باب فرایندهای تولید فضایی کهریزک

آرش حیدری^۱، سیده مهشاد مهاجرانی^۲
دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۱۳؛ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۲

چکیده

مطالعه حیات شهری ذیل منطق آسیب‌شناختی رایجی قرار گرفته است که بر مبنای درکی خاص از حاشیه‌نشینی و مشتقاتش استوار شده است. حاشیه در این منطق رایج چیزی است بیرون از شهر و یا جزیره‌ای است جدا افتاده از متن. منطقه کهریزک یکی از مناطق تهران است که ذیل چنین درک آسیب‌شناختی رایجی فهمیده می‌شود؛ بی‌آنکه منطق تولید و بازتولیدش همچون حاشیه مورد بررسی قرار گیرد. مسئله اینجاست که حاشیه حاشیه می‌شود. فرایند حاشیه‌شدن محور اصلی مطالعه حاضر است. مطالعه حاضر بنا دارد تولید و بازتولید کهریزک همچون حاشیه را در منطق روابط نیروها مورد بررسی قرار دهد. به این ترتیب، با منطقی تبارشناسانه به بررسی نسبت نیروها در چگونگی حاشیه‌شدن کهریزک پرداخته‌ایم. نتایج مطالعه تاریخی چهار لحظه مهم را پیش روی ما می‌گذارند: تأسیس کارخانه قند، اصلاحات ارضی، تبدیل کهریزک به بارانداز، بر ساخت کهریزک در تاریخ شفاهی. نسبت این چهار لحظه در فرایند تاریخی تلاقی‌شان مورد بحث قرار قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کهریزک، تبارشناسی، نسبت نیروها، تولید فضا

۱. استایار مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

arash.heydari@usc.ac.ir ✉

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران

mahshadmohajerani@gmail.com ✉

۱. مقدمه

فهم حیات شهری ذیل منطق آسیب‌شناسانه رایج موجب شده است که آنچه حاشیه‌نشینی نامیده می‌شود همچون چیزی بیرون از شهر و همچون جزایری جدا از مرکز فهمیده شوند. فهم حاشیه‌نشینی ذیل منطق آسیب‌شناسانه رایج موجب شده است که پوزیتیویسمی خام و فشل با تفکیک حاشیه از متن، آسیب از هنجار، درون از برون و... فهمی را غلبه دهد که حاشیه را تنها بازتولید می‌کند بی‌آنکه توضیحی درون‌ماندگار از فرایند تولیدش ارائه کند. وقتی نگاه‌های رایج می‌خواهند حاشیه را مفهوم‌پردازی کنند و مسئله‌ای در باب آن طرح کنند در بهترین حالت آن را همچون چیزی برون‌افتاده تصور می‌کنند که کانون آسیب‌شناسی اجتماعی شده است. سپس با منطقی که کاربردی نامیده می‌شود مجموعه‌ای از راهبردها را پیش می‌کشند که به اصطلاح آسیب‌ها را کاهش دهند. این نگاه‌ها از اساس پرسش از منطق تولید و بازتولید حاشیه را در پرانتز نهاده‌اند و وجود چنین پدیده‌ای را بدیهی انگاشته‌اند. این بدیهی‌انگاری موجب شده است که حاشیه چیزی نباشد جز چیزی برای مهندسی کردن.

از این حیث به نظر می‌رسد که فهم فضاها و شهرهای ذیل نوعی سیاست‌گذاری و آسیب‌شناسی به محاق رفته است. رویکردهای رایج در فهم فضاها و شهرهای یا بر ایده آسیب‌شناسی تمرکز دارند و یا فهم فضا را یکسر در فروکاستی اقتصادی، جغرافیایی، سیاست‌گذارانه و... ناممکن می‌کنند. از لوفور به بعد میدانیم که فضا امری است سیال و تولید می‌شود. تولید فضا در برخورد مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی و تاریخی ممکن می‌گردد. فضا همچون بدنی است که در نقطه برخورد جریان‌های مختلف اقتصادی، تاریخی، سیاسی و... متعین می‌گردد. در این بین کهریزک لحظه‌ای است بس مهم برای فهم آنچه تهران معاصر تولید می‌کند. فهم تهران غالباً ذیل بازنمایی‌هایی فرهنگی، سوژه‌محوری، تجربه سرخوشانه پست‌مدرن از یک سو و یا فهم تهران همچون بستر آسیب‌های اجتماعی و تلاش برای سیاست‌گذاری صورت‌بندی شده است.

اگر این نگاه‌ها را کنار بزنیم و در تصادم تاریخ شفاهی و تاریخ اسنادی تصویری از لحظه اکنون کهریزک ارائه کنیم چه خواهیم دید؟ کهریزک چگونه به کهریزک بدل شد؟ این



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۶۴

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹

سؤالی است بس مهم که می‌تواند تصویری از جریان‌شدن تهران و مکانیسم‌های طرد و کنارگذاری آن را به ما ارائه کند. کهریزک در وجه درون‌ماندگار و تاریخ‌مند چیست؟ تلاقی انبوه از نهادها و نیروها در این فضا حاکی از چه کلیتی است؟

۲. مسئله کهریزک

کهریزک شهری در جنوب تهران، جایی که تمام زشتی‌های تهران به آنجا پرتاب می‌شود. شهری احاطه‌شده از تمامی آنچه به مرگ و نیستی مرتبط است. شهری که دیواربه‌دیوار بهشت زهراست و چند قدمی تا خانه سالمندان بیشتر فاصله ندارد؛ جایی که انسان‌ها بیش از هر زمان دیگر به مرگ نزدیک‌ترند. مرکز زباله آرادکوه تمامی زباله‌های تهران را در خود جا می‌دهد و بو و بیماری زباله‌ها را برای کهریزکی‌ها باقی می‌گذارد. شهری که در آن بیش از هر چیز دیگری ساخت‌وسازهای آن و املاکی‌ها به چشم می‌آید. چمن‌زمین (نام قدیم کهریزک) که در گذشته روزی اولین کارخانه صنعتی ایران را در خود جای داد چگونه به مکانی برای دفع هر آنچه نباید در تهران باشد تبدیل شد. تفرجگاه سابق تهرانی‌ها که اکنون برای اهالی تهران یادآور زندان و نیستی و مرگ است این مسیر طرد را چگونه طی کرده است. خشکسالی چگونه آرایش کهریزک را حول ساخت‌وسازهای روزافزون تغییر می‌دهد و تمام پلشتی‌های تهران را به دوش می‌کشد و صدایی از آن بلند نمی‌شود. این مقاله به دنبال آن است که صحنه نیروهای وارد بر کهریزک را ترسیم کرده و جدال نیروها را نمایان کند.

مرکز زباله آرادکوه بیش از ۵۰ سال است که در نزدیکی کهریزک زباله‌های تهران را دفع و پردازش می‌کند. زباله‌هایی که بیش از چندین ساعت نباید در شهر بزرگی مثل تهران باقی بماند و باید به سرعت به حومه منتقل شده و پس از آن این طلای کثیف به پول تبدیل گردد. مرکزی که در بخش کهریزک قرار گرفته و بیش از هر منطقه‌ای دیگر با کهریزک و اهالی آن در ارتباط است؛ از بوی زباله‌ای که در کهریزک می‌پیچد تا شایعه‌های ریز و درشتی که منشأ بسیاری از بیماری‌های این شهر را مرکز زباله می‌پندارد. در منازعه قدرت‌ها، و توازن نیروها، آرادکوه به عنوان جزئی از تهران در کنار این شهر خودنمایی می‌کند. کهریزکی که به مثابه منطقه‌ای بدل می‌شود برای دفع آن چه در تهران نباید باقی بماند.





زمانی که به این تصویر می‌نگریم هرچه می‌بینیم آشفتگی است. این همان نگاهی است که مدعی می‌شود حاشیه‌ها و آسیب‌ها محصول فقدان عقلانیت‌اند و عدم برنامه‌ریزی و عدم مدیریت و نظارت و همه آن اساطیری که بیش از ۱۵۰ سال است وضعیت بحران‌زده معاصر را توضیح می‌دهند. مسئله اما به‌هیچ‌رو نباید به بی‌عقلی و عدم سیاستگذاری فروکاسته شود. مسئله اتفاقاً محصول نوعی عقلانیت و سیاست است و به‌شدت انتظام‌یافته نیز هست. مسئله بر سر شناخت این نظم و الگوی متعین‌شدنش در لحظه اکنون است و نه فروکاست ماجرا به نوعی بی‌عقلی. مقاله حاضر با تمرکز بر مسئله تولید کهریزک بنا دارد که نشان دهد کهریزک چگونه در تلاقی نیروها متعین شده است. مسئله مقاله حاضر فهم میدانی از نیروها است که کهریزک را ممکن و متعین کرده است. از این حیث منطق مقاله حاضر را باید منطقی تبارشناسانه دانست که درصدد است متعین‌شدن کهریزک در لحظه اکنون را در بستر روابط نیروها شرح دهد.

۳. ملاحظات روشی و مفهومی

مقاله حاضر متأثر از تبارشناسی و البته فهم فضا در اندیشه لوفور است. وجه تبارشناسانه آن از آنجا است که درگیر در فهم نسبت نیروها، فرایند شدن^۱ و چگونگی تلاقی آن‌ها است. از این حیث فهم نیروها و الگوی تصادم آن‌ها در یکدیگر و شکل‌بندی یک بدن را مد نظر دارد. در برخورد نیروها یک بدن متعین می‌شود؛ از این رو منطق تاریخ‌مندی و دگرپسویی و پدیدآیی نیروها محوری اساسی است (دولوز^۲، ۱۳۹۶). با این وصف آنچه مهم است فهم میدان نبرد نیروها و الگوهای شکل‌بندی آن‌ها است. از این رو با تصویر ایدئولوژیکی که تلاش می‌کند روایتی غالب را بر روایات دیگر برتری دهد سروکار نداریم. ایدئولوژی غباری است که از میدان نبرد به هوا برمی‌خیزد و هدف تبارشناسانه فهم میدان نبرد نیروها است (دولوز، ۱۳۹۴). با این وصف، نوع مواجهه‌ای که با تاریخ وجود دارد، مواجهه‌ای است از منظر آنچه در اکنون در متعین شده است. بدنی همچون کهریزک محصول تلاقی

1. Becoming

2. Deleuze

نیروهایی متعدد است. پژوهش حاضر با چنین منطقی بنا دارد تاریخ لحظه اکنون کهریزک را از منظری تبارشناسانه بنویسد.

منطق روش شناسانه مقاله حاضر با بررسی آرشیو، سه لحظه بنیادین را از دل مطالعه‌ای اسنادی برجسته ساخته است: تأسیس کارخانه قند، اصلاحات ارضی و بدل شدن کهریزک به بارانداز. این سه لحظه را با مطالعه‌ای اسنادی روشن خواهیم ساخت. سپس به لایه‌ای دیگر از آرشیو مراجعه خواهیم کرد که لزوماً در دل اسناد مکتوب حاضر نیست اما با منطقی آرشیو شناسانه می‌توان آن را پاره‌ای بزرگ از آرشیو تاریخی به حساب آورد. به تاریخ شفاهی و روایت‌های مردمان کهریزک از زندگی‌شان اشاره خواهیم کرد و نسبت این روایت را با لحظه‌های بررسی اسنادی روشن خواهیم کرد تا تصویری تبارشناسانه از تولید فضایی کهریزک ارائه کنیم. به این ترتیب به دنبال فهم گفتمان‌هایی درباره فضا هستیم: فضای مفهوم‌پردازی شده، فضای دانشمندان، برنامه‌ریزان، اوربانیست‌ها، تقسیم‌گران زمین^۱، تکنوکرات‌ها و مهندسان اجتماعی و همه روایت‌هایی که فضای خویش را تولید می‌کنند (لوفور^۲، ۱۹۹۱).

با این وصف، فضای بازنمایی کهریزک مسئله‌ای اساسی است. کهریزک چگونه بازنمایی می‌شود و مهمتر از همه کهریزک چگونه تولید می‌شود؟ فضای زیسته کهریزک را چگونه می‌توان تصویر کرد؟ این فضای زیسته را نباید صرفاً به روایت‌های فردی فروکاست. غرض از این مطالعه فهم فضای زیسته همچون محصول تصادم نیروها در یکدیگر است. در تقابل با تسلط فضای تصور شده و تنظیم شده غالب، می‌باید فضای زیسته را ترسیم کرد که امکان‌های دیگرگونی را برای کردارهای فضایی روایت یا تخیل می‌کنند (هاروی^۳، ۲۰۰۶).

۴. کهریزک در جدال نیروها

جدال، تلاقی و هم‌آیندی‌های نیروهای مختلف کهریزک را تولید کرده است. اینکه طی چه فرایندی و چگونه نیروهای تاریخی در یکدیگر تلاقی می‌کنند و در گره‌گاه آن‌ها فضایی همچون کهریزک ظاهر می‌شود نیازمند یک بررسی تاریخی است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

1. sub-dividers
2. Lefebvre
3. Harvey



۱-۴. لحظه اول: کارخانه قند

براساس سند طرح تأسیس کارخانه قند در ایران زیر نظر مستشاران بلژیکی مسیو بارون دارپ سفیر بلژیک در تهران نکته‌های زیر را در گزارش خود در تاریخ ژوئن ۱۸۹۳ (خرداد ۱۲۷۲ شمسی) درباره موضوع صنعت قند در ایران متذکر شده است:

در سال ۱۸۹۱ «کمیته مطالعات صنعتی پاریس» موفق به کسب امتیاز ساخت قند در ایران شد. این کمیته کارشناسانی را برای این منظور به ایران مأمور کرد (نورانی، ۱۳۸۵). آجر اول این کارخانه را وزیر مختار بلژیک و آجر دوم را صدراعظم و آجر سوم را امین‌الدوله با دست خودشان گذاشتند و بعد از آن معماران و بناها مشغول کار شدند و اولین کارخانه قند ایران در دوره قاجار تأسیس شد (صدیق‌الممالک، ۱۳۶۶، ۲۹۷).

اندکی بعد به دلیل کافی نبودن محصول (نداشتن بیش از یک کارخانه قند در ایران) که موجب می‌شد مردم کشور همچنان به قند خارجی نیاز پیدا کنند، و از سویی دیگر، قند ایرانی همچنان گران‌تر از قند روسی در بازار عرضه می‌شد، موجبات شکست این کارخانه را فراهم کرد. سپس میان بلژیکی‌ها و ایرانیان اختلاف در گرفت و ادعای ضرر کردند و در نتیجه بلژیکی‌ها با پولی بیش‌تر از سرمایه اولیه خود به کشورشان بازگشتند. سرانجام مبارزه با کارخانه و محصول آن شروع شد و شایعه کردند چون قند کهریزک به واسطه استخوان مرده سفید می‌گردد مصرف آن بر مسلمان حرام است؛ قدرت سیاسی و اقتصادی روس نیز پشت این عمل بود از این رو کارخانه در تاریخ ۱۸۹۹ میلادی (۱۲۷۸ هجری شمسی) به علت ورشکست شدن پس از سه دوره بهره‌برداری تعطیل شد (شهیدی، ۱۳۸۳، ۲۶۲).

قصه قند کهریزک فقط به تأسیس این کارخانه و بعد هم به ورشکستگی آن ختم نمی‌شود. این کارخانه بازهم بر ویرانه‌های قبلی سوار می‌شود و جریانی را از نو می‌سازد جریانی که تمام چشم‌انداز پیش‌رویمان را دوباره طرح‌بندی می‌کند و این بار شکل و معنایی دیگر به هر آنچه بر این ویرانه استوار شده می‌دهد. در سند طرح تأسیس کارخانه قند در کهریزک به سال ۱۳۰۸ که متعلق به وزارت امور اقتصاد و دارایی است آمده است که:

تأسیس کارخانه قند در نزدیکی طهران یکی از مهم‌ترین وسائل ترقی و توسعه وضعیات اقتصادی می‌باشد. ربع واردات ایران قند است که برای این جنس میلیون‌ها تومان هر سال



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۶۸

دوره ۱۳، شماره ۱
بهار ۱۳۹۹
پیاپی ۴۹

به اجانب تأدیه [شده] و هرگاه یک کارخانه قندریزی تأسیس یابد ورود این جنس موقوف خواهد گردید. یک مسئله مهم که در تأسیس کارخانه مزبور باید ملاحظه نظر قرار داد همانا رقابت تجارتي است. ما باید به نحوی مبادرت به این کار نماییم که هیچ گونه اشکال و مانعی مانند سابق رخ ندهد» (طرح تأسیس کارخانه قند در کهریزک، وزارت امور اقتصاد و دارایی، ۱۳۰۸، ۱).

اما مسئله اینجا است که تأسیس کارخانه و تغییر الگوی کشت در زمین های کهریزک با مقاومت هایی مواجه می شود. در سند طرح تأسیس کارخانه قند در این باره چنین آمده است:

دهاتین ایرانی تصور می کنند که کاشتن چغندر مانع کشت و زرع غله می باشد؛ در صورتی که فی الحقیقه چغندرکاری مساعدت عظیمی جهت کشت و زرع غله است؛ کما اینکه در قسمت شمالی مملکت فرانسه که چغندر کاشته شده یک ثلث بر محصول غله افزوده گردیده. کاشتن چغندر برای دهاتین حائز فوائد زیر می باشد:

الف) نرخ چغندر تنزل و ترقی ننموده و به طور سهولت می توان فروخت؛

ب) دهاتین آشنا به کاشتن علمی آن شده و بیش تر از غله و محصولات دیگر منتفع خواهند شد؛

ج) بذر چغندر برای اعنام و مواشی اغذیه نیکو است؛ در نتیجه مقدار مهمی اغنام و مواشی تربیت و نشو و نمو یافته و فوائد زیادی نیز عاید خواهد شد (طرح تأسیس کارخانه قند در کهریزک، وزارت امور اقتصاد و دارایی، ۱۳۰۸، ۳).

تأسیس کارخانه قند یکی از لحظات آغازین برقراری نسبت بین صنعت و زندگی روزمره در ایران است. کارخانه قند تعطیل شده در دوران پهلوی اول دوباره احیا می شود. بقایای کارخانه قند را از عده ای از زرتشتیان، که این کارخانه را به صورت آهن پاره از از ورثه امین الدوله خریده بودند، خریداری می کنند. در این زمان بود که رضاشاه پهلوی به بانک ملی دستور می دهد که کارخانه را از زرتشتیان خریداری و نواقص آن را رفع کنند. مدیران بانک ملی ایران که در آن تاریخ لینون بلات آلمانی بود، عده ای متخصص را استخدام و از آلمان به تهران می آورد و نواقص کار را به وسیله آنها معین می کند. ولی در تاریخ تیرماه ۱۳۱۲ هجری شمسی چون کار آنها موجب عدم رضایت رضاشاه بود به دستور رضاشاه سهام این کارخانه تحویل اداره کل صناعات شد و قانون راجع به سهام و مخارج کارخانه





قندسازی کهریزک به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در نهایت، محمد قاسم خان ادیب به ریاست کارخانه مزبور منصوب شد و بالاخره تمام ماشین‌های کهنه برچیده و به جای آن ماشین‌های جدید از آلمان خریداری شد. در اسناد مربوط به این کارخانه آمده است که مساحت کل زمین این کارخانه هفتاد و دوهزار متر مربع بود که هزار و سیصد و هشتاد متر مربع آن زیر بناهای صنعتی و انبارها و سه هزار و هفتاد و شش متر مربع آن زیربنای منازل مسکونی قرار داشت (شهیدی، ۱۳۸۳، ۲۶۲).

تأسیس کارخانه دگرگونی عمده‌ای در شکل‌بندی فضایی کهریزک پدید می‌آورد. وجود سه هزار متر منزل مسکونی و وجود کارگرانی که در کارخانه کار می‌کنند فضای روستایی را به صورت شهرکی نیمه صنعتی در می‌آورد. از دیگر سو، تغییری اساسی در منطق کشت و زرع روستایان نیز پدید می‌آید و حیات کارخانه و الگوی زراعت به یکدیگر گره می‌خورد. به عبارت دیگر، کارخانه بدل به نیروی تعیین‌کننده الگوی کشت در منطقه می‌شود.

با آغازین لحظات دگرگون‌شدن یک زیست‌بومی روبه‌رو هستیم؛ بزنگاه که کارخانه همه چیز را بلعیده است. کارخانه حیات فلاحی و زیستی کهریزک را نشانه گرفته است. دیگر در کشاورزی منطقه گندم، جو و ماشی در کار نیست و محصول زمین‌های کشاورزی باید به چغندر تغییر پیدا کند. این باید را زیست منطقه بر سر راه کشاورزان قرار می‌دهد. زمین‌ها به زمین‌های زراعتی چغندر تبدیل می‌شود که کارخانه به آن میل دارد. در این میان میزان اعتراضات کشاورزان و ساکنین منطقه که در اسناد مربوط به سال‌های برقراری کارخانه به آن اشاره شده است اهمیت چندانی پیدا نمی‌کند. خانه‌های اطراف منطقه هم به محلی برای سکونت کارگران این کارخانه بدل شده است و تک‌تک عناصر یک زیست‌بومی و کشاورزی. به عبارت دیگر حیات روستایی به سمت حیات صنعتی کارخانه سوق داده می‌شود و مختصات فضا را دگرگون می‌سازد.

۲-۴. لحظه دوم: اصلاحات ارضی یا تداوم تکه‌تکه‌شدن فضای کهریزک

اصلاحات ارضی و تقسیم و واگذاری زمین به دهقانان با هدف بهره‌برداری مؤثرتر برای اولین بار در زمان رضاشاه در ایران انجام شد. به موجب قوانینی که در سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۱۲ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، به دولت اجازه داده شد که نسبت به تقسیم املاک



لرستان، سیستان و دشت مغان بین زارعین و افراد محلی اقدام نماید و در نتیجه قسمتی از زمین‌های مغان و لرستان در سال ۱۳۱۴ تقسیم شد. اگرچه تقسیم زمین‌ها یکی از برنامه‌های اساسی و اصلی تقسیم املاک بین دهقانان در زمان رضاشاه بود، اما چون در آن زمان کشاورزان ایرانی این کار را نپذیرفته بودند و از طریق تشکیل شرکت‌های تعاونی و وسائل دیگر زارعین تقویت نشدند، بنابراین، نتیجه لازم به دست نیامد. و به تدریج رؤسای عشایر از نفوذ خود بر زارعین استفاده کرده و املاک را متصرف شدند (سالروز تصویب قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی، ۱۳۴۴).

اصلاحات ارضی به صورت عملی در ایران در سال ۱۳۲۹ و با فرمان محمدرضاشاه مبنی بر تقسیم املاک سلطنتی آغاز گردید و اراضی و دهات سلطنتی بین زارعین تقسیم شد. به عبارت دیگر، در این اصلاحات، زمین‌های کشاورزی از دست مالکان و اربابان درآمده و تحت شرایطی به کشاورزان واگذار می‌گردید.

زمین‌های منطقه کهریزک نیز به حتم از این اصلاحات به دور نماند. در مصاحبه‌ای با عباس سالور اولین رئیس سازمان اصلاحات ارضی در پاسخ به این سؤال که تقسیم روستاهای دکتر امینی، که از مالکین بزرگ در گیلان بودند، به چه شکل صورت گرفت. گفته شده است که:

ارسنجانی قصد داشت دکتر امینی را که از مالکین عمده بود کاملاً داخل این جریان کند. مدتی پس از اینکه در مراغه اصلاحات ارضی صورت گرفت و اسناد مالکیت آنجا را شخص شاه به زارعین داد. دکتر امینی خواست مسافرتی به آذربایجان کند. ما هم ترتیبی داده بودیم تا اسناد مالکیت تعدادی از روستاها توسط امینی توزیع شود. بعد از این که ایشان اسناد مالکیت را داد ارسنجانی یک برگه اظهارنامه به او داد و گفت خواهش می‌کنم اظهارنامه را پر کنید. هر مالکی می‌بایست چنین اظهارنامه‌ای را پر می‌کرد و آن را امضاء می‌نمود که مثلاً در این ملک چه چیزهایی دارم و استثنائات ملک من چیست؟ دکتر امینی مالک لشت نشاء نیز بود و چون در آن زمان هر مالکی می‌توانست شش دانگ یک ده را برای خود نگه دارد، دکتر امینی برخلاف آنچه ما فکر می‌کردیم گفت لشت نشاء را تقسیم کنید و املاکی را که در کهریزک داشت را جزو مستثنائات قرار داد. آن زمان لشت نشاء منطقه آبادی بود و برنج‌کاری مفصلی در آن صورت می‌گرفت. عباس سالور می‌گوید: من فکر می‌کنم امینی حساب کرده بود اراضی کهریزک چون در نزدیکی تهران



واقع شده است می تواند آن را به صورت متری بفروشد. بنابراین ترجیح داد با تقسیم املاک خود در لشت نشاء موافقت کند (رسولی و سالور، ۱۳۷۶).

در نهایت، در دوره اول اصلاحات ارضی، سه دانگ از روستای کهریزک که به علی امینی (نخست وزیر محمدرضا پهلوی) تعلق داشت، قسمتی از آن به زارعین فروخته شد و در مرحله دوم اصلاحات ارضی بین زارعین و امینی تقسیم گردید. سهمی که به علی امینی دادند مجانی بود و آنچه برای او باقی ماند هشتاد هکتار بود که یک باغ و قسمتی از اراضی مزروعی را در بر می گرفت (تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶).

به این ترتیب، تا قبل از سال ۱۳۴۶ با روستای کهریزک و زمین هایی که توسط زارعین همچنان قابل کشت هستند مواجه هستیم. اصلاحات ارضی را باید سطحی دیگر و گامی دیگر به سوی تکه تکه شدن و نابودی کشاورزی دانست. سطحی که این بار زیست مبتنی کشاورزی را نشانه گرفت. زیرا پس از مدتی، گرچه کشاورزان دارای زمین شده بودند و محصول بیشتری دریافت می کردند، اما پولی برای هزینه های جانبی کشاورزی نظیر لای روبی قنات ها برایشان باقی نمی ماند و خود این سبب شد کشاورزی به مرور از بین برود.

۳-۴. لحظه سوم: ایجاد بارانداز و برون افتادگی

در اسناد آمده است که علی امینی در سال ۱۳۵۳ درخواست تأسیس بارانداز کالاهای تجاری را در منطقه کهریزک در بخشی از زمین های خود در این منطقه داده است. در این سند که خطاب به غلامرضا نیک پی شهردار تهران آمده است که:

جناب آقای امینی طی عریضه ای که توسط جناب آقای وزیر به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم داشته اند استدعا کرده اند اجازه داده شود که در اراضی ملکی خود در کهریزک اقدام به ایجاد بارانداز کالاهای تجاری و انبارهای بزرگ نماید. اوامر مطاع مبارکه ملوکانه شرف صدور یافت که اشکالات کار سؤال شود. خواهشمند است رسیدگی لازم معمول و نتیجه را گزارش فرمایند تا به شرف عرض برسد. رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی» (دکتر علی امینی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹، ۱۸۰).

در پاسخ به نامه علی امینی (در سال ۱۳۵۳) برای تأسیس بارانداز کالاهای تجاری سندی وجود دارد که پاسخ را این چنین توضیح می دهد:



عطف به نامه شماره ۱۳۴_۱_۱۰۲/م مورخ ۱۳۵۳/۳/۳۱ درباره عریضه جناب آقای امینی مبنی بر ایجاد بارانداز از کالاهای تجاری و احداث انبارهای بزرگ در کهریزک، محل موردنظر در حریم شهر واقع شده و انجام آن مغایر ضوابط مصوب می‌باشد. توضیح آنکه، طبق قانون شهرداری مصوب سال ۱۳۴۵ مقرر گردیده شهر تهران دارای حریم باشد. این حریم برای نخستین بار در سال ۱۳۴۹ در طول متوسط ۹ کیلومتر و مساحت تقریبی ۱۴۰۰ مترمربع تعیین و تصویب گردید. هدف از استقرار این حریم مانند حریم سایر شهرهای بزرگ دنیا آن است که از توسعه شهر جلوگیری شود و هر آینه شهری در نزدیکی شهر دیگر قرار دارد، این شهرها به یکدیگر متصل نشوند. اگر در کهریزک و یا سایر مناطق واقع در حریم حفاظتی تهران اجازه احداث یا بارانداز داده شود دیر یا زود اطراف این باراندازها، خانه‌های کارگری، مغازه، تأسیسات عمومی و بالاخره شهرکی ایجاد می‌شود که به تهران متصل خواهد شد. لزوم این حریم در مورد تهران به‌طور اخص که با کمبود آب و افزایش سریع جمعیت و شرایط جلب مهاجر از شهرستان‌ها و روستاها مواجه است بیش از اکثر شهرهای دنیا مصداق پیدا می‌کند. صرف‌نظر از این مسائل از نظر ترافیکی نیز اصلاح است باراندازها و انبارها در محدوده بیست و پنج کیلومتری قرار گیرد. کما اینکه در نقشه جامع شهر نیز محل‌های خاص برای این منظور اختصاص یافته است تا وسائل نقلیه بزرگ بار را مستقیم به بارانداز تحویل دهند نه آنکه در مساحت نسبتاً دوری از شهر تخلیه نمود و برای حمل آن تعداد کثیری وسائط نقلیه کوچک‌تر بین آن محل و شهر دائماً در رفت‌وآمد باشند و ترافیک را سنگین‌تر نمایند. مع‌هذا، هر آینه اراده سنیه همایونی استقرار یابد که چنین اجازه‌ای به جناب امینی داده شود متمنی است اوامر همایونی را امر به ابلاغ فرمایند تا بلافاصله پیش‌بینی جاده دیگری به موازات جاده آرامگاه بین کهریزک و تهران به‌عمل آید و طبعاً اگر افراد دیگری در هر نقطه از حریم تقاضاهای مشابهی نمایند با آن تقاضاها نیز موافقت شود. غلامرضا نیک‌پی، شهردار پایتخت (اسناد شهرداری پایتخت، ۱۳۵۳/۳/۵، ۴۶/م ش).

پس از آن امینی نامه‌ای برای اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاه نوشت و تقاضای خود را مبنی بر ایجاد بارانداز کالاهای تجاری در زمین‌های خود در کهریزک را با علم در میان گذاشت و بعد نامه‌ای به همراه نامه اسدالله علم و غلامرضا نیک‌پی به نخست‌وزیر تحویل شد. پس از عدم موافقت شهردار وقت (غلامرضا نیک‌پی) در مورد ایجاد بارانداز کالاهای تجاری، امینی دوباره نامه‌ای از قرار زیر را برای اسدالله علم نوشت:

دوست بسیار عزیزم تصدیق شوم از تصدیع مکرر واقعاً شرمنده هستم ولی به استظهار به محبت‌های این دوست عزیز نموده اجازه محبت می‌دهم. در مورد امریه ملوکانه به



شهرداری درخصوص کهریزک و ساختمان انبار در آنجا به طوریکه تلفناً مصدع شدم، آقای شهردار آیه یاس می خواند. و استناد به نقشه جامع تهران و یک سلسله مقررات می کند که شاید در جای خود صحیح باشد ولی مطرح ساختن انبار و کمک به ترافیک شهر ضروری است چون مطابق اطلاعی که دارم مؤسسه ذوب آهن احتیاج به انبار دارد و چون محصول ذوب آهن اصفهان قسمت عمده به تهران می آید و کهریزک سر راه اصفهان تهران است، برای انبار گرفتن این آهن ها و فروش و تحویل به مشتری در آنجا [فضای] زیادی خواهد بود. بنابراین، اگر اشاره ای برای شیبانی رئیس ذوب آهن بفرمایید، چون مؤسسه مزبور قوانین مخصوص دارد و از قیود اداری و غیره آزاد است و چون مؤسسه دولتی است، آقای شهردار هم اشکال نمی تواند بکند. اگر این بذل را عنایت بفرمایید کار زودتر حل می شود و بالاخره هم من معرفی می شوم و هم واقعاً به بهبود وضع ساکنین کهریزک کمک خواهد شد. با تشکرهای قبلی از مساعدت های همی شگی به دوست عزیز سلامت و موفقیت وجود عزیزت را همواره از خداوند متعال خواستارم (دکتر علی امینی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹، ۱۸۱).

بارانداز نقطه آغازی می شود برای هندسه شهری جدید کهریزک است. هندسه ای که به خوبی نشان می دهد کهریزک اکنون با این مختصات و ویژگی ها باید از حیات شهری دور بماند و به حاشیه تبدیل شود. این لحظه فضایی را پدید می آورد که کهریزک به برون درون تهران بدل شود؛ جایی که می شود مرگ را در آن تخلیه کرد.

در کنار سه لحظه اصلی ذکر شده لحظات دیگری نیز می توان بیان کرد که نتیجه دگرگونی فضایی منطقه اند و از پیامدهای سه لحظه مذکور محسوب می شوند. تأسیس آسایشگاه کهریزک در سال ۱۳۵۱ از دیگر نقاطی است که سیل عظیمی از مطرودین را به این فضا سوق داد. این آسایشگاه مطرودین را به این فضا سوق داد. این آسایشگاه در سال ۱۳۵۱ با ایده دکتر محمدرضا حکیم زاده لاهیجی که در آن زمان مدیر بیمارستان فیروزآبادی ری بود بنیان گذاشته شد. خود او انگیزه را برای تأسیس آسایشگاه کهریزک این گونه بیان می کند:

در سال ۱۳۵۰، ۱۳۵۱ مدیر بیمارستان فیروزآبادی ری بودم. به خوبی به خاطر دارم که موقع خروج از بیمارستان، نزدیکی های درب خروجی اغلب چند بیمار مفلوک، معلول یا پیر و فرسوده خوابیده نزدیک درب بیمارستان می دیدم و با آنکه رئیس بیمارستان بودم قادر نبودم به طریقی اعمال نفوذ کنم و دستور بستری شدن آنان را بدهم. اگر هم دستور می دادم پزشکان به دلایل قانع کننده ای از پذیرفتن آنان خوداری می کردند و حق هم

داشتند زیرا آن افراد نه قابل درمان بودند و نه بیمارستان قادر بود برای زمان طولانی آن‌ها را بستری نموده و تخت بیمارستان را اشغال نمایند. من از دیدن این وضع و بدبختی زجر می‌کشیدم تا به خواست ایزد توانا و بدون توجه به جوانب کار در مانگاه متروکه مرحوم امین‌الدوله واقع در کهریزک را که با هزینه مرحوم فخرالدوله دایر گردیده بود و به دلایلی سال‌ها درب آن بسته مانده بود مورد استفاده قرار دادم و دو و سه نفر معلول که پناه نداشتند را در آنجا بستری کردم. هدفم این بود این بیچارگان در آنجا بخوابند و تا زمانی که زنده هستند تا حد امکان از آنها پذیرایی گردد. این کار را هم کردم. از آنجایی که پشتیبان کارهای نیک در مرحله اول خدای بزرگ است او کمک کرد. نمی‌دانم چگونه افرادی را به یاری فرستاد و هسته اولیه هیئت مؤسس تشکیل شد و فعالیت آغاز شد (محمدرضا حکیم زاده، ۱۳۸۹، ۱۶۵).

در نامه‌ای از طرف شهردار پایتخت به ریاست انجمن شهر پایتخت آمده است که:

صبح روز پنج‌شنبه گذشته آسایشگاه معلولین کهریزک مورد بازدید این جانب قرار گرفت. در این آسایشگاه تعدادی زن و مرد معلول پذیرایی و مدوا می‌شوند. به‌طوریکه مسئولین آسایشگاه اظهار می‌داشتند به علت مراجعات روزافزون و ازدیاد بیماران و نداشتن اعتبار کافی قادر به تأمین هزینه‌های جاری نمی‌باشند و احتیاج به کمک مالی دارند تا بتوانند در قبال بیماران بستری‌شده و مراجعین معلول جوابگو باشند... (نامه‌های شهرداری پایتخت، ۱۳۵۲/۱۰/۱۷، ۲۹۶۳۲).

در سندی مربوط به خانه سالمندان کهریزک نشان می‌دهد که آسایشگاه تازه تأسیس معلولین واقع در کهریزک نیاز به تأسیس یک حلقه چاه برای تأمین آب مورد نیاز این آسایشگاه دارد. در این سند، که به تاریخ ۱۳۵۲/۱/۲۲ هجری شمسی برمی‌گردد، آمده است که:

آسایشگاه معلولین کهریزک به‌منظور تأمین آب مورد نیاز احتیاج مبرم به یک حلقه چاه داشته و جناب آقای نخست‌وزیر نیز طبق دستور تلقی مقرر فرموده‌اند که شهرداری پایتخت مساعی و کمک لازم در انجام این منظور به‌عمل آورد و لذا سازمان بهشت‌زها که در نزدیکی محل آسایشگاه قرار دارد دستور بررسی لازم در این باب صادر گردید... (نامه‌های شهرداری پایتخت، ۵۲/۱/۲۲، ۹۴۲/۲۰/۳۱۲)

در اسناد مربوط به این آسایشگاه، که در سال ۱۳۵۲ یعنی بعد از تأسیس این آسایشگاه نوشته شده‌اند، نیاز این آسایشگاه به منابع مالی برای ادامه فعالیت‌های خود و چگونگی مداخله شهرداری برای برطرف کردن این نیازهای مالی و کمک به تسریع و تکمیل این





هندسۀ جدید شهری به خوبی قابل مشاهده است. تلاشی که برای سرپا نگه داشتن این آسایشگاه می شود، تلاشی است هم ارز با منطق توسعه که برون افتادگان خود را نیز تولید می کند. کهریزک حالا جایی است برای مدیریت کردن «بیچارگان» که محصول درون ماندگارِ دگردیسی حیات شهری تهران اند و به طور روزافزون جمعیت معلولین، سالخوردگان و به قول مؤسس این آسایشگاه «بیچارگان» را به این فضا سوق می دهد.

۴-۴. لحظه چهارم: تاریخ شفاهی و روایت های به محاق رفته

اما در میانه روایت های تاریخی هرچه به زمان معاصر نزدیک تر می شویم گویی کهریزک از ما دورتر می شود. مسئله آنجا است که کهریزک در لحظه اکنون بدل به بت واره ای شده است که برای ما بدیهی جلوه می کند. زمانی که لحظه زندگی اهالی کهریزک را وارد معادله کنیم آنگاه ضلع دیگری خواهیم داشت که قسمتی از جریان نیروها را بر ما روشن خواهد کرد. تاریخی که در اسناد فریاد می کشد سطوحی را رؤیت ناپذیر می کند که با بازگشت به تاریخ شفاهی اهالی کهریزک می توان آن ها را احضار کرد. این تاریخ شفاهی لایه هایی دیگر از مسئله را روشن می کند که کهریزک را توضیح پذیر می کند. بازگشت به آنچه از این پس «جریان زندگی کهریزکی ها» می نامیم، تعیین نیروها در لحظه اکنون کهریزک را روشن تر خواهد کرد.

از صابر آغاز کنیم. «جریان زندگی کهریزکی ها» از در خانه صابر تصویری دیگرگون دارد. کهریزک برای صابر به هیچ وجه با بر ساخته های ذهن ما یکسان نبود. کهریزک صابر، فقط زندان، خانه سالمندان و پزشکی قانونی نیست. کهریزک صابر نقد جریان زندگی روزمره است. حالا باید در برابر این سؤال بایستیم که اگر کهریزک برای صابر یا صابرها زندان، خانه سالمندان و پزشکی قانونی نیست، پس چیست؟ طناب پاسخ را باید در زیست و در ادامه آن توصیف اهالی از کهریزک از زندگی پی گرفت.

لحظه اکنون برای اهالی کهریزک فضایی است مملو از ساخت و سازها، زمین های کشاورزی قطعه قطعه شده و آوار سیمان و آهن: «اینجا همش داره می شه باغ ویلا و داره ساخته می شه، دارن خرد می کنن زمین ها رو می فروشن» این عبارات یکی از ساکنان کهریزک است که تصویر روشنی از آنچه در حال رخ دادن است را به تصویر می کشد. «هر

آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» کهریزک از جا کنده شده و افتاده در چرخ‌دنده‌های توسعه. پیشرفت و تمامی آن شعارهای زیبا در حال چرخ‌شدن است، بدل‌شدن به ساختمان، ویلا، قطعه‌قطعه‌شدن و دیگرگون شدن تجربه زندگی تولید کهریزکی دیگر، کهریزکی بیگانه و جدید:

کهریزک الان یه چیزی حدود ۲۰ درصد ۳۰ درصد کشاورزی بیشتر نیست قنات قلعه نو هنوز آب داره اون بالاش، پایینش خشکه. قنات قلعه نو پمپ گذاشتن یکم کشاورزی می‌کنن وگرنه کهریزک آبی نداره. همش شده ساخت‌وساز. الان چی می‌کارن؟ گل کلم، کلم گل کهریزک معروف دیگه. مجیدآباد دیگه کلاً کشاورزی نمی‌شه. تمام شد همش شده کارخانه پلاستیک. مجیدآباد دویست لیتر در ثانیه آب داشت. ۶۸ به این‌ور خشک شد. همه کشاورزای این منطقه از خشک‌شدن آب قنات خبر داشتن هیچ واکنشی نداشتن».



جریان زندگی کهریزکی‌ها پر است از لحظاتی که صدایی نداشته‌اند یا اگر هم با صدایی همراه بودند در لحظه‌های مهم دچار خفقان شده‌اند. گویی ساکنان کهریزک را باید تجلی همان «چرا فرودست نمی‌تواند سخن بگوید» اسپیواک دانست. ماجرا البته این نیست که اهالی سخن نمی‌گویند؛ صد البته سخن که نه، فریادها کشیده می‌شوند؛ اما مسئله آنجا است که این فریادها بنا نیست شنیده شود. تلاقی انبوهی از نهادهایی که با ملک و مسکن و ساخت‌وساز سروکار دارند ماجرا را برای زندگی کهریزکی‌ها بدل به یک میدان منازعه کرده است: شورای شهر، بنیاد مستضعفان و شهرداری گویی اصوات اصلی‌اند و بازگیران اصلی. و دقیقاً در همین نقطه است که، به قول صابر، نوعی کرخت‌شدن پدید آمده «اصلاً این مردم سرّ و لمس شدن».

اهالی کهریزک از بنیاد مستضعفان و شورای شهر کهریزک می‌گویند؛ از نسبتی که این نهادها برقرار می‌کند تا از یک سو، کهریزک را جدای از تهران و از سوی دیگر، درون تهران قلمداد کنند؛ یعنی فضایی که هم جزئی از تهران هست و هم نیست. فضایی که هم باید طرد شود و هم باید دوباره در چرخه‌ای نقش و کارکردش را برای کلان‌شهر تهران ایفا کند و این فرایند نتیجه‌ای جز معلق‌کردن اهالی کهریزک در پی ندارد. جایی در حاشیه که حاشیه نیست، جایی که سرمایه به سمت آن روان است اما از آن سرمایه در دستان کهریزکی‌ها هم



خبری نیست. مطابق با مصاحبه‌ها بسیاری از زمین‌هایی که سند ندارند در حال حاضر مورد ادعای نهادهایی همچون بنیاد مستضعفان قرار گرفته‌اند. همین فرایند در عمل بسیاری از ساکنان زمین‌های بدون سند را در وضعیتی دشوار قرار داده است.

در روایت‌هایی که از ساکنان کهریزک گردآوری کرده‌ایم توصیف روزی آمده است که آن‌ها سعی کردند جلوی دفن زباله بایستند و یا حداقل از خلال آن عایدی برای کهریزک و شهرشان کسب کنند؛ اما آنچه اتفاق افتاد چیزی نبود جز سرکوب دوباره نیروی این اهالی و قدرت شورا که باز بر سر شهر کهریزک آوار می‌شود. قدرتی که سرمایه‌ای را نیز که از زباله کسب می‌کند، به هیچ وجه صرف کهریزک و زیست مردم آن نمی‌کند.

آگه اینجا عقب مونده یکی از دلایلش همین مرکز زباله است. کهریزک به نسبت شهرک‌هایی که ساختن، اسلام‌شهر و... خیلی عقب مونده. از هر لحاظی که حساب می‌کنی عقب مونده. یکی از مشکلاتش همی‌نه که متأسفانه از بیرون به این دید دارن نگاه می‌کنن کهریزک را که مرکز زباله است، خانه سالمندان، دیوانه‌خانه‌ست و بهشت زهراست. اتفاقاً به بنده‌خدایی اومده بود می‌گفت ای کاش اسم کهریزک رو تغییر می‌دادین. مثلاً به اسم دیگه می‌داشتین».

از اینجا شاید بتوان کهریزک را نامی دیگر عطا کرد: «خوابگاه کلان شهر» محلی برای تمام خستگی‌های تهران، از مرگ و دفن، از زباله و دفع پسماند و از جمعیت خسته روزانه تهران که به کهریزک سرازیر می‌شود؛ از هر آنچه بر شانه‌های تهران سنگینی می‌کند و شب‌ها باید بارش بر دوش کهریزک گذاشته شود؛ بار جمعیتی که شب‌ها را در کهریزک صبح می‌کنند و زیست جدیدی را در جریان زندگی کهریزکی‌ها رقم می‌زند؛ از آنچه یوسفی و سماواتی آن را لمس می‌کنند و با آن زندگی می‌کنند:

اینجا سرازیر جمعیتش جمعیت شهرستان نیست جمعیت خود تهران هست داره سرازیر می‌شه، هم قدرت خرید اینجا زیاده‌تره فعلاً چون بین آپارتمان اینجا الان پرش سه‌ونیم میلیون متری ولی به مقدار بالاتر مثلاً باقرآباد مثلاً پنج میلیون یا شهری همین‌طور. اینکه جمعیت تهران داره سرازیر می‌شه تو این حاشیه از تهران چون خالی مونده زمین بکر بوده و تازه تبدیل به زمین شهری شده داره سرازیر می‌شه، مشغول کار نمی‌شن اینجا همون تهران کار می‌کنن فقط خورشون اینجاست صبح به صبح می‌رن سر

کار شب برمی گردن. انقدری که اینجا میان باقرشهر نمی رن اینجا چون به مترو نزدیک تره. بعد شاه جاده های تهران متصل می شه به اینجا پس راحت تر می رن و میان. مثلاً طرف می یاد از اتوبان امام علی، نواب همه این شاهراه های تهران داره می اد ختم می شه به کهریزک فقط یه اسم خوبش بوی تعفن زباله است.

طنز حاج داود توصیفی دقیق است از کهریزک و خلق دوباره آن در فضای خیال ساکنانش:

دیگه شبکه ها رو بخون دیگه، بازداشتگاه کهریزک دیگه تو آمریکا هم اسمش هست. کهریزک اسمش بد درفته باید اسمشو عوض کنن بازداشتگاه کهریزک آقای روح الامینی کشته شد با اون سه تایی دیگه اینجا دیگه اسمش بد درفت، بهشت زهرا هم دیگه قبرستونه دیگه، شما خونت بغل قبرستون باشه تا بغل کاخ نیاوران خب فرق می کنه دیگه، اسم کوچتم فرق می کنه دیگه، الان می خوای به یه نفر آدرس بدی می گی آقا جاده قم پایین تر از بهشت زهرا...».

اما روایت شفاهی کهریزک روی دیگری نیز دارد. روایتی که تصویری دیگرگون از کهریزک می دهد. کهریزکی که قرار است «آینده داشته باشد». البته این آینده چیزی نیست جز نسبتی که کهریزک با منطق سرمایه برقرار می کند. کهریزک یک بهشت سرمایه گذاری است اما مسئله اینجا است که برای چه کسی؟

آقای «ح» که با مرکز زباله زندگی می گذارند. شغلش خرید و فروش ضایعات است وجود مرکز زباله در نزدیکی کهریزک را نه ننگی می داند بر پیشانی کهریزک و نه چیزی که باید حذف شود. از نظر او مرکز زباله درآمدزاست و چه بهتر که باشد. از نظر او «همه هم از حضور آن راضی هستند». نباید گفت مرکز زباله چه بلایی بر سر کهریزک آورده بلکه باید دید که چه خدماتی را برای آقای «ح» و دیگران ایجاد کرده است. در این روایت مرکز زباله یک فرصت است که نباید آن را از دست داد. در این روایت سؤال اینجا نیست که فرصت برای چه کسی؟ ذی نفعان این روایت ایدئولوژیک ذیل گزاره هایی عام پنهان شده اند تا زباله دانی همچون محلی برای همه تصویر شود. با این تفاوت که تعفنش برای گروهی است و البته فرصت های اقتصادی اش برای گروهی دیگر. این فرایند چرخه ای را پدید می آورد که از روایت آقای «ح» تا شورای شهر و شهردار را هم ارز می کند تا قصه ای از شهر زباله ها بیافند که فرصتی است برای ساکنانش.





مالک یکی از آژانس‌های ملکی منطقه آینده کهریزک را «هردمبیل» توصیف می‌کند، و برای کهریزک آینده‌ای شبیه به تهران متصور است. آینده‌ای که او را خوشنود می‌کند:

عین تهران می‌شه. بذار اینجوری بهت بگم تهران اولش اینطوری نبود که شما الان می‌بینید، کهریزک هم این شکلی نیست که شما در آینده می‌بینید. هر ساختمون که اینجا ساخته می‌شه شما ۲۰ واحد توش در نظر بگیرید. شما تجسم کن ۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ قطعه زمین اینجا هست برا ساخت. هرکدوم ۲۰ واحد ۲ نفره هم حساب کنی ۱۰ سال دیگه که ساخته بشه جمعیت اینجا دویست سیصد هزار نفر بیشتر می‌شه. شما فکر کن این جمعیت از خونه‌اش می‌زنه بیرون پاساژ باشه جواب می‌ده، مغازه باشه جواب می‌ده هر چی باشه جواب می‌ده. مردم که نمی‌تونن از اینجا برن به جای دیگه. شهری هم به اون صورت چیزی نداره. الانم که اکثر کهریزکی‌ها شغلشون دلالیه، دلالن. شما از اینجا برو بیرون برو تو بقالیه بگو زمین می‌خوام. اونور بقالیه این‌ور بنگاه زده همه شدن واسطه یعنی تنها شغلیه که داره فعلاً امورات مردم رو می‌گذرونه. واسطه‌گری این کهریزکم که می‌بینید هیچ‌وقت اشباع نمی‌شه. حالا حالاها زمین هست برا ساخت و ساز».

تخیلی که فضای کهریزک را پر می‌کند. وقتی سوژه سخنگو از جایگاه سوژگی ملک و مسکن به کهریزک نگاه می‌کند چه می‌بیند؟ وقتی می‌گوید: «تجسم کن» صدای همان ایدئولوژی‌ای را فریاد می‌زند که وجه خیالی را خلق می‌کند. ساحتی خیالی که امر واقعی کهریزک را پر می‌کند. این تخیل سرتاپا مرتبط با منطق قدرت و اقتصاد و سیاست کهریزک را پر می‌کند. تصویری از کهریزک همچون یک تهران کوچک. تهران کوچکی که «کافیه پول درآوردن رو توش بلد باشی تا زیر هر قدمت پول جمع کنی».

ادغام هستی کهریزک در این تخیل همان نقطه متعین شدن کهریزک است. برخورد این ساخت خیالی با هستی درون‌ماندگار کهریزک خودش را در تصویر هولناک آرادکوه و مرکز زباله روشن می‌سازد. در این نقطه است که باید از سیاست‌های تخیل سخن گفت. «تجسم کن» از زبان چه کسی بیرون می‌آید؟ مسئله این نیست که در پی روان‌شناسی افراد باشیم. مسئله جایگاه‌های سوژگی افراد است در قصه‌ای که می‌سازند و البته این قصه‌ها خنثی نیستند. این قصه‌ها با هستی متعین اینجا و اکنون برخورد می‌کنند. برخورد این قصه با تن کهریزک محصولاتی متعدد دارد.

۵. نتیجه‌گیری: کهریزک در جدال نیروها

اگر روبه‌روی تارهای درهم‌تیده کهریزک بایستم و تمام آن را یک‌جا و در کنار هم توصیف کنیم، کهریزکی را خواهیم دید که صحنه جدال نیروها است. نباید کهریزک را همچون فضایی نیوتونی تصور کرد که نیروها در آن فضا در حال منازعه‌اند. مسئله اینجا است که فضا بدن کهریزک خودش محصول برخورد این نیروها و گرانشی است که در نتیجه این تلاقی پدید آمده است. مسئله این نیست که فهرستی از نیروها را تهیه کنیم و آن‌ها را درجه‌بندی و اولویت‌بندی کنیم. مسئله اینجا است که کهریزک تولید می‌شود. همچون برونِ درونِ تهران تولید می‌شود و نسبت وثیقی دارد با جریانی تاریخی که از کارخانه قند آغاز شد، به اصلاحات ارضی برخورد کرد، در خلق بارانداز شکل جدیدی به خود گرفت و با تداوم منطق توسعه تهران به جایی برای تخلیه همه پس‌مانده‌های توسعه بدل گشت. اما مسئله بر سر «قربانت انتخابی»^۱ این نیروها است (وبر^۲، ۱۳۷۳). برخورد این نیروها که هر یک از خاستگاهی می‌جوشد که در لحظه واحدی چیزی به نام کهریزک را ممکن می‌کند. چیزی که حالا برخلاف تک‌تک نیروها و عناصر تشکیل‌دهنده‌اش واجد «خصیصه‌ای نوظهور»^۳ است (دورکیم^۴، ۱۳۸۴). این پدیده حاضر شده در اکنون ما با فراموش کردن تاریخش ذیل نظام دانش رایج به بت‌واره‌ای بدیهی بدل گشته است. کهریزک وجود داشته است و وجود خواهد داشت؛ این همان وجه ایدئولوژیکی است که به جای پرسش از چگونگی تولید کهریزک و فهم فرایندهایی که فضا-چیز را تولید می‌کنند خود چیز را بدیهی می‌انگارد و حول آن میل می‌ورزد. منطقی منحرفانه که چیز را بدیهی انگاشته و با تخیل فضای خالی آن را پر می‌کند، این فضای خالی همان تاریخ به محاق رفته چیز است (فینک^۵، ۱۳۹۷). فرایندهای ایدئولوژیک نظام دانش اجتماعی وقتی به فضایی همچون کهریزک می‌نگرند به شکلی خیالی آن را بیرون می‌پندارند، درحالی‌که، شرایط امکان متنی به نام تهران مقید به خلق برونی به نام کهریزک است (برای نسبت این درون و برون بنگرید به فوکو^۶، ۱۳۸۳). از این



1. Elective affinity
2. Weber
3. Emergent property
4. Durkheim
5. Fink
6. Foucault



رو در انواعی از سیاستگذاری و آسیب‌شناسی درمی‌غلطند و ترسیم منظومه‌ای که چیزی به نام کهریزک را به وجود می‌آورد را به کاری عبث و به اصطلاح بنیادی تشبیه می‌کنند. اینجا همان نقطه‌ای است که تفکیکی ناروا و کاذب بین پژوهش بنیادی و کاربردی پدید می‌آید. نظام تحقیقات شهری را که می‌نگریم با این پدیده مواجه می‌شویم که تحقیقات به اصطلاح کاربردی غلبه کرده‌اند. اما مسئله این که کاربرد برای چه کسی؟ این تحقیقات در عمل پرسش بنیادین فرایندهای تولید یک فضا را معلق می‌کنند. پرسشی که پاسخ‌دادن بدان عملاً یک کردار انتقادی است برای توقف فرایندهایی که فضاها را این‌چنینی را پدید می‌آورند. تحقیقات اصطلاحاً کاربردی همان تصویر ایدئولوژیکی هستند که رابطه‌ای خیالی با ابژه خود برقرار کرده‌اند (آلتوسر^۱، ۱۳۸۶؛ حیدری و نصیری، ۱۳۹۴). این رابطه خیالی موجب می‌شود که زمانی که به کهریزک می‌اندیشیم یا در روایت‌های ژورنالیستی بغلیم و کهریزک را به بازداشتگاه کهریزک یا خانه سالمندان فروبکاهیم و یا در نوعی خیریه‌گرایی و الگوی سیاست‌گذارانه ماجر را فیصله دهیم و مجموعه‌ای راهبردها برای کمک به آسیب‌دیدگان ارائه کنیم که همواره مثلث برمودای فرهنگ‌سازی، آگاهی‌بخشی و آموزش‌بخشی از آن است.

اگر کهریزک را از چنبره این منطق ایدئولوژیک خلاص کنیم و آن را به نیروهای تاریخی شکل‌دهنده‌اش فروبکاهیم چه خواهیم دید؟ این کاری بود که مقاله حاضر بنا داشت به انجام برساند و کهریزک را در فضاها و شکل‌بندی‌اش در بطن روابط نیروها توضیح دهد. نیروهایی که از یک سو با منطق توسعه و مدرنیزاسیون قابل توضیح‌اند، و از دیگر سو، در تلاقی این توسعه با منطق سرمایه. این برخورد نهادهایی را پدید می‌آورد که بازیگران اصلی میدان خواهند بود و رابطه قدرتی را پدید می‌آورد که کهریزک را ممکن می‌کند.

این نیروها می‌خواهند کهریزک را بازتولید کنند ولو اینکه در شعارهای ایدئولوژیک انواعی از خیریه‌گرایی را جار بزنند. تا وقتی مرقد، شورا، شهرداری و بنیاد مستضعفان، کهریزک را به چیزی در خدمت امیال خود بدل می‌کنند خشکسالی به کهریزک می‌آید؛ چراکه منطق چاه‌های عمیق در خدمت نهادهایی است که در آنجا مستقر شده‌اند. بقای مرکز زباله در کهریزک تضمین است، تا زمانی که شورای شهری که قدرت نهادی را در



دست دارد از قبال مرکز زباله دست به «اشتغال‌زایی» زده است؛ اما مسئله اینجا است برای چه کسی و چگونه؟ و البته فارغ از رد بویی که در فضا به جا می‌گذارد و آلودگی‌هایی که به کهریزک اضافه می‌کند. زمین‌های کهریزک در دست بنیاد مستضعفان باقی می‌ماند تا زمانی که خریداری درشت برای آن پیدا شود و ساخت آن به نفع نهادی باشد و سرمایه‌ای را به سمت آن روانه کند. شهرداری نیز تمام توان و نیروی خود را بر کهریزک فروشی گذاشته است هرچه قطعات بیشتری بفروشد سود بیشتری کرده است. نیروهای دیگری هم در کهریزک هستند که در این جدال شرکت می‌کنند اما نهادی متمرکز ندارند. نیروی املاکی‌هایی که در زمین‌ها تیرآهن می‌کارند و زندگی کهریزکی‌ها را رو به بهبود تلقی می‌کنند و آینده کهریزک را تا سالیان بعد اشباع نشده می‌پندارند. این نیروها با سایر نیروهای دیگر در حال دادوستد هستند برای گرفتن مجوز ساخت‌وساز، خلاقی و... نیروی مردم هم در کهریزک که همیشه بی‌صداترین نیرو بوده است. صدایی که نه در برابر مقاومت مردم در مورد مرکز زباله شنیده شد و نه در زمانی که خشکسالی زندگی آن‌ها را به حاشیه برد. و شهری را به وجود می‌آورد که قبرستانی برای کلان شهر باشد.

«مردم در کهریزک دیگر سَر شدند» جمله یکی از اهالی در مورد کهریزک و نیروی مردم در این شهر است. جمله‌ای که هرچه پیش می‌رفتیم اشکال دیگری از آن را می‌شنیدیم «دیگه کهریزک محلی نداره، کو؟»، «دیگه الان همه غریبن»، «غریبه هم که دلش برای اینجا نسوخته». اینها همه تجلّی آن تجسمی است که کهریزک را همچون تهرانی کوچک می‌بینند، آینده‌ای با چند ده هزار نفر جمعیت و پاساژ و بازار. مسئله بر سر سیاست‌های خیال است؛ خیالی که آینده‌ای برای کهریزک تصویر می‌کند که ساخت‌وسازها زشتی‌ها را از آن دور می‌کند و آینده‌ای را تخیل می‌کنند از کهریزکی که باز به لحظه گذشته بازگشته و تبدیل به بزرگترین امکان تفریحی اطراف تهران می‌شود. تخیلی پیشرفت‌مدار که اگرچه رو به جلو می‌نگرد اما پشت سرش تلنباری از مخروبه‌ها بر جای مانده است: بهشتی خیالی در پیش رو و تلنباری از مخروبه‌ها زیرپایش «این طوفانی است که ما آن را پیشرفت می‌نامیم» (بنیامین، ۱۳۷۵، ۳۲۱). از این حیث پژوهش انتقادی در باب تولید و شکل‌بندی چنین فضاهایی به جای در غلتیدن در توصیف تکنیک‌ها و تاکتیک‌های سلطه هرچه بیشتر

بر فضا می باید در سویه ستم‌دیدگان بایستد: «سنت ستم‌دیدگان به ما می آموزد که وضعیت اضطراری‌ای که در آن به سر می‌بریم قاعده است نه استثنا، باید به تصویری از تاریخ دست یابیم که با این بصیرت هم‌خوان است» (بنیامین، ۱۳۷۵، ۳۲۱).



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۸۴

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹

منابع

- آلتوسر، لویی (۱۳۸۶). ایدئولوژی و سازویرگ‌های ایدئولوژیک دولت (مترجم: روزبه صدرآرا). تهران: نشر چشمه. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۶)
- بنیامین، والتر (۱۳۷۵). تزهایی درباره فلسفه تاریخ (مترجم: مراد فرهادپور). ارغنون، ۱۱-۱۲، ۳۲۸-۳۱۷.
- بی‌نام (۱۳۵۲). نامه به ریاست انجمن شهر پایتخت مرکز اسناد ملی، شماره: ۹۴۲/۲۰/۳۱۲.
- بی‌نام (۱۳۵۲). نامه به ریاست انجمن شهر پایتخت. تهران: مرکز اسناد ملی، شماره ۲۹۶۳۲.
- بی‌نام (۱۳۵۳). نامه به شهرداری پایتخت اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی. تهران: مرکز اسناد ملی، شماره ۱۳۴-۱۰۲/م.
- حکیم‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۹). سرگذشت من: خاطرات دکتر محمدرضا حکیم زاده. تهران: نشر نوگل.
- حیدری، آرش؛ و نصیری، هدایت (۱۳۹۴). مسئله آلتوسر. تهران: نشر تیسرا.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۴). درباره تقسیم کار اجتماعی (مترجم: باقر پرهام). تهران: نشر مرکز. (تاریخ اصل اثر ۱۸۹۳)
- دولوز، ژیل (۱۳۹۴). فوکو (مترجمان: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۸۶)
- دولوز، ژیل (۱۳۹۶). نیچه و فلسفه (مترجم: عادل مشایخی). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۶۵)
- رسولی، مرتضی (۱۳۷۶). گفت‌وگو با عباس سالور. تهران: تاریخ معاصر ایران.
- شهرداری پایتخت (۱۳۵۳). نامه به دفتر مخصوص شاهنشاهی. مرکز اسناد ملی، شماره ۴۶/م ش.
- شهیدی، حسین (۱۳۸۳). سرگذشت تهران. تهران: نشر راه مانا.
- صدیق‌الممالک، ابراهیم بن اسدالله (۱۳۶۶). منتخب‌التواریخ. تهران: نشر علمی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۷). تاریخ جنون (مترجم: فاطمه ولیانی). تهران: نشر هرمس. (تاریخ اصل اثر ۱۹۶۱)
- فینک، بروس (۱۳۹۷). سوژه لاکانی، میان زبان و ژوئیسانسف (مترجم: علی حسن زاده). تهران: نشر بان. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۵)
- مجلس شورای ملی (۱۳۴۴). قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی. مرکز پژوهش‌های مجلس.
- نورانی، مرتضی (۱۳۸۵). کارخانه قند کهریزک و اسناد نویافته. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۳۳، ۹۰-۳۲.
- وبر، ماکس (۱۳۷۳). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (مترجم: عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۰۵)
- وزارت امور اقتصاد و دارایی (۱۳۰۸). طرح تأسیس کارخانه قند کهریزک. مؤسسه تاریخ ایران معاصر، شماره ۲۱۰۳



- Geertz, C. (1973). *The interpretation of cultures* (Vol. 5019). New York: Basic books.
- Castree, N., & Gregory, D. (Eds.). (2008). *David Harvey: A critical reader*. New Jersey: John Wiley & Sons.
- Lefebvre, H. (1991). *Critique of everyday life: Foundations for a sociology of the everyday* (Vol. 2). London & New York: VERSO.
- Lefebvre, H., & Nicholson-Smith, D. (1991). *The production of space* (Vol. 142). Blackwell: Oxford.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۸۶

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹



- Noorani, M. (2006). Kārxāne-ye qand-e Kahrizak va asnād-e no yāfte [The Sugar factory of Kahrizak and new documents]. *Journal of History of Foreign Relations*, 33, 32-90.
- Rasuli, M. (1997). Goft-o-go bā Abbās Sālur [Coversation with Abbas Salur]. Tehran, Iran: Tārix-e Irān-e Mo'āser.
- Seddiqolmamālek, E. (1987). *Montaxaboltavarix* [Selected history]. Tehran, Iran: Nashr-e Elmi.
- Shahidi, H. (2004). *Sargozašt-e Tehrān* [History of Tehran]. Tehran, Iran: Rāh-e Mānā
- Unknown (1973) *Nāme be riāsat-e anjoman-e šahr pāyetaxt*. Tehran, Iran: National Library of Iran, No.29632.
- Unknown (1973). *Nāme be riāsat-e anjoman-e šahr pāyetaxt*. Tehran, Iran: National Library of Iran No. 312/20/942.
- Unknown (1974). *Nāme be šahrdari-ye pāyetaxt* Asnād-e daftar-e maxsus-e šāhanšāhi. Tehran, Iran: National Library of Iran, No. 134-1-102/M.
- Weber, M. (1994). *Axlāq-e protestā ni va ruhie-ye sarmā ye dā ri* [The Protestant ethic and the "spirit" of capitalism] (A. Rashidiān, P. Manučehri-e Kāšani, Trans.). Tehran, Iran: Elmi va Farhangi.

BIBLIOGRAPHY

- Althusser, L. (2007). *Ide 'oloži va sâz-o barghâ-ye ide 'oložik-e dowlât* [ideology and ideological state apparatuses] (R. Sadrara, Trans.). Tehran, Iran: Češme. (Original work published 2006)
- Benjamin, W. (1996). *Tez-hâi darbâre-ye falsafe-ye târix* [Theses on the Philosophy of History] (M. Farhadpour, Trans.). Tehran, Iran: Arghanoon, 11-12, 328-317.
- Capital Municipality (1974). A letter to the office of king (No. 46). Tehran, Iran: National Library of Iran.
- Castree, N., & Gregory, D. (Eds.). (2008). *David Harvey: A critical reader*. New Jersey: John Wiley & Sons.
- Deleuze, G. (2006). *Nietzsche va falsafe [Nietzsche and philosophy]* (A. Mašayexi, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published 1965)
- Deleuze, G. (2010). *Foko [Foucault]* (N. Sarkhosh, & A. Jahandide, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published 1986)
- Doktor Ali-ye Amini be revâyat-e asnâd-e Sâvâk. (1392/ 2013). Tehran, Iran: Markaz-e barresi-e asnâde târixi
- Durkheim, É. (2013). *Darbâre-ye taqsim-e kâr-e ejtemâ'i* [The division of labor in Society] (B. Parham, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Markaz. (Original work published 1893)
- Fink, B. (2018). *Suže-ye lâkâni, mian-e zabân va žu 'isânsef* [The Lacanian subject: Between language and Jouissance] (A. Hasanzadeh, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Bân. (Original work published 1995)
- Foucault, M. (2008). *Târix-e jonun* [Folie et deraison: Histoire de la folie: a lage classique] (F. Velâni, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Hermes. (Original work published 1961)
- Geertz, C. (1973). *The interpretation of cultures* (Vol. 5019). New York: Basic books.
- Hakimzadeh, M. (2010). *Sargožât-e man: Xâterât-e doctor Mohammadreza Hakimzadeh* [My story: Memories of Dr. Mohammadreza Hakimzade]. Tehran, Iran: Našr-e Nowgol.
- Heydari, A., & Nasiri, H. (2015). *Mas'ale-ye Althusser* [The issue of Althusser]. Tehran, Iran: Tisâ.
- Lefebvre, H. (1991). *Critique of everyday life: Foundations for a sociology of the everyday* (Vol. 2). London & New York: VERSO.
- Lefebvre, H., & Nicholson-Smith, D. (1991). *The production of space* (Vol. 142). Blackwell: Oxford.
- Ministry of Economic Affairs and Finance (1929). *Tarh-e T'asis-e kârxâne qand-e Kahrizak*. Institute for Iranian Contemporary Historical Studies No. 2103.
- National Consultative Assembly (1965). *Tasvib-e qânun-e 'eslâhi-e qanun-e 'eslâhât-e arzi, Čâpxane-ye bank-e melli-ye Irân*, Tehran, Iran: National Library of Iran.



Iranian Cultural Research

43

Abstract



of this confluence. The problem is not making a list of forces, classify and prioritize them. The problem is that Kahrizak is produced. It is produced as the outside of the inside of Tehran and has a strong and close relationship with the historical current, which started from the sugar factory, experienced the land reform, transformed into a new shape in the creation of the dock, and with the continuation of the logic of Tehran's development turned into a place for the discharge of all remnants of the development. But the issue is to analyze the "elective affinity" of these forces. The collision of these forces, each of which originates from a different root, makes it possible for something called Kahrizak in a single moment. Something that now has owned an "emergent property" unlike any of its constituent forces and elements. This emerged phenomenon in our present has become an obvious fetish by forgetting its history influenced by the common system knowledge. Kahrizak has existed and will exist. This is the same ideological aspect that instead of looking for the process of producing Kahrizak and understanding the processes that produce space-object takes the object for granted and focuses on its characteristics. This deviated logic thinks of the object as an inevitable event and fills its empty space with imagination. This empty space is the vanished history of the object. The ideological processes of the knowledge system in society, when looking at a space like Kahrizak, think of it imaginatively as an outer phenomenon, while the conditions of textual possibility to Tehran are destined to an outside creation named Kahrizak.

NOVELTY

The innovation of the present study is an attempt to understand the genealogy of Kahrizak production and reproduction. Common studies of marginal and suburban areas are categorized in the common pathology class; hence, they cannot describe the processes of space production in an immanent way. The novelty of the present study can be realized from its striving to show that the suburb's production is not a deviation from the logic of development but an immanent feature of the development project.

The presence of 3,000 meters of residential houses, together with workers working in the factory, turns the rural space into a semi-industrial town. On the other hand, a fundamental change emerges in the logic of farming and cultivation of the villagers and the lives of the factory and the pattern of agriculture are intertwined. In other words, the factory turns into the determining force of the cultivation pattern in the region. Every single element of an indigenous and agricultural life and, in other words, a rural life is directed to the industrial life of the factory and changes the peculiarities of the region.

Moment 2) Land reform or the continuation of the fragmentation of Kahrizak space

Land reform could be another level and step towards the fragmentation and destruction of agriculture, which this time targeted the agriculture-based life. After a while, although the farmers had owned land and received more crops, they were left with no money for compensating agricultural by-products, such as dredging the qanats, which in turn led to the gradual decline of agriculture.

Moment 3) Creating the dock

Following the creation of the dock, the population structure changes. The region turns into a labour space. The dock serves as a starting point for the new urban geometry of Kahrizak. This geometry well shows that Kahrizak, with these coordinates and features, must now be kept away from urban life and become a suburb. This moment creates an atmosphere to convert Kahrizak to the outside of the inside Tehran, where death can be evacuated. Other moments can be stated in addition to the three main moments mentioned, resulting from the spatial transformation of the region and the consequences of those three moments. The establishment of the Kahrizak Nursing home in 1972 is another place that led to a huge flood of outcasts to this space. This Nursing home led the outcasts to this space.

Moment 4) Oral history

When we incorporate the moment of the lives of the people of Kahrizak into the equation, we will have another side and aspect, which will clarify a kind of the flow of forces for us. The history screaming in the documents makes some invisible levels summoned by referring to the oral history of the people of Kahrizak. This oral history sheds light on other layers of the problem that can explain Kahrizak. Returning to what we call from now on the “Flow of life of the Kahrizakis” will further clarify the embodiment of forces in the present moment of Kahrizak.

CONCLUSION

Kahrizak should not be imagined as a Newtonian space in which forces are confronting one another. The problem is that Kahrizak space-body itself is the product of the collision of these forces and a gravity that has been created as a result





INTRODUCTION

An understanding of urban life influenced by the conventional pathological logic has led to the perception of what is known as “Suburbanization” as something outside the city and as islands separate from the center. The understanding of suburbanization based on the common pathological logic has paved the way for a crude and frail positivism to prevail an understanding by separating the margin from the body, the damage from the norm, the inside from the outside, etc. that only reproduces the suburb while failing to provide an immanent explanation of its production process. To conceptualize the suburb and raise an issue about it, common views, visualize it as something left out that has turned into a center of social pathology. Kahrizak, as one of the suburban districts of Tehran, has strongly entangled in such an understanding. Focusing on the problem of generating Kahrizak, this study strives to show how Kahrizak has been embodied in the confluence of forces. The present study's question is to engage in a field understanding of the forces that have provided the ground for Kahrizak to appear and emerge. From this perspective, this present relies on a genealogical logic that tries to describe the manifestation and appearance of Kahrizak in the present moment in the context of the relations between the forces.

PURPOSE

This article aims to provide an immanent understanding of the production and reproduction processes of the Kahrizak region and struggles to explain the process of leaving out and marginalization with a historical perspective.

Theoretical framework and Methodological implications

Genealogy and methods of space production influence the present study in the context of social relations. The genealogical research aspect is based on its involvement in understanding the ratio of forces, their becoming process, and the story of their confluence. In this sense, it considers the understanding of forces and the pattern of their collision with each other and the formation of a body. In the collision of forces, a body is objectified. Hence, the logic of historicity, transformation, and the emergence of forces seem to be a fundamental axis.

RESULTS

The present study focuses on some key moments as starting points for the spatial formation of Kahrizak.

Moment 1) Sugar factory

The establishment of a factory creates a significant change in the spatial formation of Kahrizak.



Marginalization of Kahrizak: A Genealogical Study of Kahrizak Spatial Production Processes

Arash Heidari¹, Seyede Mahshad Mohajerani²

Received: Sep. 04, 2019; Accepted: Mar. 12, 2020

Extended Abstract

Understanding of urban life influenced by the conventional pathological logic has led to the perception of what is known as “Suburbanization” as something outside the city and as islands separate from the center. Kahrizak, as one of the suburban districts of Tehran, has strongly entangled in such an understanding. Focusing on the problem of generating Kahrizak, this study strives to show how Kahrizak has been embodied in the confluence of forces. The present study's question is to engage in a field understanding of the forces that have provided the ground for Kahrizak to appear and emerge. Genealogy and methods of space production influence the present study in the context of social relations. The genealogical research aspect is based on its involvement in understanding the relations of forces, their becoming process, and the story of their confluence. The present study focuses on some key moments as starting points for the spatial formation of Kahrizak: moment 1) Sugar factory; moment 2) Land reform or the continuation of the fragmentation of Kahrizak space; moment 3) Creating the dock; & moment 4) Kahrizak construction in Oral history.

Keywords: Kahrizak, Genealogy, force relations, space production

1. Assistant Professor Cultural Studies, Faculty of Humanities, University of Science and Culture, Tehran, Iran (Corresponding author)

✉ arash.heydari@usc.ac.ir

2. MA. Student in Cultural Studies, Faculty of Humanities, University of Science and Culture, Tehran, Iran

✉ mahshadmohajerani@gmail.com



- Hasani, Trans.). Tehran, Iran: Jāme'ešenāsān.
- Marshall, C., & Rossman, G. (2002). *Qualitative research method* (A. Parsaeian & S.M. Arabi, Trans.). Tehran, Iran: Daftar-e Pažuhešhā-ye Farhangi.
- Mohamadi, J., & Mahmodi, J. (2018). Youth experience and social space production: Critical demography of youth wandering in urban space. *Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research*, 7 (12), 45-69.
- Rabani, R. Nazari, J., & Mokhtari, M. (2011). Sociological explanation of the function of urban parks; Case study of Isfahan City Parks. *Urban and Regional Studies*, 3(10), 111-134.
- Safaeepoor, M., & Habibiyan, B. (2014). Investigating the effect of environmental factors on the formation of various leisure communities in urban parks: Case study of Ahvaz Park. *Urban and Regional studies*, 5(20), 23-44.
- Shams, S. (2002). *From the sky to the string*. Kermanshāh: Kermanshāh.
- Soltani, M. (1992). *Kermanshahan's historical geography and detailed history*. Tehran, Iran: Sohā.
- Soltanzade, H. (2003). From Garden to Park. *Anthropology Letter*, 1(4), 91-113.

BIBLIOGRAPHY

- Amir Fakhrian, M., & Khakpoor, B. (2012). Analysis the impact of social functions of urban parks; Case study of Areas 1 and 6 of Tehran Municipality. *Quarterly Journal of Geographical Space Research*, 12(40), 190-211.
- Amirian, S. (1999). *Investigating and analyzing of spatial distribution and Kermanshah city Parks performance* (M.A. Thesis). Faculty of Literature, University of Tehran.
- Ashuri, K., & Irandoost, K. (2018). Analysis of The informal space production process in Sanandaj. *Journal of Geography and Urban Development*, 5(1), 211-242.
- Brewer, J. (2005). *Ethnography*. Open University Press.
- Brix, J. (2006). *Encyclopedia of Ethnography* (Vol 2). Sage Publication.
- Carp, J. (2008). "Ground-Trothing" representations of social space. *Journal of Planning Education and Research*, 28(2), 129-142. doi:10.1177/0739456x08324685
- Clark, J. & Clark, B. (1966). *Kermanshah: An Iranian provincial city*. Kermanshah, Iran: Razi University.
- Ejlali, P. & Anjomsoa, R. (2012). Everyday life in urban parks: comparative study of Tehran and Kerman Park. *Journal of Iranian Sociology*, 13(3), 111-148.
- Fernando, N. (2016). Open Spaces (N, Khalesi, Trans.). In N. Fazelli (Ed), *Urban Studies: Theory and Practice* (pp. 149-166), Tehran, Iran, Nashr-e shahr.
- Fetterman, D. (2010). *Ethnography*. London: Sage.
- Floor, W. (2018). *Kermanshah: City and province 1800-1945*. Washington DC: Mage Publication.
- Gholipour, S. (2012). *Social production of urban space: Experimental study of Kermanshah* (Unpublished doctoral dissertation). Faculty of Social Sciences, Tehrān, Irān.
- Gholipour, S. (2017). Space organization of Kermanshah city in the first Pahlavi period. *Iranian Anthropological Research*, 7(1), 51-71.
- Gholipour, S. (2018). Fragmentation, monorail and urban life. *Iranian Anthropological Research*, 8 (1), 119-141.
- Gholipour, S., Karimi, J. & Sadeghi, G. (2018). Formation of residentail space in Kermanshah 1375-1395. *Critical Journal of Social Work*, 2(10), 73-106.
- Godtinner, M. (1985). *The social production of space*. Austin: University Of Texas
- Hammersly, M. & Atkinsom, P. (2007). *Ethnography: principle in practice*, London: Tavistok.
- Lefebvre, H. (1991). *The production of space*. Oxford, Blackwell.
- Lynch, K. (2006). *The image of the city* (7th ed.; M. Mazini, Trans.). Iran, Iran: University of Tehran Press.
- Marchsion, J. (2013). *Ethnography: design, guidance and presentation of research* (S.M.



Iranian Cultural Research

37

Abstract

Table 5. Middle-aged exposure to the social space of the park

Number of interviewees	Role in space reproduction	Imagination of threat	Imagine the park	amount of park use	Gender
3	Negative meaning	Do not have	Dual	Less	Men
4	Negative meaning	Do not have	Dual	Less	Women

In reproducing the meaning of space this group of people know this park as Nobahar Park and name it, they refrain from using the word cannabis and are completely opposed to the park being known by that name. In other words, they reproduce the positive meaning of the park.

Elderly: Based on the mind maps drawn by the elderly, we see that men and women of this social type also have a positive image of the space in front of the park in their minds.

Representation of space, constructing a dual meaning of Nobahar Park: Fits with dual park physical mode two life worlds and two positive and negative meanings are also formed in it. The construction of the positive and negative meaning of the park is caused simultaneously that people have different reactions in the face of this social space

Conclusion

People creatively create and make sense of their own spaces and these meanings are spreading in the social space of the city Positive and negative meanings built around the place are like warning signs which subconsciously affect people's movement, wandering and leisure Sometimes it deprives them of the use of space and leads to social exclusion Nobahar Park has created an invisible wall That people avoid it for fear of being stigmatized and insecurity. Therefore, Part of the park is owned by the urban middle-class youth group that they are drug users

Novelty

This paper raises the application of cognitive maps in urban space studies. It also shows that negative meanings can lead to the exclusion of social groups.



According to Map 1, the park is in the shape of an "L" in English. The western side is vertical and parallel to Nobahar Boulevard. On the south side leading to the alley and on the east there are residential houses.

Spacial practice: Spacial behavior of citizens in the face of the park

Adolescents: Boys use the park more than girls and enter two parts of the park, but girls only use the front of the park.

Table 3. Adolescents' exposure to the social space of the park

Gender	Amount of park use	Imagine the park	Imagination of threat	Role in space reproduction	Number of interviewees
Boy	more	Positive	Do not have	Negative meaning	7
Girl	Less	Positive	Have	Negative meaning	2

The boys' perception of the park is positive and they are not afraid of wandering in any part of the park, but teenage girls who use the park less and are in front of the park. They refuse to go to the back of the park and have a positive and negative image of the park. They consider the park space suitable, but they feel threatened and insecure in some parts of the park.

Youth: Young people make up the majority of those who visit the park. And completely of their own free will and with activities such as shopping and strolling on Nobahar Street. And they enter this park completely of their own free will and with activities such as shopping and strolling on Nobahar Street, meeting and hanging out with friends, spending leisure time and smoking. Young boys and a limited number of young girls gather in the back of the park, and are present in the park at all hours of the day and until the end of the night.

Table 4. Youth exposure to the social space of the park

Number of interviewees	Role in space reproduction	Imagination of threat	Imagine the park	amount of park use	Gender
9	Negative meaning	Do not have	Positive	More	Boy
6	Negative meaning	Have	Dual	Medium	Girl

The girls have a dual idea of the park, and now they consider the park a suitable and beautiful place and they have a negative image because of the name of cigarettes and cannabis.

Middle-aged: The presence of these people in the park is limited to the space in front of the park. They come to the park in the afternoon with the children to play with the equipment and facilities for this group.





INTRODUCTION

Public spaces such as parks are suitable for peaceful coexistence and impersonal encounters. They facilitate collective activities such as festivals, gatherings, rituals, festivals, public sports, or leisure activities that increase social capital, the dynamism of urban life, and the possibility of rejuvenation. Stigmatization also prevents the presence of citizens in public space and destroys the cohesive function of public space. There are no threats in Nobahar Park, such as drug addicts, thugs and the homeless. However, there are social barriers to the presence of some social groups. As a result, negative meanings have been attributed to the park for more than 4 decades. At the same time, some groups do not have a negative image and consider the park a good place.

PURPOSE

This article tries to explain the production mechanism of Nobahar Park as a public space in Kermanshah and finally, to conclude that how age and gender groups deal with this space

METHODOLOGY

The research method is "ethnography" and the study area is Nobahar Park, located at the intersection of Nobahar Boulevard in Kermanshah. Data collection techniques include: observation, interview and cognitive maps. The two components of body and behavior were observed for 3 months on different days and hours. In-depth interviews were conducted with 40 people (men and women in different age groups). Each of them was asked to draw their own cognitive map of the park. Data analysis was performed in three steps of interpretation analysis and reporting.

RESULTS AND DISCUSSION

Representation of space, formation of park space in the period of settlements in the 40s and 50s: Construction of the town of 22 Bahman in the mid-1940s in the northern part, between the ancient city and the Qarasu River, It was started to house the employees of government agencies such as the governor's office, the Housing Foundation, etc. in the area of 22 Bahman. Over time, the town developed in all directions and Nobahar Boulevard became livable and lively. At the end of the boulevard, there is Nobahar Park, the view of which is as follows.



Picture 1. Location of the park and its elements



Social Production of Urban Space; Case study of the Nowbahar Park in Kermanshah Province

Mahsa Ezati¹, Siavash Gholipour², Homayon Moradkhani³

Received: Jun. 30, 2019; Accepted: Jan. 11, 2020

Extended Abstract

This paper is to explore the mechanism of social production of Nowbahar Park in Kermanshah city. The theoretical approach is based on Henry Lefebvre's opinions on production of space. The study method is ethnography and in addition data collection techniques: observation, interviews, examination of documents and cognitive maps. The research findings are as follows: 1) Nowbahar Park was built in the late 1960s on the broad settlement processes; 2) The way people are exposed to this public space is influenced by intrinsic meanings, and each age group uses its own terms. Teenagers and young people in the reproduction of stigmatized meanings and the old people play a role in production of meanings. The permanent presence of Teenagers and young has increased their naming power; 3) Activists of daily life over time have been described by different meanings. These meanings are dual and at the same time, good/bad, relaxing/threatening. But, negative meanings are more prominent and so as to be known as a stigmatized place in the mental space of the city.

Keywords: production space, everyday life, labeling, special practice, mental maps, Kermanshah

1. M.A of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Science, University of Razi, Kermanshah, Iran

✉ mahsa.ezati89@gmail.com

2. Assistant Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Science, University of Razi, Kermanshah, Iran (Corresponding Author)

✉ gholipoor.sia@gmail.com

3. Assistant Professor of Sociology, Department of Sociology, Faculty of Social Science, University of Razi, Kermanshah, Iran

✉ h.moradkhani@gmail.com



- Simmel, G. (2015). *On individuality and social forms*. Tehran, Iran: Enteshārāt Donyāye Eghtesād.
- Singh, R.P., Hills, G.E., Lumpkin, G.T., & Hybels, R.C., (1999). The entrepreneurial opportunity recognition process: Examining the role of self-perceived alertness and social networks. *Academy of Management Meeting, Chicago, IL*. doi:10.5465/apbpps.1999.27600505
- Smeltzer, L.R., & Van Hook, B.L., & Hutt, R.W. (1991). Analysis and use of advisors as information sources in venture startups. *Journal of Small Business Management*; Milwaukee, 29 (3), 10–20.
- Staber, U. (1993). Friends, acquaintances, strangers: gender differences in the structure of entrepreneurial networks. *Journal of Small Business and Entrepreneurship*, 11(1), 73-82. doi:10.1080/08276331.1993.10600450
- Strauss, A. L. (1987). *Qualitative analysis for social scientists*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Stuart, T.E., & Sorenson, O. (2005). Social networks and entrepreneurship. *International Handbook Series on Entrepreneurship* (Vol. 2; Pp 233-252). doi:10.1007/0-387-23622-8_11
- Surangi, H.A.K.N.S. (2013). Research on entrepreneur networks: A comprehensive review of literature. *2nd International Conference on Humanities, Economics and Geography*, 17-18, London (UK).
- Upton L. O., Broming, E. J., & Upton, R. L. (2015). *Research on women entrepreneurs' social networks*. Retrieved from <https://cdn.www.nwbc.gov>
- Zimmer, C., & Aldrich, H. (1987). Resource mobilization through ethnic networks: Kinship and friendship ties of shopkeepers in England. *Sociological Perspectives*, 30(4), 422-445. doi: 10.2307/1389212

- Klyver, K. (2011). Gender differences in entrepreneurial networks: adding an alter perspective. *Gender in Management: An International Journal*, 26(5), 332–350. doi:10.1108/17542411111154886
- Marsden, P. V. & Campbell, K. E. (1984). Measuring Tie Strength. *Social Forces*, 63(2):482–501. doi:10.2307/2579058
- Mitchell, J. C. (1979). Social networks. *Annual Review of Anthropology*, 3, 279–299. doi:10.1146/annurev.an.03.100174.001431
- Moore, D. P. (1990). An examination of present research on the female entrepreneur—suggested research strategies for the 1990's. *Journal of Business Ethics*, 9, 275–281. doi:10.1007/BF00380327
- Morgan, G., & Smircich, L. (1980). The Case for Qualitative Research. *Academy of Management Review*, 5(4), 491–500. doi:10.5465/amr.1980.4288947
- Oinas, P. (1999). Voices and silences: The problem of access to embeddedness. *Geoforum*, 30, 351–61. doi: 10.1016/S0016-7185(99)00026-3
- Renzulli, L. A., Aldrich, H., & Moody, J. (2000). Family Matters: Gender, Networks, and Entrepreneurial Outcomes. *Social Forces*, 79(2), 523. doi:10.2307/2675508
- Reskin, B., & Hartmann, H. (1986). *Women's work, men's work: Sex segregation on the job*. Washington: National Academy.
- Reskin, B., & Ross C. (1992). Jobs, authority, and earnings among managers. *Work and Occupations*, 19, 342–365. doi:10.1177/0730888492019004002
- Reynolds, P.D, & White S. (1997). The entrepreneurial Process: Economic growth, men, women, and minorities. *westport, CT: Quorum*. doi:10.1002/hrdq.3920100212
- Robb, A. (2013). Access to capital among young firms, Minority-owned Firms, Women-owned firms, and high-tech firms. *SBA, Office of Advocacy, Under contract No SBAHQ-11-M-0203*. Retrieved from <http://www.sba.gov/advocacy/7540>
- Robinson, Sh., & Stubberud, H. A. (2009). Sources of advice in entrepreneurship: gender differences in business wwners' social networks. *International Journal of Entrepreneurship*, 13, 83–101
- Shafiei, Z. (2017). *Jāme'eshenāsy konesh eghtesady zānān Karāfarin ba ta'kid bar brandhāye aanāye'e dasty* [Sociology of female entrepreneurs economic actions: with a emphasis on handicrafts brands] (Unpublished doctoral dissertation), University of Tehran, Tehran, Iran.
- Shafiei, Z., & Raghfar, H. (2020). *Asre dast sāzehāye modern: Motāle'e jāme'e šenāxti* [The age of modern handicrafts: A sociological study]. Tehran, Iran: Enteshārāt Soroush.
- Shariati, S., & Shafiei, Z. (2018). "Rebirth": Qualitative study of the emerging phenomenon of modern handicrafts in networks era. *Sociological Journal of Art and Literature*, 10(1), 189–229. doi:10.22059/JSAL.2019.257568.665619





- Easton, G. & Araujo, L. (1986). Networks, bonding and relationships in industrial markets. *Industrial Marketing and Purchasing*, 1(1), 8–25.
- Fischer, C.S., & Oliner, S.J. (1983). A research note on friendship, gender, and the life cycle. *Social Forces*, 62, 124–133. doi:10.2307/2578351
- Fornoni, M., & Arribas, I., & Vila, J. E. (2010). Measurement of an Individual Entrepreneur's Social Capital: a Multidimensional Model. *National University of Mar del Plata*. doi:10.1007/s11365-011-0204-1
- Freeman, J. (1999). *Venture capital as an economy of time*. In *Corporate Social Capital and Liability* (pp. 460–482). Kluwer Academic Publishing, Boston. doi:10.1007/978-1-4615-5027-3_26
- Gelard, P. (2007). Khānevāde va rāhkārā-ye towse'e karāfarini-ye Zānān-e Irāni [Family and solutions for Iranian women entrepreneurship development. *Women In Development and Politics*, 7(21), 131–149.
- Gelard, P., Hosseini, M., & Asgari, E. (2016). The relationship between social networks and performance of women's businesses: The mediating role of entrepreneurial alertness and gender discrimination. *Entrepreneurship Development*, 10(2), 299–318. doi:10.22059/JED.2017.231257.652186
- Gimeno, J., Folta, T., Cooper, A.C., & Woo, C.Y. (1997). Survival of the fittest? Entrepreneurial human capital and the persistence of underperforming firms. *Administrative Science Quarterly*, 42(4), 750–783. doi:10.2307/2393656
- Goffee, R., & Scase, R. (1985). *Women in charge: The experiences of female entrepreneurs*. London: George Allen and Unwin.
- Granovetter, M. (1985). Economic institutions as social constructions: A framework for analysis. *American Journal of Sociology*, 91, 481–510. doi: 10.1177/000169939203500101
- Greve, A., & Salaff, J. (2003). Social networks and entrepreneurship. *entrepreneurship. Theory & Practice*, 28, (1), 1–22. doi: 10.1111/1540-8520.00029
- Hoang, H. & Antoncic, B. (2003). Network-based research in entrepreneurship: A critical review. *Journal of Business Venturing*, 18(2), 495–527. doi:10.1016/S0883-9026(02)00081-2
- Hurlbert, J.S. & Acock, A.C. (1990). The effects of marital status on the form and Composition of social networks. *Social Science Quarterly*, 71, 163–174.
- Jack, S. L. (2005). The role, use and activation of strong and weak network ties: A qualitative analysis. *Journal of Management Studies*, 42(6), 1233–1260. doi:10.1111/j.1467-6486.2005.00540.x
- Jackson, M. O. (2007). The study of social networks in economics, *The Missing Links: Formation and Decay of Economic Networks*. Retrieved from <https://web.stanford.edu/~jacksonm/netsocialecon.pdf>
- Johannisson, B., Alexanderson, O., Nowicki, K., & Senneseth, K. (1994). Beyond anarchy and organization: entrepreneurs in contextual networks. *Entrepreneurship & Regional Development*, 6(4), 329–356. doi:10.1080/08985629400000020

BIBLIOGRAPHY

- Aldrich, H.E. (1989). Networking among women entrepreneurs. In *Women owned Businesses*. (pp.103-132). Publisher: Praeger.
- Aldrich, H.E., & Zimmer, C. (1986). Entrepreneurship through social networks. In *The Art and Science of Entrepreneurship* (pp. 3-23). Cambridge, MA: Ballinger.
- Aldrich, H.E., Elam, A. B., & Reese P. R. (1996). Strong ties, weak ties, and strangers: Do women business owners differ from men in their use of networking to obtain assistance?. In S. Birley & I.C. MacMillan (Eds.), *Entrepreneurship in a Global Context* (pp:1-25). London: Routledge.
- Aldrich, H.E., Reese, P., & Dubini, P. (1989). Women on the Verge of a Breakthrough: Networking Among Entrepreneurs in the United States and Italy. *Entrepreneurship and Regional Development*, 339-356. doi: 10.1080/08985628900000029
- Aldrich, H. E., & Fiol, M. C. (1994). Fools rush in? The institutional context of industry creation. *Academy of Management Review*, 19, 645-70. doi: 10.5465/amr.1994.9412190214
- Andre, R. (1992). A national profile of women's participation in networks of small business leaders. *Journal of Small Business Management*, 30(1), 66-73.
- Arasti, Z., & Akbari Jowkari M. R. (2005). The Iranian women entrepreneurs' networks and business start-up. *Journal of Women's Studies Sociological and Psychological*, 4(3), 5-22. doi: 10.22059/JWDP.2013.35481
- Arasti, Z., & Tarzamny, E. (2013). How the role of female entrepreneurs' social network changes from start-up to establishment phase: case study of export sector? *Entrepreneurship Development*, 6(4), 2-32. doi:10.22059/JED.2013.50795
- Arasti, Z., Kanani, A., & Seyedghasemi, N. (2013). Angizehā-ye Kārāfarini-ye Zānān va Mārdān dar Baxš-e Zānān: Šābāhathā va tafāvothā [Women and men entrepreneurs' motivations in industry sector: similarities and differences]. *Women in Development and Politics*, 11(1), 83-100. doi:10.22059/JWDP.2013.35481
- Birley, S. (1985). The role of networks in the entrepreneurial process. *Journal of Business Venturing*, 1(1), 107-17. doi: 10.1016/0883-9026(85)90010-2
- Blank, R. (2010). Women Owned Businesses in the 21st Century. U.S. Department of Commerce Economics and Statistics Administration. White House Council on Women and Girls. Retrieved from <http://www.esa.doc.gov/sites/default/files/women-owned-businesses.pdf>
- Boissevain, J. (1974). *Friends of friends, networks, manipulators and coalitions*. Oxford: Basil Blackwell.
- Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In Richardson, J. G. (Ed.), *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education* (PP. 241-258). New York: Greenwood.
- Bruderl, J., & Preisendorfer, P. (1998). Network support and the success of newly founded businesses. *Small Bus Econ.* 10, 213-225. doi:10.1023/A:1007997102930





professionals based on the principle of homogeneity have used the power of weak ties (friendship) to promote their economic/entrepreneurial action and amateurs lack weak ties. They have compensated with virtual ties (communication with strangers). Given the benefits of weak ties, there may be an incentive for entrepreneurs to increase their networking relationships with people they do not know about each other and reduce the role those family members may play in business success.

NOVELTY

However, we have introduced this three-part framework to help clarify the relationships that the entrepreneurial network forms around a business. But in fact, the boundaries between these ties are not easily discernible. Recognizing the difference between weak ties and strangers, which includes rare contacts with people we hardly know; is difficult. As a result, most studies and research in this field focus on strong ties. Few studies have been done on weak ties, and almost no study has addressed the role and importance of relationships with strangers in the formation and survival of an entrepreneur. Therefore, this article seeks to fill this research gap.

RESULT

To answer these questions, we have discussed separately the role of each network and the relationship (strong, weak ties, strangers) in women's economic and entrepreneurial action. This paper shows three levels of networking; 1) strong ties that include family relationships, 2) weak ties that include communication with friends and acquaintances, and 3) finally communication with strangers that includes communication with customers and virtual communication. The strong ties here are the entrepreneurs and advisors of women entrepreneurs. These bonds are usually long-term and are based on the principle of unconditional reciprocity. People tend to invest heavily in this type of relationship and need relatively frequent communication with other people. They are usually more trustworthy than other relationships and include trust and emotional closeness. The second category of relationships includes weak ties that are much shorter and involve much less frequency in contacts. These bonds are less reliable, more ambiguous, and more insecure than strong relationships. They often disappear easily and are only revived when help is needed. And finally, the third form of relationship is communication, which is made for the practical purposes of female entrepreneurship, and it is better to refer to them as communication instead of connection. communication usually occurs with strangers or people with whom there has been no contact. These contacts are usually present for a short time and have little or no emotional involvement.

CONCLUSION

A group of women who are founders of the modern handicraft brands has engaged in economic action with the determinants and important role of strong ties. In some cases, their business has become a family business. Strong ties are important to them, and they provide support (financial and Emotional), knowledge, and information to start a business. These ties enable women entrepreneurs to access other circles and communities that have special benefits (such as market and social information). For them, the family is the source of information that has made economic action possible due to high trust, low risk, and controlled self-interested. But for most founders, strong ties appear only in the role of encouraging. with lack of strong ties, we see fundamental role of weak ties in the economic action of these creators. They get detailed information from networks of friends, classmates, and academics. They work with them, have multiple bonds of trust and mutual exchange. This two-way exchange process not only makes friends the primary consumers of brands but also provides information and resources to the Creator.

An important and unique similarity of this study is that all respondents use virtual communication. In general, if we divide the women founders of modern handicraft brands into two types of professionals and amateurs, we can say that





INTRODUCTION

Empirical studies in different countries show that the economic activity of women entrepreneurs is more embedded in various social and personal networks than men. International Empirical research in this field and our observations in the field of modern handicrafts in Iran showed the recurring patterns of women's networking. By networking we mean who one interacts with (e.g. friends, family, peers, classmates, etc.) and how these people affect their economic/entrepreneurial action. In a networking process, entrepreneurs compile a list of their social networks. To understand this process, it is necessary to know how much entrepreneurs talk to people about their business issues, how much time they spend on networking, and how many members of the network know each other.

PURPOSE

The purpose of this article is to increase the understanding of women's networking in the field of modern handicrafts and how networks affect their economic/entrepreneurial actions. To achieve this goal, which is understanding and exploration, various social networking approaches have been used, especially Granovetter's (1973) theoretical orientation on weak and strong ties. Therefore, a qualitative method for data collection and a network analysis approach has been used to explain the economic operations and networks of the founders of modern handicraft brands.

METHODOLOGY

Data collection was obtained over a three-year period from in-depth and semi-structured interviews with 40 women who are founders of modern handicraft brands. These women have been selected from among more than 700 brands of modern handicrafts in cyberspace (Instagram) in the fields of interior decoration, jewelry, bags and shoes, clothing, pottery, dolls, toys, and etc. So the research field here is the virtual network of Instagram. Formal interviews were based on a Semi structured interviews. To achieve data analysis, themes (for example, ties and networks) were identified from the theoretical background, and data was discovered for details related to these themes. Finally, the actual activities of the networks were analyzed, including identifying the entrepreneurial needs and the position of an individual in the networks that meet the real needs. This article is a novel study in its own right, showing how the interrelationships of women's careers, family, friends, social networks, and strangers can turn alternative career paths into self-employment and entrepreneurship. So the main question here is what are the forms and quality of women's networking in this area? And has this networking contributed to the emergence or facilitation of their economic operations?



Family, Friends and Strangers: Women Networking in the Field of Modern Handicrafts

Hosein Raghfar¹, Zeinab Shafiei²

Received: Jun. 30, 2019; Accepted: Jan. 11, 2020

Extended Abstract

The popularity of the network concept has increased dramatically, its importance for entrepreneurial activities has become increasingly recognized, and in a way, it can be said that it has become fashionable. Recent studies of the new economic sociology on the subject of women's entrepreneurship also focus on general specifications and limitations; they mainly emphasize the importance of networks. It is important to note that we must trace the fundamental difference between the achievements of men and women entrepreneurs in the concept of networks. Therefore, the aim of this paper is to increase the perception of networks and how to use them for entrepreneurial and business activities. To achieve this goal, the social network perspective has been considered and the qualitative method of network analysis has been used to deeply explain the network activities of 40 participants in the study. In this paper, we will study the social networks of women who have founded modern handicraft brands. This paper elaborates on two main questions; 1) what are the forms and quality of women's networking in this field? And 2) dose this networking help to create or facilitate their economic activities? To answer these questions, we present three layers of the network. Strong ties that are the family relationships, weak ties which include friendships and relationships with strangers i.e., customers. The most important viewpoint of this study is that its subjects are mostly using virtual communication tools for establishing relations with their customers. As discussed in this paper, this type of communication somehow guarantees the success and durability of their business.

Keywords: economic sociology, women's entrepreneurship, social networks, strangers, modern handicrafts

1. Professor of Economics, Faculty of Social Sciences and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran

✉ raghfhar@alzahra.ac.ir

2. Assistant Professor of Sociology, Faculty of Social Sciences and Economics, Alzahra University, Tehran, Iran

✉ zeinab.shafiei@gmail.com

- Taqizadeh, S.H. (1393). *S. H. Taqizadeh's articles and essays* [I. Afshar, Ed.]. Tehran, Iran: Toos.
- Tofigh, E., Heidari, A., & Yousefi, S.M. (1399). *Mas'ale-ye elm va elm-e ensāne dar Dār Al-Fonun asr-e Nāseri* [Science and humanities in Dar Al-Fonun of Naseri era]. Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Watson, D. R. (1966). The politics of educational reform in France during the 3rd Republic, 1900–1940. *Past and Present*. 34(1), 81–99.
- Webster, C. (1976). Changing perspectives in the history of education. *Oxford Review of Education*, 3, 201–213. doi: 10.1080/0305498760020301
- Weil, P. (2009). *How to Be French: Nationality in the Making since 1789* (C. Potter, Trans). Duke University Press.
- Wilder, G. (2005). *The French imperial nation-state: negritude and colonial humanism between the two world wars*. Chicago: University of Chicago Press.
- Yaghmaei, E. (1375). *Vazirān-e olum va ma'āref va farhang-e Iran* [Ministries of science, Theology and Culture in Iran]. Tehran, Iran: Našr-e Dānešgāhi.
- Yaghmaei, E. (1376). *Ta'sis-e Madrese-ye Dār Al-Fonun* [Dar Al-Fonun creation]. Tehran, Iran: Sarvā.
- Zaeri, Gh. (1398). *Eqterāh-e ta'lim-e ebtedāyi ya ta'lim-e āliye* (Majale-ye āyande 1304-1305). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Zargarinezhad, Gh., Sefatgol, M., & Vosughi, M.B. (1397). *History of Tehran University* (Vol. 1). Tehran, Iran: University of Tehran Press.





BIBLIOGRAPHY

- Adamiyat, F. (1351). *Andiše-ye taraqi va hokumat-e qānun-e asr-e Sepahsālar* [The politics of Reform in Iran 1958]. Tehran, Iran: Khawrazmi.
- Adamiyat, F. (1354). *Amir Kabir and Iran*. Tehran, Iran: Khawrazmi.
- Dashti, A. (1312). Andiše-i dar atrāf-e ta'limāt-e ejbāri [A review on compulsory education]. *Mehr*, 1(12), 930-936.
- Dowlatabadi, Y. (1371). *Hayāt-e Yahya* [life of Yahya]. Tehran, Iran: Attar.
- Etemad Al-Saltane, M. (1350). *Etemad Al-Sanltane memories Newspaper* (I. Afshar, Ed.). Tehran, Iran: Amir Kabir.
- Etemad Al-Saltane, M. (1367). *Tārix-e Montazam-e Nāseri* [History of Naseri] (3 Vol.; M.E. Rezwani, Ed.). Tehran, Iran: Donyā-ye Ketāb.
- Farasatkah, N. (1397). *Tārix-e dānešgāh dar Iran* [History of university in Iran] (N. Asgharzade, Ed.). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Guérard, A. L. (1914). *French civilization in the nineteenth century*. London : T.F. Unwin.
- Hazeri, A.M. (1372). *Student study abroad process*. Tehran, Iran: Samt.
- Hekmat, A. (1355). *Si xātere az asr-e xāndān-e Pahlavi* [30 memories from Pahlavi]. Tehran, Iran: Vahid.
- Mahoozi, R. (1394). Tahlili bar movājehe-ye farhang va ma'āref-e bumi ba fanāvarihā-ye jadid-e Gharb dar Iran [Analysis on facing culture and local knowledge with new technologies of West in Iran] In R. Samim (Ed.), *Social Studies of Technology; Theoretical and Interdisciplinary Overview* (PP.231-260). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Mahoozi, R. (2020). Is There any change in academic pattern? A philosophical contemplation on university Idea in the future of post-COVID-19 world. *Journal of Philosophical Investigations*, 14(31), 279-304. doi: 10.22034/jpiut.2020.39734.2551
- Melkom (n.d). Nedā-ye edālat [Voice of justice] (handwriting No. 3787). Tehran, Iran: University of Tehran Library.
- National Network of Schools (Rošd). (n.d.). Education system of France, Retrieved from <http://old.roshd.ir>
- Sedigh, E. (1336). *Yādegār-e Omr* [Memories of life]. Tehran, Iran: Tab'-e Ketāb.
- Sedigh, E. (1397). *Iran-e modern va Nezām Āmuzeši-ye ān* [Modern Persia and her educational system] (A. Gholami, Trans.). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Talbof, A. (1357). *Āzādi va siyāsat* [Freedom and politics] (I. Afshar, Ed.). Tehran, Iran: Sahar.

IRANIAN NATIONALISM

The prevalence of nationalistic thoughts in Europe in the wake of World War 1 and the disintegration of the Ottoman Empire in West Asia, once again made Iranians think about reforming their national education system, this time with the motivation of reviewing their historical and cultural heritage, showing love and interest to their land and preserving national unity as a way to ensuring internal cohesion, preventing foreign invasions of borders, forming a modern nation-state and repelling natural and human disasters. In this peaceful movement, for Iranian intellectuals and educational policymakers, France was more a reference point than any other country. For Iranians, the French nationalism, which was associated with passion and epic literature, was more attractive than the German nationalism, which was accompanied by science, philosophy, and unifying ideas. The Turkish nationalism was, too, considered an admirable model for the Pahlavi court.

These adaptations do not imply a lack of national initiative or aspects in the Iranian educational nationalism because Iranian intellectuals, by composing three variables of Iranian-ness, Islam and modern European sciences and technologies, sought to create a new identity called Iranian modernity that could lead Iran's past and present to a bright and progressive future (Adamit, 1972: 456; Tawfiq, 2018: 54-50).

CONCLUSION

From the outset, the modern educational system of Iran was not under the dominance of the French system and Iranian students were dispatched to different countries without any cultural bias and just for military and technical needs. However, international developments, along with France's reputation and similar tastes of French and Iranians, especially their enthusiasm for national and patriotic issues, made France more attractive to Iranians than any other country and its education system more acceptable to Iranian politicians and policymakers. However, these attentions were not entirely passive and devoid of initiatives, as Iranians sought to combine their two valuable historical heritages, nationality and religion, with an important feature of modernity i.e. modern science, and achieve a single substance where these three components cannot be separated easily. This was the matter of agreement, at least on demand, although there is a lot to talk about on extent of the desired goals. Anyway, the Iranian higher education system, from the conquest of Tehran by the constitutionalists until September 1940, has left behind large and rich files on the national unity model in general, and the Iranian modernity plan in particular, the share of which should be properly reviewed in its contemporary history.





INTRODUCTION

The modern Iranian educational system first began with military concerns, but half a century later its main concern was the reform in the political system and likewise, emerged as a supporter of the constitutional movement. Shortly after World War I, this system turned to be a claimant of Iranian nationalism. In all its three waves, there were scientific-educational relations with the French educational system that continued strongly until September 1941. Reviewing historical documents and their cultural and social analysis, this article tries to examine this question and show how did the most powerful and coherent cultural current of the late Qajar and early Pahlavi periods i.e. nationalism emerge from historical and social circumstances of Iran and the turbulent region in which it was located and how did this process used the modern education as a way to achieve its goals.

FRENCH IN IRAN

The cooperation between Iran and France dates back to the beginning of the Qajar era and several military agreements between the two. The relations between Iranians and French became even wider with the establishment of Dār-al-Funun (the Academy of Arts) and the arrival of foreign teachers and the subsequent dispatching of the first batch of graduates to France as well as the presence of most French teachers and doctors in Iran. So much so that many Iranian families preferred France as a destination for their children to continue their education (see Siddiq, 2018, 66). After returning to the country, they were the propagators of French thought and culture in Iran.

Toward the end of the Nasserite period, the spread of French liberal thoughts, which had become very popular worldwide after the French Revolution, could occupy the minds of many Iranian libertarians so much so that the Shah of Iran became unhappy over the issue and withdrew his support from the royal school of Dār-al-Funun (Etemad-ol-Saltaneh, 1971, 524). However, the move could prove futile as Iranian revolutionaries succeeded in imposing their demands on the ruler sometimes later. The arrest and execution of constitutionalists by the next king, the fall of the government and the capture of the capital, showed that the idea of constitutionalism was now not a demand of an intellectual minority, but a universal one. Hence, the conquerors of Tehran immediately put the reform of the education system on their agenda to institutionalize the constitution and prevent the return of tyranny. This great event caused the Iranian educational system to transform at the national level and beyond and change from a scattered state, principally from religious and low quality to a uniform and organized one with the focus on territorial goals (Dolatabadi, 1992, 183).



Companionship of the French Education Model and the Idea of National Unity in Modern Iranian Education: From Constitutionalism to September 1941

Reza Mahoozi¹

Received: Jun. 30, 2019; Accepted: Jan. 11, 2020

Extended Abstract

The issue as why and how the modern educational system of Iran that simultaneously kicked off with the establishment of *Dār-al-Funun* (the Academy of Arts) in 1941 could gradually come under the dominance of the French educational system but fell into the domain of nationalism in the late Qajar period and throughout the first Pahlavi era, and that, when and to what extent these two formal and content areas could involve the modern educational system of Iran is the subject the author intends to show their connection through historical sources as well as documents and analyses in this domain. To respond to the aforementioned questions, it is essential to know which of the characteristics of the French educational system was associated with patriotic tendencies of Iranians in the late 19th and early 20th centuries, which, too, were not unaffected by transformations in Europe and West Asia. This article will show Iran's internal requirements, including domestic and border security, cultural and economic transformation as well as medical necessities, along with the historical context of Iranians' attention towards France and its well-known revolution, during Ahmad Shah Qajar, a period also known for the constitutional consolidation. To bring into account the political, cultural, and economic system led to the fact that the central government should realize the aspiration of constitutionalists by adopting cultural unification under the idea of national unity and the plan of modernity, with the help of two tools i.e. modern education and bureaucracy.

Keywords: modern education, national unity, Qajar, early Pahlavi, France

1. Associate Professor in Philosophy of Science, Institute for Social and Cultural Studies, Tehran, Iran

✉ mahoozi@iscs.ac.ir

Isfahan University. *Women in Development and Politics*, 21, 47-78.

Keshavarz, Kh. (2019). Women professor-researcher challenges in Higher education. In Kh. Kesavarz (Ed.), *Women in Higher Education*. Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.

Keshavarz, Kh. (2015). Study of gaps between women availability to higher education and their entrance to job. *Social and Cultural Development Studies*, 4(1), 177-202.

Keshavarz, Kh. (2018). *Unended dream: Girls experiences in Iran universities*. Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.

Ministère de l'Enseignement Supérieur, de la Recherche et de l'Innovation (2018). Introduction. Reterived from <https://www.vie-publique.fr/rapport/270600-freins-aux-carrieres-des-femmes-chercheures-et-enseignantes-chercheures>

Rogers, R., & Moliner, P., (2016). Introduction. In *Les femmes dans le monde académique, Perspectives comparatives*. Paris : Presses Universitaires de Rennes.

Shaditalab, Zh. (2018). Women in higher education. Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.

UNESCO (2012). Atlas mondial de l'égalité des genres dans l'éducation. Paris.



Iranian Cultural Research



BIBLIOGRAPHY

- Barbier, P., & Fusulier, B. (2016). Comprendre l'expérience de la carrière scientifique et les inégalités entre les sexes au regard de l'interférence Travail/Famille. In *Rebecca Rogers et Pascale Moulinier, Les Femmes Dans Le Monde Académique* (Pp. 81-94). Rennes: Presses Universitaires de Rennes.
- Centre of recruiting faculty member (Dec. 24, 2019). *Census of Faculty member recruitment in Universities*. Reterived from <http://mjazb.ir/detail/news/5889>
- Claudine, H. (2018). Exemples de politiques publiques en Europe, In *Groupe de réflexion sur les freins aux carrières des femmes chercheuses et enseignantes – chercheuses au sein de l'enseignement supérieur et de la recherche en France*, Rapport final- Etat des lieux et recomandations, Ministère de l'Enseignement Supérieur, de la Recherche et de l'Innovation, mai 2018.
- Cronsell, A. (2018). Homlessness in University. In DiGeorgio-Lutz, JoAnn, *Women in Higher Education: Empowering Change* (B. Tahmasbi, Trans.). Tehran, Iran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Delavault, H., Boukhobza, N., Hermann, C., & Konrad, C. (2002). Les enseignantes-chercheuses à l'université: demain la parité?. Paris: L'Harmattan.
- Dutoya, V., Kiani, S., Le Renard, A., Prieur, C., & Vörös, F. (2019). Introduction. Analyses féministes des rapports de domination dans l'enseignement supérieur et la recherche, In Genre, sexualité & société [En ligne], mis en ligne le 16 décembre. doi: 10.4000/gss.6146
- Fassa, F., & Kradofer, S. (2010). *Le plafond de fer à l'université: Femmes et carrières*. Zurich : Seismo.
- Fusulier, B. (2018). Comprendre les inégalités de genre dans le monde académique. In: *Groupe de réflexion sur les freins aux carrières des femmes chercheuses et enseignantes – chercheuses au sein de l'enseignement supérieur et de la recherche en France*. Rapport final- Etat des lieux et recomandations, Ministère de l'Enseignement Supérieur, de la Recherche et de l'Innovation, mai 2018.
- Hilgemann, M., & Niecel, J. (2016). Carrière académique, nomination aux postes de professeure et réception de la loi relative à l'égalité des sexes dans les universités allemandes. In R. Rebecca & M. Pascale, *Les femmes dans le monde académique, Perspectives comparatives*. Paris : Presses Universitaires de Rennes.
- Institute for Research and Planning in Higher Education (2017). *Census of Students in 1395-1396*. Tehran, Iran: Ministry of Science, Research & Technology.
- Institute for Social and Cultural Studies (2016). *Women and Higher education*. A report made by the Department of Women Studies. Reterived from <http://iscs.ac.ir>
- Iranian Centre of Census (2013). Labure census in Iran. Retrieved from www.sci.org.ir
- Janalizade Choob-Basti, H., Moghimi, A., & Amini, A. (2008). Sociological explanation of professtional positions of academic women: Case study of women faculty member of

study, recruitment committees are not free of some prejudices against women. Trying to remove meta-academic criteria from the recruitment process and enforcing explicit, clear, consistent, and inclusive bylaws can free the recruitment process from some of the flaws and suspicion of discrimination and exclusion.

NOVELTY

The novelty of this article is that it tries to understand the difficulties of women entering the academic profession with a qualitative approach. In addition, this study tries to avoid the current centralism by studying female professors at Bushehr University.



Iranian Cultural Research

15

Abstract



personal life, it is more difficult for women to find time to participate in these communities.

As Bernard Fusulier (2018) emphasizes in his research, the issue of gender is not only related to women but also to the relationship between women and men, feminine and masculine. Thus, organizing and a gendered attitude can continue in the university institution, despite the complete equality of men and women [in terms of number and share of attendance]. There are hidden divisions and filters in the university institution that cause women to lose their talents and the effectiveness of the university [in terms of equality] are called into question. In his view, gender policies to deepen equality between men and women should not only apply to women, but should be public and communication policies (Fusulier, 2018). On the other hand, as successful experiences in other countries show, the precondition for any effective action is policy-making, because all these actions require financial and human costs and must be done in the long run (Ibid).

CONCLUSION

Most of the teachers-researchers interviewed in this study, acknowledge that the academic system is not separate from society, and that the stronger the laws of the patriarchal system, the more difficult they are to question and reduce their impact on the academic system. Thus, trying to eliminate injustice in society can itself contribute to the expansion of justice in the university system. In the last two decades, in some countries, measures have been taken to promote equality in the university, and paying attention to them can make conditions easier for our university women as well. What the researchers are emphasizing is changing the barriers that make it difficult for women to enter the career, and then recognizing and breaking the glass ceiling that blocks the advancement of women. The need to recognize inequalities and to use the lens of equality in employment commission and promotion committee should be emphasized. Efforts should be made to ensure the presence of women in all power institutions of the university, including the presidency, faculty management and research management (Asgharzade & Keshavarz, 2019).

Among the recommendations that can be made to facilitate the recruitment process for women are "Informing and educating members of recruitment and promotion committees in order to sensitize them to the issue of gender in order to reduce their bias during the recruitment, promotion, evaluation and award of Ph.D and post-doctoral scholarships" (Groupe de réflexion sur les freins aux carrières des femmes chercheuses et enseignantes – chercheuses au sein de l'enseignement supérieur et de la recherche en France, 2018, 4) In addition, the establishment of commissions in which male and female members are equal can help reduce gender bias during recruitment and in the promotion process. "Compilation of bylaws for ministries, addressed to heads of universities and research organizations in order to specify the measures that should be taken to ensure equality between the careers of men and women" (Ibid) is also one of the proposed solutions. As the results show, there are multiple recruitment difficulties, and according to some participants in the

participated in our research have spoken less about the difficulty of recruitment because of their gender. However, it seems that if in a university like the Persian Gulf University, gender-biased statements and actions are more obvious, these statements and actions take on more implicit forms in the University of Tehran. The existence of meta-academic criteria in recruitment sessions, in some cases the formality of the sessions and the selection of the person before the interview, is one of the observations and life experiences of some teachers-researchers who have participated in this study. The constant change of bylaws and decisions, as well as the existence of men's lobbies and opposition to the presence of those who are not attributed to these lobbies, are among the difficulties of entering the academic career that some teachers-researchers have mentioned in interviews with the author. Some have pointed to concerns about public choice at the beginning of the academic career. According to some of them, public choice does not have a specific and formulated criterion, it is a matter of taste, and with the change of managers, the approach to the choice changes. Finally, resistance to new teachers-researchers has been another barrier mentioned in these interviews.

Existence of a brilliant scientific record, having a scientific curriculum vitae appropriate to the checklist of the Ministry of Science, Research and Technology, attending scientific networks and knowing the scientific group - where the person is to be employed - of the person and his abilities, facilitates the recruitment process from the participants' point of view in this research. Having a consistent and tireless spirit is also crucial to a person's success in going through the various stages of this process.

DISCUSSION

It seems that some of the difficulties that the female teacher-researchers participating in this study refer to as recruitment difficulties may be common between men and women, but it is important to know that in the midst of the existing gender relations, even common issues between the male and female professors -researchers find different perspectives and forms, and in some cases a common issue between them takes on a more complex and complicated dimensions for women within these relationships. One of the problems of some professors -researchers who have completed their Ph.D studies in Iran is that one of the conditions for recruitment to some colleges is their presence in scientific centers outside of Iran for part of their studies. It should be noted that in the midst of a relationship where it is the responsibility of women to reconcile work and life, it is very difficult for married women with young children to advance their education outside of Iran, and the bylaws in this regard are gender-blind. Also, one of the factors that facilitate the entry of women into the career of teacher-researcher, as we have seen in the narrations, is participation in scientific communities, while attending such communities and networks is more difficult for women for some reasons. Most of these networks are masculine and women are difficult to access. On the other hand, due to the issue of reconciliation between professional work and





INTRODUCTION

The feminization of universities is a global phenomenon in terms of the widespread presence of female students in scientific institutions. However, as numerous studies have shown, feminization of the academic world does not mean achieving equality between men and women, especially in the careers of teacher-researcher. In Iran, despite the long history of women in higher education as faculty members, we are facing a persistent gender gap over the past decades. The gender gap among faculty members reflects the challenges faced by women PhD graduates in accessing the academic career. The question we will address in this article is: What difficulties do women face in entering the career of teacher-researcher and what is their narrative through this path in the midst of existing gender relations? In this article, we will also discuss the facilitators and barriers to achieving this career from the perspective of female teacher-researchers.

PURPOSE

The purpose of this study is to sensitize the academic community to professional inequalities between women and men.

METHODOLOGY

The approach of this research is qualitative. Among the various techniques used in qualitative research to obtain the information required in this article, we have used the in-depth interview technique and in data analysis we have used thematic analysis. To achieve a more accurate understanding of the entry of women into university professional life, we have selected the two universities of Tehran and Persian Gulf. We interviewed 18 female faculty members at both universities. All interviews were conducted during the summer of 2018.

RESULT

In response to research questions: 1. "What difficulties have women endured to enter this career and what is their narrative through this path in the midst of gender relations?" 2. What are the facilitators and barriers in recruitment of women faculty members from the perspective of female teacher-researchers? We have reached the findings from the narratives of the participants, which we will describe in the following. All of the categories expressed here are derived from the participants' narratives:

Findings show that despite the difficulties seen in the narratives of the teachers-researchers, most of them have been able to reach a university position after the PhD. However, some of them (especially teachers-researchers of the Persian Gulf University) preferred to be employed in top universities. However, they had narratives of discriminatory treatment of applicants in recruitment sessions, and believed that the prevailing atmosphere in judging applicants still set double standards for men and women. Based on interviews with female teacher-researchers at the University of Tehran, it seems that these trends are changing and those who



Difficulties for Women to Enter the Academic Career: Qualitative Study

Khadijeh Keshavarz¹

Received: Jun. 18, 2019; Accepted: May. 23, 2019

Extended Abstract

The findings of the article show that despite the long history of women as faculty members in higher education in Iran, we face a continuing gender gap among faculty members. Also, the higher we go up the ladder of professional hierarchy in the university, the stronger this gap becomes. The central question in this article is what challenges women face in entering the career of teacher-researcher and what is their narrative through this path in the midst of existing gender relations? This article will also address the facilitators as well as the barriers to achieving this career from the perspective of female teacher-researchers. The approach of this research is qualitative. Among the various techniques used in qualitative research to obtain the information required in this article, we have used the in-depth interview technique and in data analysis we have used thematic analysis. To achieve a more accurate understanding of the entry of women into university professional life, we have selected the two universities of Tehran and the Persian Gulf. According to the participants of the research, discriminatory attitudes towards women are seen in some of the applicant recruitment sessions. Existence of meta-academic criteria in recruitment sessions, constant change of bylaws and decisions, as well as men's lobbies are among the difficulties of entering the academic career. Some of the issues that women refer to as recruitment difficulties may be common to both men and women, but it should be noted that in the midst of existing gender relations, even common issues between men and women take on a different form and shape for each.

Keywords: female teacher-researchers, gender gap, Bushehr University, University of Tehran, qualitative research

1. Assistant Professor of Sociology, Department of Women's Studies, Institute for Social and Cultural Studies, Tehran, Iran

✉ khadijehkeshavarz73@gmail.com



- Uecker, J. E., Regnerus, M. D., & Vaaler, M. L. (2007). Losing my religion: The social sources of religious decline in early adulthood. *Social Forces*, 85(4), 1667–1692. doi:10.1353/sof.2007.0083
- Wallace, A. (1966). *Religion: An anthropological view*. New York: Random House.
- Warner, R. S. (1993). Work in progress toward a new paradigm for the sociological study of religion in the United States. *American Journal of Sociology*, 98(5), 1044–1093. doi:10.1086/230139
- Watters, W. (1993). *Deadly doctrine: Health, illness. and Christian God-Talk*. Buffalo, N.Y.: Prometheus Books.
- Wilson, B. (1982). *Religion in sociological perspective*. New York: Oxford University Press.
- Wilson, J. F. (2000). Introduction. In: *The Sacred and the Secular University* (pp. 3-7). Edited by J. H. Roberts, and J. Turner. Princeton: Princeton University Press.
- Wuthnow, R. (1985). Science and the sacred. In: *The Sacred in a Secular Age* (pp. 187–203), edited by Phillip E. Hammond. Berkeley, CA: University of California Press.
- Young, L. Ed. (1997). *Rational choice theory and religion: Summary and assessment*. New York, N.Y.: Routledge.

- Roof, W. C., & Hoge, R. (1980). Church involvement in America: Social factors affecting membership and participation. *Review of Religious Research*, 21(4), 405. doi:10.2307/3510681
- Schmalzbauer, J. (2013). Campus religious life in America: Revitalization and renewal. *Society*, 50(2), 115–131. doi:10.1007/s12115-013-9640-6
- Schwadel, P. (2011). The effects of education on Americans' religious practices, beliefs, and affiliations. *Review of Religious Research*, 53(2), 161–182. doi:10.1007/s13644-011-0007-4
- Schwadel, P. (2014). Birth cohort changes in the association between college education and religious non-affiliation. *Social Forces*, 93(2), 719–746. doi:10.1093/sf/sou080
- Schwadel, P. (2016). Does higher education cause religious decline?: A longitudinal analysis of the within- and between-Person effects of higher education on religiosity. *The Sociological Quarterly*, 57(4), 759–786. doi:10.1111/tsq.12153
- Spiro, M. (1964). Religion and the irrational. In: *Symposium on new approaches to the study of religion* (pp. 102-115) edited by June Helm. Seattle, Wash.: University of Washington Press.
- Stark, R. (1963). On the incompatibility of religion and science: A survey of American graduate students. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 3(1), 3. doi:10.2307/1385002
- Stark, R. (1971). Psychopathology and religious commitment. *Review of Religious Research*, 12(3), 165. doi:10.2307/3510420
- Stark, R. (1999). Secularization R.I.P. *Sociology of Religion*, 60(3), 249. doi:10.2307/3711936
- Stark, R. (2006). Economics of religion. In *The Blackwell companion to the study of religion* (pp. 47-68), edited by Robert Segal, Blackwell Publishing Ltd.
- Stark, R., & Bainbridge, W. (1985). *The future of religion: Secularization, revival, and cult formation*. Berkeley, Calif.: University of California Press.
- Stark, R., & Bainbridge, W. (1996). *A theory of religion*. New Brunswick: Rutgers University Press.
- Stark, R., & Finke, F. (2000). *Acts of faith: Explaining the human side of religion*. Berkeley: University of California Press.
- Stark, R., & Finke, F. (2002). Sacred markets, sacred canopies. In: *Sacred Markets, Sacred Canopies* (pp. 31-62). Ted Jelen, Rowman & Littlefield: Oxford.
- Stark, R., Iannaccone, L. & Finke, R. (1996). Religion, science, and rationality. *American Economic Review Papers and Proceedings*, 86(2), 433-437.
- Stolz, J. (2009). Explaining religiosity: towards a unified theoretical model1. *The British Journal of Sociology*, 60(2), 345–376. doi:10.1111/j.1468-4446.2009.01234.x
- Taleban, M.R. (2013). *National survey of Islamic religiosity of Iranians*. Terhan, Iran: Iranian Students Polling Agency.





- Iannaccone, L. (1998). An Introduction to the Economics of Religion. *Journal of Economic Literature*, 36 (3) 1465-1495.
- Iannaccone, L., Stark, R., & Finke, R. (1998). Rationality and the religious mind. *Economic Inquiry*, 36, 373-89. doi: 10.1111/j.1465-7295.1998.tb01721.x
- Lechner, F. (2007). Rational choice and religious economies. In: *The Sage Handbook of Sociology of Religion* (81-97), Edited by James Beckford and N. J. Demerath, SAGE Publications Ltd.
- Lee, J. (2002). Religion and college attendance: Change among students. *The Review of Higher Education*, 25, 369-84. doi: 10.1353/rhe.2002.0020
- Main, R. (2006). Psychology of religion. In *The Blackwell companion to the study of religion* (pp. 147-170), edited by Robert Segal, Blackwell Publishing Ltd.
- Mayrl, D., & Oeur, F. (2009). Religion and higher education: Current knowledge and directions for future research. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 48(2), 260-275. doi:10.1111/j.1468-5906.2009.01446.x
- Mayrl, D., & Uecker, J. E. (2011). Higher education and religious liberalization among young adults. *Social Forces*, 90(1), 181-208. doi:10.1093/sf/90.1.181
- McCleary, R.M., & Barro, R. (2006). Religion and political economy in an international panel. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 45(2), 149-175. doi: 10.1111/j.1468-5906.2006.00299.x
- McPherson, M., Smith-Lovin, L., & Cook, J. M. (2001). Birds of a feather: homophily in social networks. *Annual Review of Sociology*, 27(1), 415-444. doi:10.1146/annurev.soc.27.1.415
- Moiseyenko, O. (2005). Education and social cohesion. *Peabody Journal of Education*, 80, 89-104. doi: 10.1207/s15327930pje8004_7
- Norris, P., & Inglehart, R. (2011). *Sacred and secular: Religion and politics worldwide*. Cambridge University Press, New York.
- Ostow, M. (1990). The fundamentalist phenomenon: A psychological perspective. In *The Fundamentalist Phenomenon: A View from Within. A Response from Without* (99-125), edited by Norman J. Cohen, Grand Rapids, Mich., Eerdmans.
- Pals, D. L. (2010). *Seven theories of religion* (M.A. Bakhtiari, Trans.). Terhan, Iran: Imam Khomeini Education and Research Institute.
- Putnam, R., & Campbell, D. (2010). *American grace: How religion divides and unites us*. New York: Simon & Schuster.
- Richardson, J. T. (1991). Cult/Brainwashing cases and freedom of religion. *Journal of Church and State*, 33(1), 55-74. doi:10.1093/jcs/33.1.55
- Robbins, Th. (1988). *Cults. Converts & Charisma*. Beverly Hills, Calif.: Sage.

- Feldman, K., & Newcomb, Th. (1970). *The impact of college on students*. San Francisco, Calif.: Jossey-Bass.
- Fichter, J.H., 1969. Sociological measurement of religiosity. *Review of Religious Research*, 10(3), 169. doi: 10.2307/3510744
- Finke, R., & Stark, R. (1992). *The churching of America:1776-1990*. Rutgers University Press.
- Freud, S. (1927). *The Future of an Illusion*. Garden City, N.Y.: Doubleday.
- Funk, R. B., & Willits, F. K. (1987). college attendance and attitude change: A panel study, 1970-81. *Sociology of Education*, 60(4), 224. doi:10.2307/2112558
- Greeley, A. (1989). *Religious change in America*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Gruber, J. (2005). Religious market structure, religious participation, and outcomes: Is religion good for you?. *NBER Working Paper*. No. 11377 doi:10.3386/w11377
- Hadaway, C. & Roof, W. (1988). Apostasy in American churches: Evidence from National Survey Data, Pp. 29-46 in: *Falling from the Faith: Causes and Consequences of Religious Apostasy*, Edited by D. Bromley. Newbury Park: Sage.
- Hadden, J. K. (1987). Toward desacralizing secularization theory. *Social Forces*, 65(3), 587. doi:10.2307/2578520
- Hechter, M. (1997). Religion and rational choice theory. In: *Rational Choice Theory and Religion: Summary and Assessment* (pp. 147-59), edited by Lawrence A. Young. New York: Routledge.
- Hill, J. P. (2009). Higher education as moral community: Institutional influences on religious participation during college. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 48(3), 515-534. doi:10.1111/j.1468-5906.2009.01463.x
- Hunter, J. D. (1983). *American evangelicalism: Conservative religion and the quandary of modernity*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- Iannaccone, L. (1997). Rational choice: Framework for the scientific study of religion'. In: *Rational Choice Theory and Religion: Summary and Assessment* (pp. 25-44), edited by Lawrence A. Young. New York: Routledge.
- ISPA (2015). *Students lifestyle*. Tehran, Iran: Iranian Student Book Agency.
- Johnson, D. C. (1997). Formal education vs. religious belief: Soliciting new evidence with multinomial logit modeling. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 36, 231-246. doi: 10.2307/1387555
- Kingsley, D. (1949). *Human Society*. New York: Macmillan.
- Kirkpatrick, L. A., & Hood, R. W. (1990). Intrinsic-extrinsic religious orientation: The boon or bane of contemporary psychology of religion? *Journal for the Scientific Study of Religion*, 29(4), 442. doi:10.2307/1387311





- Bruce, S. (1993). Religion and rational choice: A critique of economic explanations of religious behavior. *Sociology of Religion*, 54(2), 193-205. doi:10.2307/3712139
- Bruce, S. (2011) *Secularization: In defense of an unfashionable theory*. Oxford: Oxford University Press.
- Campbell, R. (2005). Students' views on the relationship between religion and science: analyses of results from a comparative study. *Canadian Review of Sociology & Anthropology*, 42, 249-65. doi: 10.1111/j.1755-618x.2005.tb00839.x
- Caplovitz, D., & Sherrow, F. (1977). *The religious drop-outs: Apostasy among college graduates*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Carpenter, J. A. (1998). Review essay: religion in American academic life. *Religion and American Culture*, 8, 265-81.
- Casanova, J. (1994). *Public religions in the modern world*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Chaves, M., & Gorski, Ph. (2001). Religious Pluralism and religious participation, *Annual Review of Sociology*, 27, 261-281. doi: 10.1146/annurev.soc.27.1.261
- Cherry, C., DeBerg, B., & Porterfield, A. (2001). *Religion on campus*. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Clydesdale, T. (2007). *The first year out: Understanding American teens after high school*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Cornwall, M. (1989). The determinants of religious behavior: A theoretical model and empirical test. *Social Forces*, 68(2), 572-592. doi:10.1093/sf/68.2.572
- Demerath, N. J. (1995). Rational paradigms, A-rational religion, and the debate over secularization. *Journal for the Scientific Study of Religion*, 34(1), 105. doi:10.2307/1386527
- Dobbelaere, K. (2004). *Secularization: An analysis at three levels*. Brussels: P.I.E.-Peter Lang.
- Douglas, P., & Brunner, E. (1935). *The Protestant Church as a social institution*. New York: Russell and Russell.
- Ellis, A. (1980). Psychotherapy and atheistic values. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 48, 635-39. doi: 10.1037/0022-006x.48.5.635
- Ellison, Ch. (1993). Religion, the life stress Paradigm, and the study of depression. In: *Religion in Aging and Mental Health* (Jeffrey S. Levin, Ed.; pp78-121). Thousand Oaks, Calif.: Sage.
- Evans, J. (2009). *Religious opposition to science*. Paper presented at the annual meeting of the *Society for the Scientific Study of Religion*, October 23-25, Denver, CO.
- Evans-Pritchard, E. (1965). *Theories of primitive religion*. Oxford: Clarendon Press.
- Feldman, K. (1969). Change and stability of religious orientations during college. *Review of Religious Research*, 11, 40-60.

BIBLIOGRAPHY

- Adorno, T., Frankle-Brunswik, E., Levinson, D., & Sanford, N. (1950). *The authoritarian personality*. New York: Harper and Sons.
- Albrecht, S. L., & Heaton, T. B. (1984). Secularization, higher education, and religiosity. *Review of Religious Research*, 26(1), 43. doi:10.2307/3511041
- Allport, G. (1960). *The individual and his religion*. New York: Macmillan.
- Allport, G. W. (1963). Behavioral science, religion, and mental health. *Journal of Religion and Health*, 2(3), 187–197. doi:10.1007/bf01533333
- Anthony, D. (1990). Religious movements and brainwashing litigation: Evaluating key testimony. In *In Gods We Trust* (pp. 295-343; 2nd ed.), edited by Thomas Robbins and Dick Anthony. New Brunswick, N.J. Transaction Publishers.
- Balswick, J., Ward, D. M., & Carlson, D. E. (1975). Theological and socio-political belief change among religiously conservative students. *Review of Religious Research*, 17(1), 61. doi:10.2307/3509912
- Barker, E. (1984). *The making of a Moonie: Bruin washing or choice*. Oxford: Basil Blackwell.
- Barro, R., & McCleary, R. (2002). Religion and political economy in an international panel. doi:10.3386/w8931
- Barron, F. (1953). An ego-strength scale which predicts response to psychotherapy. *Journal of Consulting Psychology*, 17(5), 327–333. doi:10.1037/h0061962
- Becker, L. B. (1977). Predictors of change in religious beliefs and behaviors during college. *Sociological Analysis*, 38(1), 65. doi:10.2307/3709838
- Beckford, J. (2003). *Social theory and religion*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Beckwith, B. (1985). *The decline of U.S. religious faith, 1912–1984*. Palo Alto, CA: B.P. Beckwith.
- Bergin, A. E. (1983). Religiosity and mental health: A critical reevaluation and meta-analysis. *Professional Psychology: Research and Practice*, 14(2), 170–184. doi:10.1037/0735-7028.14.2.170
- Bertrand, R. (2015) The limits of secularization through education. *Journal of Religion & Society*, 17, 1-43.
- Bowie, F. (2006). *Anthropology of religion*. In: The Blackwell companion to the study of religion (pp. 3-24), edited by Robert Segal, Blackwell Publishing Ltd.
- Brown, S., & Taylor, K. (2007). Religion and education: Evidence from the National Child Development Study. *Journal of Economic Behavior & Organization*, 63(3), 439–460. doi:10.1016/j.jebo.2005.08.003



Iranian Cultural Research

5

Abstract

university education is more because of differences in family backgrounds and their initial socialization before entering university than as a product of their experiences after entering universities.



Iranian Cultural Research

4

Volume 13
Issue 1
Spring 2020

and the afterlife among university graduates indicates their very high religious commitment in this regard. Importantly, the ratios of these two religiosity indices indicate that the degree of difference that separates university graduates from the public population of Iranian Muslims is, in most cases, no greater than the respondents' differences in other contextual variables; i.e., it is no greater than the differences that separate men from women, young people from adults, singles from married people, and urbanites from rural areas.

In terms of "adherence to prayer" indicator (the best single measure of religious ritual commitment in Iran), a gap of about one and a half percent has separated the proportion of university graduates who regularly pray from their respective proportions of the general public (61.4 percent vs. 63 Percentage). But this gap is more than five times less than the gap between men and women (58.9% vs. 67.2%), nine times less than the gap between young people and adults, and urbanites from rural areas (55.2% vs. 69.6%), and is 9.5 times less than the gap between single and married (52.2% vs. 67.6%).

DISCUSSION

Although the degree of religiosity of university graduates is slightly lower than the public population, the extent of these differences is not greater than the differences between their gender, age, marital status, and geographical area of residence.

Also, the results of regression analysis showed that the observed difference in religiosity should be considered more influenced by the religious background of the family respondents rather than education in the university. Indeed, the data of this study provide empirical support for the argument that what is often presented as the effects of academia on reducing students' religious commitment compared to their peers who did not have a academic education; It is more because of differences in family backgrounds and early socialization before entering university than as a product of their experiences after entering universities.

CONCLUSION

The evidence presented in the present article shows that most of the massive literature related to the relationship between academic education and the decrease in religiosity of students, which was produced under the domination of the secularization paradigm and the hypothesis of incompatibility of science with religion, do not have the necessary empirical support. In addition, the analysis of data on the religiosity of Iranian Muslims showed that the difference in the religiosity of the population of the research sample was more influenced by their family religious background than their university education. In other words, we conclude that what is often referred to as the effects of the university on reducing students' religious commitment compared to their peers who did not have a





INTRODUCTION

For more than two centuries, social scientists, along with their counterparts from Western philosophers and intellectuals, have insisted that scientific advances in society and the rise of literacy, especially in higher education, will lead to the downfall of religion and the decline of religiosity. In fact, because they assumed religion as a display and product of the primitive stages of human thought, they came to the conclusion that science and religion were directly opposed to each other in a zero-sum game that won one (which is always science) necessarily leads to another loss (which is religion). Likewise, traditional theories of religion and religious commitment all agreed with the assumption that religion was not rational, arguing that as science and technology progressed, religion would inevitably decline; Or, the more literate people become and the more educated they gain, or more familiarity with science, they become more skeptical about their religious claims and teachings and finally abandon them. However, numerous studies conducted in the 21st century have challenged the assumption that higher education necessarily reduces religiosity. Perhaps the most important cognitive achievement of this set of researches was that higher education is not uniformly related to all dimensions and indicators of religiosity; so it was negatively related to some religious beliefs, unrelated to some religious beliefs, and positively related to religious participation (Mayrl & Oeur, 2009; Hill, 2011; Schwadel, 2011 & 2016).

PURPOSE

Since the vast majority of studies on the relationship between higher education and religiosity has been conducted within the Christian religious tradition in Western countries, it was necessary to evaluate how this relationship is practiced among Iranian Muslims as well.

METHODOLOGY

To examine the relationship between higher education and religiosity, the data of the "National Survey of Islamic Religiosity of Iranians" (Taleban 1393) was used, which included 4937 people of Muslim Iranians 18 years and older in urban and rural households living in 30 provinces of the country as research sample.

RESULT

The findings of the study indicated that the religiosity of "university graduates" in terms of the main indices of religious belief and behaviors was slightly lower than the public population. However, this difference in belief in God and belief in the afterlife is not statistically significant, which means that it is not possible to make a real difference between university graduates and the general public in terms of belief in these two pillars of Islam. Also, the proportion of over 90% of believers in God



Primitive Thought, Religiosity and Higher Education

Mohammadreza Taleban¹

Received: Nov. 18, 2019; Accepted: Feb. 13, 2020

Extended Abstract

For more than two centuries, the social sciences have been subjected to the “irrational actor axiom” in the scientific study of religion. Religiosity and religious behavior were explained on the basis of primitive thought, neurotic impulses, and social conditioning; and the decline of religion and religiosity was also seen as the inevitable consequence of scientific enlightenment and technological advancement. From the late 20th century, and especially early 21st century, an increasing set of empirical data from social science research has shown that this traditional approach to the scientific study of religion is defective. Many of these data have seriously challenged the old but still popular social sciences scholarship on “incompatibility of science with religion”, “the gradual decline of religion” and “pathological roots of religious commitment.” The research evidence presented in this paper also showed that most of the extensive literature on the relationship between university education and the reduction of students’ religiosity, which was dominated by the secularization paradigm and the incompatibility of science with religion, does not have the necessary empirical support. Also, analyzing the data on the religiosity of Muslims in Iran showed that the difference in religiosity of the population was more affected by their religious background of their family rather than by studying at the university.

Keywords: primitive thought, religiosity, higher education, conflict of science and religion, Secularization

1. Associate Professor of Sociology, Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran

✉ taleban@ri-khomeini.ac.ir

فهرست مقالات

تفکر ابتدایی، دینداری و تحصیلات عالی
محمد رضا طالبان / ۱

دشواری‌های زنان برای ورود به حرفه دانشگاهی: مطالعه‌ای کیفی
خدیدجه کشاورز / ۳۹

همنشینی الگوی آموزش فرانسوی و ایده وحدت ملی در آموزش نوین
ایران: از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰
رضا ماحوزی / ۷۳

خانواده، دوستان، غریبه‌ها؛ مطالعه کیفی شبکه‌سازی زنان در حوزه
صنایع دستی مدرن
حسین راغفر، زینب شفیعی / ۹۷

تولید اجتماعی فضای شهری؛ مورد مطالعه، پارک نوبهار کرمانشاه
مهسا عزتی، سیاوش قلی‌پور، همایون مرادخانی / ۱۳۱

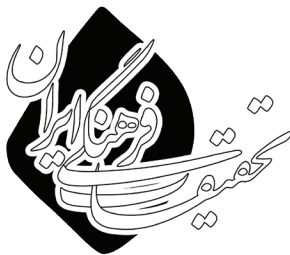
کهریزک همچون حاشیه‌ای بر متن تهران؛ مطالعه‌ای تبارشناسانه در باب
فرایندهای تولید فضایی کهریزک
آرش حیدری، سیده‌مهشاد مهاجرانی / ۱۶۳

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله باید در زمینه مطالعات فرهنگی ایران و در راستای موضوعات و اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد؛
۲. قبلاً در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛
۳. نثر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.
۴. مقاله طبق شیوه‌نامه مندرج در بخش «راهنمای نویسندگان» در سایت تنظیم و در قالب word 2010 بارگزاری گردد.
۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود. ارائه چکیده گسترده به زبان انگلیسی نیز ضروری می‌باشد.
۵. کل مقاله بین ۷ هزار تا ۹ هزار کلمه باشد.
۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور و پست الکترونیکی آکادمیک.
۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.
۸. ارجاعات درون متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۵، ۲۰۰۳).
۹. دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

کتاب	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب (شماره چاپ؛ مترجم). محل انتشار: نام انتشارات. آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
	Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). <i>Human communication: Motivation, knowledge and skills</i> (2nd ed). Belmont, CA: Thomson Wadsworth.
مقاله در نشریه	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان مقاله. نام نشریه، (دوره یا سال) شماره، صفحه. ابراهیم‌آبادی، حسین (۱۳۹۲). تأملی بر نسبت میان فناوری‌های اطلاعاتی با تغییرات در فرهنگ و مناسبات اجتماعی. تحقیقات فرهنگی ایران، ۶(۴)، ۱۰۶-۸۳. doi: 10.7508/ijcr/2013.24.004
	Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. <i>International Journal of Epidemiology</i> , 35, 1122-1119
مقاله در کنفرانس	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام خانوادگی (ویراستار)، نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه آغاز - صفحه پایان). محل نشر: نام ناشر. جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، مجموعه مقالات علم در ایران مقاله منتشر شده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص). تهران: انجمن جیحون.
	Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In <i>Wandarna coowar: Hidden grief</i> . paper presented at the proceedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turrumurra, NSW: National Association for Loss and Grief.
پایان‌نامه	الگوی کلی: نام خانوادگی، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان نامه منتشر نشده (مقطع)). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور. آجودانیان، فائزه (۱۳۹۲). بررسی تأثیر تبلیغات بر میزان مصرف‌گرایی در بین دانشجویان متأهل دانشگاه اصفهان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه یزد، یزد، ایران.
	Kassover, A. (1987). <i>Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals</i> (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.ijcr.ir می‌باشد.
۱۱. چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران، سردبیر و هیئت تحریریه است و مدیریت علمی فصلنامه در ویرایش مطلب آزاد است؛
۱۲. مسئولیت مطالب مقاله و اتقان علمی آن و سایر موارد جانبی بر عهده نگارنده است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

پیاپی ۴۹، دوره سیزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹
 امتیاز: ۳/۲۶۰۴
 کمیسیون نشریات وزارت عتف
 ۱۳۸۷/۰۳/۲۹
 تاریخ انتشار: فروردین ۱۳۹۹

هیئت تحریریه

ویلیام دی. کلمن، استاد دانشگاه مک مستر؛ یان آرت شولته، استاد دانشگاه وارویک؛ سومان گوپتا، استاد دانشگاه این لندن؛ علی بهداد، استاد دانشگاه کالیفرنیا؛ سیدسعیدرضا عاملی، استاد دانشگاه تهران؛ محمدمسعود ذکایی، استاد دانشگاه علامه طباطبائی؛ محمدباقر خرمشاد، دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی؛ یوسف ابادری، دانشیار دانشگاه تهران؛ حسن بشیر، استاد دانشگاه امام صادق (ع)؛ مقصود فراسخواه، دانشیار مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ مسعود کوثری، دانشیار دانشگاه تهران.

داوران این شماره

مرتضی بحرانی، دانشیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ عبدالله بیجرانلو، استادیار دانشگاه تهران؛ محمدرضا پویافر، استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین؛ خدیجه کشاورز، استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری، استاد دانشگاه تربیت مدرس؛ احسان شاه‌قاسمی، استادیار دانشگاه تهران؛ صبارشاهو، استادیار دانشگاه تهران؛ موسی عنبری، دانشیار دانشگاه تهران؛ بهارک محمودی، استادیار دانشگاه علامه طباطبائی؛ منیژه مقصودی، دانشیار دانشگاه تهران؛ ناصرالدین علی تقویان، استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کارشناس فصلنامه: مهناز شاه‌علی‌زاده
 ویراستاران: سمیه صالح‌نیا
 صفحه‌آرا: سعید عباسی
 ویراستار انگلیسی: اعظم کهنی

پایگاه‌های نمایه‌کننده



DOAJ DIRECTORY OF
 OPEN ACCESS
 JOURNALS

«مقالات منتشرشده در فصلنامه «تحقیقات فرهنگی ایران» صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشکده نیست.
 «دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.jicr.ir) امکان‌پذیر است.

صاحب امتیاز

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
 وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول و سردبیر

حسین میرزایی

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴
 تلفن: ۲۲۵۷۰۷۷۷ داخلی ۲۶۲ / پست الکترونیکی: info@jicr.ir / وب‌گاه: www.jicr.ir
 قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ ریال



Primitive Thought, Religiosity and Higher Education

Mohammadreza Taleban

Difficulties for Women to Enter the Academic Career: Qualitative Study

Khadijeh Keshavarz

Companionship of the French Education Model and the Idea of National Unity in Modern Iranian Education: From Constitutionalism to September 1941

Reza Mahoozi

Family, Friends and Strangers: Women Networking in the Field of Modern Handicrafts

Hosein Raghfar, Zeinab Shafiei

Social Production of Urban Space; Case study of the Nowbahar Park in Kermanshah Province

Mahsa Ezati, Siavash Gholipour, Homayon Moradkhani

A SociologicMarginalization of Kahrizak: A Genealogical Study of Kahrizak Spatial Production Processes

Arash Heidari, Seyede Mahshad Mohajerani

